

کوموزان بورچالیلاری (۴)

ویژده نامه حرفه ها، فولکلورمادی برچلوهای کمیجان



بورچالی آتاسۆزلری و دینیملریندن
از ضرب المثل ها و اصطلاحات برچلو

از ضرب المثل ها و اصطلاحات برچلو

- | | | |
|-------------------|----------------------------|-------------------|
| ■ احسان قاسم خانی | ■ یوسف عبدالحسینی | ■ علیرضا صرافی |
| ■ مهین جاوید راد | ■ دارپوش بهادری | ■ غلامرضا کمیجانی |
| ■ محمدرضا اتابکی | ■ محمد کمیجانی (جاوید راد) | ■ شمیم کمیجانی |
| | ■ جواد کمیجانی | ■ محمد جلوی |

آذربایجان اٲل بیلیمی ۱۰۲

قورا بیشرن آی (تیرماه) ۱۳۹۷



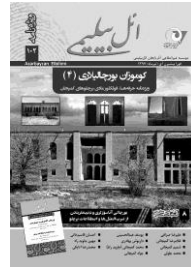
طیبه قاسمخانی
۱۳۵۸- جی ایله اراک شهرینده دونیا یا گۆز آچمیشدیر. ایندی ایسه همین شهرده چالیشیب، یاشاییر. او لیسانسینی اینگیلیز دلی مترجملیک و یوکسک لیسانسینی دیلچیلیک بۆلومونده آلمیشدیر. طیبه خانیم اون ایل کوموزاندا شمیم اینگیلیز دلی موسسه سینده اؤیرتمن کیمی ایشله میش، ایندی ایسه اراک و باشقا شهرلرین اونیورسیتهلرینده چالیشیر.

اؤز آنا دلینی سونسوز سئودگیگندن دولایی یوکسک لیسانس تنزینین موضوعونو بورچالی دا یئرلشن آتا یوردو «فضل آباد» کندینین شیوه سی سئچمیش و بو حاقدا دگرلی بیر آراشدیرما آپارمیشدیر.

دیلچی عالمر و تورکولوقلار اوچون دگرلی بیلگیلری اولان بو آراشدیرما کوموزان بورچالی دیالکتی اوزره آپاریلان ایلک آکادمیک چالیشما ساییلیر.



ساتیلماز
غیر قابل فروش



آذربایجان ائل بیلیمی درنگی نین آلیق ایچ بولتنی

Azərbaycan Elbilimi 102

۱۰۲-جی سای

قورا بیشیرن آی (تیرماه) ۱۳۹۷

۴

بر چلوهای کمیجان کوموزان بور چالیلاری

باش یازار: احسان قاسمخانی

یازارلار هئیتی: علیرضا صرافی، سوسن نواده‌رضی، کاظم عباسی، علی برازنده، دکتر منیره اکبرپوران

صفحه، جلد تنظیمی:

مهدی میمندی

تصویر روی جلد:

قلعه بهادری‌ها که در دوران قاجاریه در روستای اسفندان بنا گردیده است.

جیلد اوزوشکیل:

قاجار دؤنمی اسفندان کندینده تیکلیمیش بهادری‌لر قالاسی.

تصویرهای پشت جلد:

فرش بافت برچلو: با کسب نظر از خبره صنعت فرش منطقه حاج آقا یوسف ضیغمی

جیلد آرخاصی شکل‌لر:

بورچالی توخوشو فرش: بولگه‌نین فرش اوستاسی حاج یوسف آقا ضیغمی‌نین نظربینی آلاراق

عکاس: یول‌چو



۱۰۲- جی سای. قورا بیشیرن آی (تیرماه) ۱۳۹۷ برچلوهای کمیجان • کوموزان بورچالیلاری (۴)

حرفه‌ها و فولکلور مادی پیشه‌لر و اتنوگرافی

آداب درو کردن گندم در میلajرد قدیم	محمد جلولی ۷
نحوه تقسیم زمین‌های شش‌دانگ میلajرد و اصطلاحات قدیمی کشاورزی	محمد رضا اتابکی ۱۱
طب سنتی کمیجان	شمیم کمیجانی ۲۳
صنعت کوزه‌گری در کمیجان	جواد کمیجانی ۳۲
قالی برچلو و علل افول آن	محمد کمیجانی (جاوید راد) ۴۴
طرز ساخت تنور و نحوه پخت نان‌های سنتی میلajرد	محمد رضا اتابکی ۷۰
تاریخچه چراغ‌های روشنایی در میلajرد	محمد رضا اتابکی ۷۹
درهای سنگی باغات میلajرد (داش قابی)	محمد رضا اتابکی ۸۲

معماری سنتی (قلعه‌های برچلو) خالق معمار لیغی (بورچالی قالالاری)

قلعه بگلر خان	داریوش بهادری ۸۷
قلعه‌ی فروزربختنی (قلعه قاسم خان) / بیخیلماز قالا (قاسم خان قالاسی)	احسان قاسمخانی ۹۶

۱۰۲- جو سای بن ضمیمه‌سی بورچالی آتاسؤزلری و دئیملریندن ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات برچلوهای کوموزان

تنظیم: علیرضا صرافی توبلایانلار: مهین جاوید راد، یوسف عبدالحسینی، غلامرضا کمیجانی و احسان قاسمخانی	
گردآورندگان: مهین جاوید راد، یوسف عبدالحسینی، غلامرضا کمیجانی و احسان قاسمخانی	۱۰۹



حرفه‌ها و فولکلور مادی

(طب سنتی، فرهنگ کشاورزی و دامپروری و... وسایل منزل، وسایل کار، آلات موسیقی، تجهیزات جنگی، فرش‌ها، لباس‌ها و وسایل آرایش و...)

پیشه‌لر و اتنوگرافی

(خالق طبابتی، اکینچیلیک، مالدارلیق و... ائو وسایلی، ایش وسایلی، موسیقی آلت‌لری، ساواش آلت‌لری، دؤشه‌مه‌لر، گئییم‌لر، بزکلر و...)

- آداب درو کردن گندم در میلاجرد قدیم. محمد جلولی
- نحوه تقسیم زمین‌های شش‌دانگ میلاجرد به همراه اصطلاحات قدیمی کشاورزی. محمدرضا اتابکی
- طب سنتی کمیجان. شمیم کمیجانی
- صنعت کوزه‌گری در کمیجان. جواد کمیجانی
- قالی برچلو و علل افول آن. محمد کمیجانی (جاوید راد)
- طرز ساخت تنور و نحوه پخت نان‌های سنتی میلاجرد. محمدرضا اتابکی
- تاریخچه چراغ‌های روشنایی در میلاجرد. محمدرضا اتابکی
- درهای سنگی باغات میلاجرد (داش قاپی). محمدرضا اتابکی

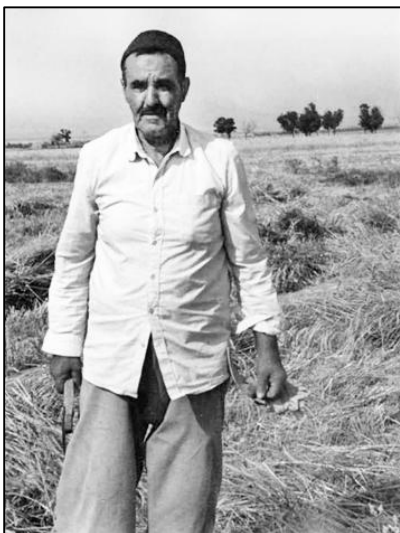
آداب درو کردن گندم در میلاجرد قدیم

محمد جلولی^۱



در گذشته با توجه به گستردگی کشت گندم روش جالبی توأم بانظم و انضباط در موقع درو و جمع‌آوری و خرمن کردن گندم وجود داشت که تمام این کارها دستی و سنتی انجام می‌شد و با داس درو می‌کردند. تمام کشاورزان که شش‌دانگ نامیده می‌شدند و هر دانگی از ۲۴ نفر تشکیل شده بود، به‌وسیله قرعه ۲۴ نفر از کل شش‌دانگ انتخاب می‌شدند و از هر شش‌دانگ یک نفر در اصطلاح محلی به‌عنوان قَییدچئ (QÖYİDÇĖ) انتخاب می‌شد که سر رشته کار را به دست می‌گرفت. در فصل درو متولیان نظم، از اذان صبح در نزدیکی گندم‌زار حاضر می‌شدند و با چوب‌های چند متری بلند که پایا (PAYA) نامیده می‌شد، جلوی مردم را تا درآمدن آفتاب نگه می‌داشتند. به‌محض طلوع آفتاب، مردم را که جمعیت انبوهی بودند، آزاد می‌گذاشتند و جمعیت یک‌مرتبه از جا کنده و به‌طرف گندم‌زار خود حمله می‌کردند و هر دانگی با شناس‌هایی که داشتند کشتزار خود را پیدا می‌کردند و به‌سرعت به درو مشغول می‌شدند. معمولاً در دست راست داس و در دست چپ چیلکانا (ÇİLKANA) داشتند که وسیله‌ای از جنس چوب بود و به چیدن دسته‌های بزرگ کمک می‌کرد زیرا از نوک انگشتان محافظت می‌کرد.

۱- محمد جلولی در سال ۱۳۲۱ در میلاجرد متولد شد. وی در سال ۱۳۴۶ با مدرک دیپلم در شهر تهران در سازمان مرکزی تعاون روستایی استخدام شد. از سال ۱۳۴۸ به‌عنوان خبرنگار فعالیت نموده و عضو هیئت تحریریه نشریه آیندگان روستا است. ایشان حدود چهارده سال همکار افتخاری فصل‌نامه فرهنگ در استان مرکزی بوده‌اند. آقای جلولی ساکن شهر اراک هستند و ارتباط و علاقه ایشان به زادگاه‌شان همیشه برقرار بوده است.



تا نزدیک ظهر درو ادامه داشت تا که سروکله متولیان پیدا می‌شد و با صدای بلند فریاد می‌زدند که خدا قوت، دست بکشید و همه داس‌ها را زمین گذاشته و اطاعت می‌کردند و گندم‌های چیده شده را به وسیله "کتیل" (KOTİL) و سار (SAR) می‌بستند و به طرف خرمنجه می‌بردند.

تصویر یک کشاورز در حال درو کردن گندم که در دست راستش داس و در دست چپش چیلکانا قرار دارد.



حمل گندم توسط چهارپا به روش سار

معمولاً درو یک ماه به طول می‌انجامد و روز آخر که بورد (BORD) یا بور (BOR) نام داشت هر کشاورزی از روستاهای اطراف کمکی دعوت می‌کرد و متولیان نیز از سر شب به صحرا رفته و منتظر آمدن کشاورزان می‌شدند که مبادا کسی شبانه گندم خود را بچیند. روز بورد زودتر از همیشه از اذان صبح از جا کنده و به‌سوی گندمزار حمله می‌کردند و تا طلوع آفتاب نیز هر کس باید گندم خود را درو کرده باشد و الا بورد به او می‌افتاد که اگر عقب‌مانده بود تا یک سال باعث سرافکندگی آن کشاورز می‌شد. چون مردم بر نحس بودن گندم چیده نشده عقیده داشتند، همه باهم حمله کرده و گندم‌های باقی‌مانده و چیده نشده را لگدمال می‌کردند و از بین می‌بردند.

بعد به نوبت کوبیدن خرمن می‌رسید. با یک جفت گاو نر و چان‌کش به‌صورت دایره‌ای گُلش‌ها را می‌کوبیدند. چان از دو گئلدر (GELDER) و دندانه‌های چوبی تشکیل شده بود. روی آن می‌نشستند و گاو‌ها را می‌رانند. بعدها چان آهنی ابداع شد که سریع‌تر خرمن را می‌کوبید. نهایتاً یک ماه خرمن‌ها را می‌کوبیدند و به‌وسیله بادهای موسمی گندم را از کاه جدا می‌کردند. وقتی گندم دج (DƏC) می‌شد.



تصویر چان با تیغه‌های چوبی



تصویر چان با تیغه‌های فلزی

نایب از طرف ارباب گندم‌ها را مهر می‌کرد که کسی نتواند گندم‌ها را قبل از برداشتن سهم ارباب برد. مهر از یک تخته چوبی با طول تقریباً پنجاه سانتی‌متر و عرض بیست سانتی‌متر تشکیل شده بود که نام مالک در آن درج شده بود (سرلشکر مجید فیروز فرمانروا). از همه طرف

گندم را که به صورت دپو بود مهر می‌کردند و نوشته مهر برجسته روی گندم خوانده می‌شد و همه کشاورزان شب‌ها را کشیک می‌دادند تا مبدا که مهر به هر دلیلی به هم بخورد و مورد مؤاخذه قرار گیرند. بعضی‌ها داخل کاه می‌خوابیدند و صبح که روشن می‌شد همه کشیکچیان به طرف روستا حرکت می‌کردند. یک‌بار یکی از کشاورزان مهر گندم را شکسته و مقداری گندم می‌برد و با آن را با مهر جعلی دوباره مهر می‌کند. او مهر را شبیه مهر اصلی جعل می‌کند اما با توجه به اینکه بر روی مهر اصلی علاوه بر نوشته شکل یک اسب و کره‌اش در گوشه مهر کنده شده بود و کره پشت سر مادرش بود او به اشتباه در مهر قلابی کره را جلوتر از مادر حک کرده بود و وقتی که نماینده نایب به دج‌های گندم سرکشی می‌کرد، دید که دج سالم است و کره به جای اینکه پشت سر مادر باشد، جلوی مادر حرکت می‌کند. او متوجه جعل مهر می‌شود و پاکار را فرستاده و صاحب خرمن را می‌آورند و می‌پرسند که چرا خرمن این‌طوری مهر شده، طرف خودش را به بی‌اطلاعی می‌زند و می‌گوید که مهر که به هم نخورده! وقتی می‌گویند کره جلوتر از مادرش حرکت می‌کند می‌گوید که خوب کره چریده و بزرگ شده و جلوی مادرش حرکت می‌کند. در نتیجه آن شخص را به چهارطاق برده شلاق زده و جریمه نقدی می‌کنند.

بعد نوبت برداشت گندم می‌شد که گندم آبی را به سه قسمت و گندم دیم را به پنج قسمت تقسیم می‌کردند و از هر کدام یک سهم ارباب می‌برد و یک ماه کامیون‌ها گندم‌های ارباب را به اراک منتقل می‌کردند و کشاورزان هم سهم خودشان را معمولاً با جووال (CUVAL) به خانه می‌بردند.



نحوه تقسیم زمین‌های شش دانگ میلاجرد به همراه اصطلاحات قدیمی کشاورزی محمد رضا اتابکی^۱

زمین‌های میلاجرد و تعدادی از قراء اطراف موقوفه می‌باشند. سرلشکر عبدالمجید میرزا فیروز «ناصرالدوله» فرزند شاهزاده عبدالحمید میرزا فرمانفرما (ناصرالدوله سابق) موقوفاتی برای احداث بیمارستانی به نام مادر خود بانو راضیه، دختر محمد تقی خان پسر مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله، در شهر کرمان وقف می‌کند. بر اساس قسمتی از آنچه در این وقف نامه موجود است، تمامی شش‌دانگ قریه میلاجرد با نمره ۴۲، دارای چهار رشته قنات مخروبه که مبدأ یکی از آن‌ها قریه محمدآباد است، با انضمام عرصه سکنه باغات و عرصه

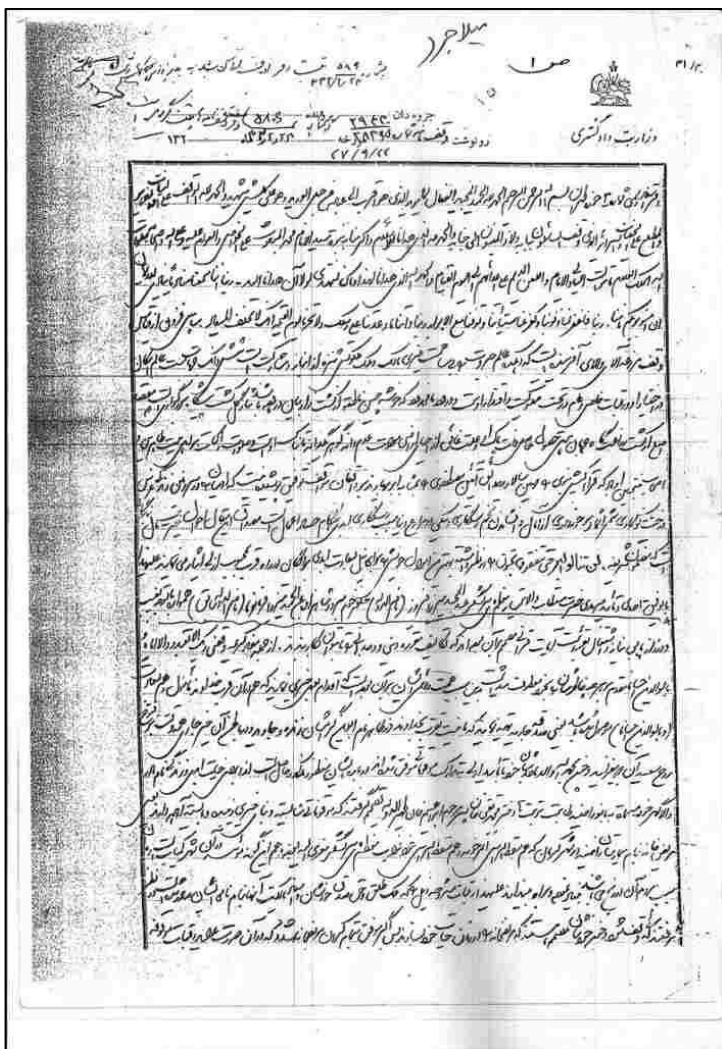
۱ - محمد رضا اتابکی متولد ۱۳۵۸ در شهر میلاجرد، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود میلاجرد و دوران دبیرستان را در کميجان و نیز تحصیلات دانشگاهی و تکمیلی را در رشته علوم سیاسی به ترتیب در دانشگاه‌های پیام نور و آزاد در تهران به اتمام رساند. بعد از اتمام خدمت مقدس سربازی به تهران مهاجرت کرده و ابتدا در یک شرکت کامپیوتری و سپس در یکی از سازمان‌های دولتی مشغول به کار شد. از آنجایی که زندگی در تهران باعث می‌شود او از زادگاهش دور شود، سعی می‌کند تا از طریق فضای مجازی ارتباطش را با شهرش میلاجرد حفظ کند و به همین خاطر با همکاری یکی از دوستانش به نام مهندس حسین آقامحمدی سایت میلاجرد را افتتاح نموده و شروع به انتشار اخبار روز و جمع‌آوری مطالبی در خصوص آداب و رسوم، اشعار فولکلوریک، تصاویر قدیمی و مشخصات شهدای زادگاهش را آغاز می‌نماید که هم اکنون این سایت یکی از منابع مهم اطلاعاتی در مورد شهر میلاجرد می‌باشد. علاوه بر این سایت، ایشان وبلاگ‌های گوناگونی نیز دارد که برخی از آن‌ها به عنوان برترین وبلاگ کشوری انتخاب شده‌اند و همچنین ایشان با راه‌اندازی کانال‌های تلگرامی مختلفی با جمعی از دوستانشان هدف‌های سایت میلاجرد را در بستری جدید دنبال می‌نمایند. وی در مورد علاقه به زادگاهش چنین می‌گوید: همیشه نسبت به زادگاهم تعلق خاطر داشته و دارم و روزانه چندین ساعت از وقتم را صرف مطالعه و تحقیق و انتشار اخبار میلاجرد می‌کنم.

سه باب حمام و پنج باب مسجد و یک طاحونه (آسیاب آبی) واقع در اراک ناحیه ۹ بلوک
شراء می‌باشد.

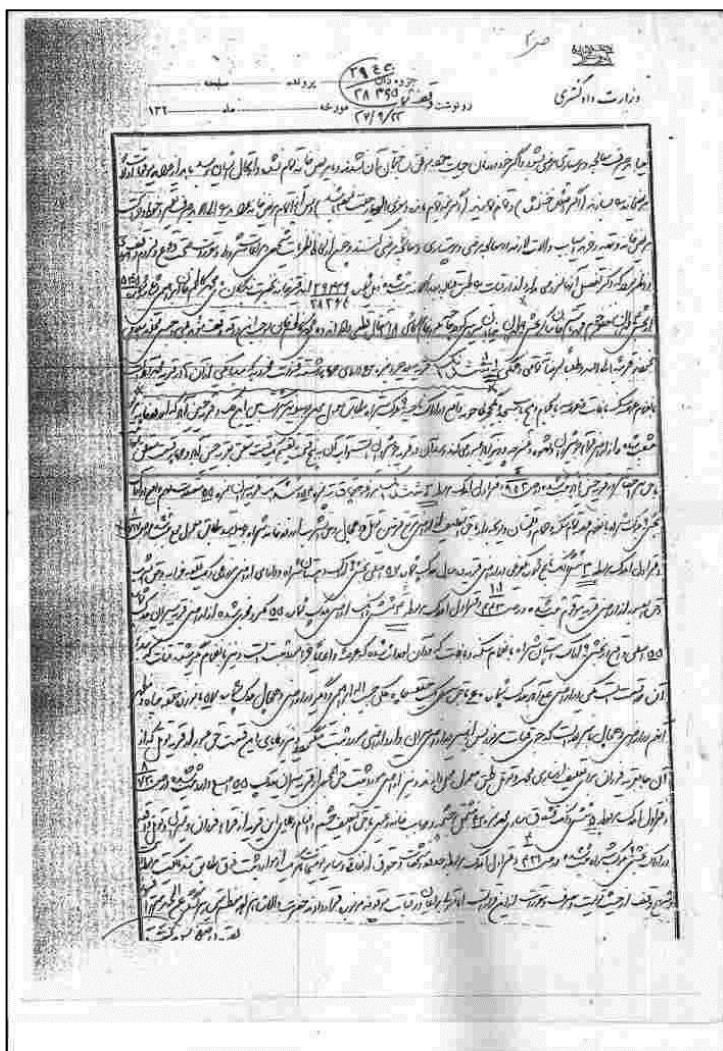
این وقف‌نامه در مورخه آذرماه سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در دفترخانه اسناد تهران به
شماره ۲۹۴۳۰ بر ۲۸۳۶۵ در پرونده ۵۸۰۶ به ثبت رسیده و کپی این وقف‌نامه نیز نزد
عده‌ای از اهالی محل موجود می‌باشد (۱).



تصویر ماهواره‌ای شهر میلاجرد و زمین‌های کشاورزی آن



صفحه اول وقف نامه



صفحه دوم وقف نامه که توضیحات وقف میلاجرد نیز در این صفحه می باشد

کل زمین های مشاع بین کشاورزان میلاجرد که تماماً وقفی می باشد (البته اخیراً با تلاش وکلای بومی و مردم میلاجرد بسیاری از این زمین ها از وقف خارج شده است) را در زبان محلی شش دانگلوک (ŞEŞ DANGLUK) می گویند. شش دانگ از سه بکار (BƏKAR) یا سه

یازی (YAZÊ) تشکیل شده است که اسامی آن به شرح زیر می باشد:

۱- قَیرج بَکاری (QƏYRƏC BƏKARÊ):

قَیرج به زمین های ریگ مانند گویند که از سیاه پیچ کمی بالاتر از امامزاده تا نهرپشته یا نهرپشته بکاری (NEYRAPUŞTA BƏKARÊ) که شامل: یازی قَیرج (YEZÊ QƏYRƏC)، باش قَیرج (QƏYRƏC)، کوتن (KÛTƏN)، کوللخلی (KULLUXLÊ)، باش یازی (BAŞ YAZÊ)، آرا یازی (ARA YAZÊ)، زوربند آییغی^۱ (ZORBƏND ƏYƏĞÊ)، ماممد قدبورئ (MAMMƏD QƏDBURÊ)، بالا ایخ یازی (BALA ƏYƏX YAZÊ)، بؤیوک ایخ یازی (BÖYÜK ƏYƏX YAZÊ)، چمدلی (ÇƏMƏDLÊ) و سیاه پیچ.

۲- شور دره بکاری (ŞOR DƏRƏ):

که شامل: یونجالوق (YONCALUQ)، داوار یولاغی (DAVAR YOLAĞÊ)، باقرآباد (جنوب خرمنجه)، آییخ یازی^۲ (ƏYƏX YAZÊ)، قیرمیزتپه (QIRMIZ TƏPPƏ)، فوقان علی یئرئ^۳ (FUĞAN ƏLÊ YERÊ)، دازلخار (DAZLAXLAR) و... است.

۳- چمن بکاری (ÇƏMƏN BƏKARÊ):

که شامل: سوپورگه لیگ (SÜPÜRGƏLİK)، سیغیر گودارئ (SIĞIR GÜDARÊ)، ریگلیگ (RİGLİK)، قاطور یایولان (QATUR YAYULAN)، چمن ایچی (ÇƏMƏN İÇE)، بالا یونجالوق (BALA YONCALUQ)، بؤیوک یونجالوق (BÖYÜK YONCALUQ)، قینتیرلیک (QINTIRLIK)، آغ گودار (AĞ GÜDAR)، قررئ قبیئرئ دیبی (QƏRRÊ QƏBİRÊ DİBÊ)، کرمه لیک (KƏRMƏLİK)، قربانعلی یئرہ (QURBANƏLE YERE)، حاج قنبر یئرئ (HAC QƏNBƏR YERE)، پیس عرب یوردئ^۴ (PİS ƏRƏB YURDÊ)، عرب یوردئ (ƏRƏB YURDÊ) مامود^۵ آرخی (MAMUD ARXÊ) و....

هر یازی یا بکار به ۲۴ قسمت تقسیم می شد که به هر قسمت یک دو دانگ می گفتند. هر دو دانگ هم به ۲۴ قسمت تقسیم می شد که به هر قسمت یک سیغیر (گاو نر) می گفتند. هر

۱- آباق

۲- یازی ظاهرأ به زمین آن منطقه گفته می شده ایخ یازہ یعنی زمین پایینی

۳- فوقان علی اسم است (احتمالا فغانعلی است)

۴- یورد به معنی زمین

۵- محمود

سیغیر به ۴ آبخ و هر آبخ به ۲ یاروم آبخ (ƏYƏX) و هر ۲ سیغیر، بیر جوت (BİR CÜT) (یک جفت) و هر ۶ سیغیر، یاروم دانگ (YARUM DANG) (نصف دانگ) و به هر ۶ جوت بیر دانگ (BİR DANG) (یک دانگ) و هر ۱۲ جوت یک ۲ دانگ را تشکیل می‌داد.

واژه سیغیر یئرئ (SİĞİR YERÊ) از اینجا آمده که در زمان‌های بسیار قدیم، هر کس به هر تعداد که گاونر (سیغیر) داشت، به همان مقدار هم زمین از کدخدا می‌گرفت. چون در آن زمان تمام کارهای کشاورزی از جمله شخم، باربری و کوبیدن خرمن با گاو نر انجام می‌شد. پس هر کس گاو بیشتری داشت توانایی کشاورزی بیشتری هم داشت و زمین بیشتری می‌گرفت. البته اختیار در دست کدخدا بود و به هر کس که دلش می‌خواست زمین بیشتری می‌داد.

اندازه سیغیر یئر به طناب یا گام مشخص می‌شد که طول آن تقریباً برابر ۲۰۰ تا ۴۰۰ گام و عرض آن بین ۱۰ تا ۲۰ گام بوده است. اغلب کشت کشاورزان گندم بوده که از رودخانه بؤیوگ آرخ (BÖYÜĞ ARX) که انشعابی از قره چای است آبیاری می‌شده است. باغات انگور میلاجرد در مناطق قیرج (QƏYRƏC)، کوره پز (KURƏPƏZ)، سپهدار (SEPƏHDAR)، قصابا^۱ (QASSABA)، کشکله (KƏŞKƏLƏ) و شور (ŞOR) قرار دارند.

اصطلاحات مربوط به شش دانگلوک و کشاورزی قدیم:

■ آرخ آتماک (ARX ATMAK):

یک انشعابی از رودخانه بزرگ «قره چای» مخصوص میلاجرد است که تقریباً از نزدیکی‌های خنداب از رودخانه جدا شده و به سمت میلاجرد می‌آید. در زمان قدیم که از بیل مکانیکی و ابزارهای پیشرفته امروزی خبری نبوده است، مردم جمع می‌شدند و به سمت بند محل جدا شدن انشعاب میلاجرد می‌رفتند و از آنجا شروع به لایروبی رودخانه با بیل می‌کردند. هرکسی یک قسمتی را در دست می‌گرفت و شروع به لایروبی می‌کرد. چون این کار، کار سخت و زمانبری بوده و چندین روز طول می‌کشیده مردم روستاهای اطراف به‌خصوص دیز آباد موقع شب هرکسی به اندازه ظرفیت منزل خود مردم میلاجرد را به خانه‌هایشان دعوت می‌کردند و از آن‌ها پذیرایی می‌کردند که هنوز هم قدیمی‌ها مهمان‌نوازی مردم دیز آباد و روستاهای اطراف نهر میلاجرد را مثال می‌زنند.

۱- احتمالاً تلفظ محلی قصبه است.

■ بوررا گندمک (BORRA GEDMƏK):

آخرین روز گندم‌چینی که باید تا آن روز همه گندم‌هایشان را می‌چیدند و مردم اعتقاد داشتند که اگر گندم کسی تا زمان تعیین شده درو نمی‌شد، نحس است و با هجوم به آن، آن را از بین می‌بردند.

■ اووچار (OVCAR):

وسیله‌ای برای شخم زدن، دارای دسته بلند و خیش آهنی که با یوغ به دو گاو بسته می‌شد و با هدایت یک نفر به کار گرفته می‌شد و به خاطر این که سنگین بوده و نمی‌شد هر شب آن را به روستا برد، آن را در محلی خاک می‌کردند.

■ قَیدچی (QƏYİDÇE):

گندم‌چینی مراسمات خاصی داشته یکی از آن مراسمات و رسم‌ها این بوده که همه باید سر ساعت خاصی و باهم‌دیگر به سمت گندمزار حرکت کنند و فردی به نام قَیدچی بوده که مسئول نظارت بر این موضوع بوده و به کسی اجازه نمی‌داده که زودتر حرکت کند.

■ بنده گندمک (BƏNDƏ GEDMƏK):

بند همان محل انشعاب رودخانه میلاجرد و چند انشعاب برای روستاهای دیگر از قره چای را می‌گفتند که در نزدیکی روستای گوش‌یروان قرار دارد الان هم یه سد خاکی در آنجا زده‌اند.

■ مَقسم‌چی (MƏQSƏMÇE):

از طرف مردم یک نگهبان در بند می‌گذاشتند که کسی سهمیه آب روستای خود را زیاد نکند.

■ پاکار: (PAKAR)

شخصی بوده مانند پادو که خبررسان روستا بوده و مواقعی که مأموران به روستا می‌آمدند یا از روند لایروبی رودخانه خبر می‌آورده است.

■ نایوب چار تاغی (NAYNUB ÇARTĞE):

یک ساختمان دو طبقه بود که در نزدیکی خرمنجه (محل جمع‌آوری خرمن‌های گندم) بنا شده بود و شخصی یا اشخاصی که به آن‌ها نایب می‌گفتند و از طرف ارباب تعیین می‌شدند، در این ساختمان از خرمن‌های مردم نگهبانی می‌دادند و در آخر هم سهمی از مردم می‌گرفتند.

■ کتیل (KƏTİL):

سازه‌ای چوبی دارای دو طرف متحرک برای انتقال ساقه‌های گندم، جو، چوب، یونجه و... به مقصد (خانه یا خرمن) که به صورت قرینه و خورجین بعد از بستن بار روی مرکب (الاغ) قرار می‌گرفت.

■ چیلکانا (ÇILKANA):

وسیله‌ای چوبی که موقع گندم چیدن به پنجه دست می‌پوشیدند و باعث می‌شد که گندم زیادی در یک مرحله با داس چیده شود.

■ ارباب حقی (ƏRBAB HƏQQƏ):

مردم تا برداشت محصول گندم از مغازه‌ها نسیه می‌برند و چوپان‌ها و حمام‌دارها هم موقع برداشت محصول، سهمشان را از کشاورز می‌گرفتند در این بین ارباب هم حق خودش را از کشاورز می‌گرفت. موقعی که گندم از کاه جدا می‌شد، نماینده‌های ارباب به آن مهر می‌زدند تا ارباب خودش بیاید و سهمش را بردارد و قبل از آن کسی اجازه دست زدن و بردن گندم به خانه را نداشت.

■ خرمن دؤگمک (XƏRMƏN DÖGMƏK):

در گذشته مردم سختی‌های زیادی را در برداشت محصول متحمل می‌شدند. پس از درو و خرمن کردن، به کمک الاغ یا گاوهای نر قوی (سیغیر) با خرمنکوبی به نام چان (ترکیبی از چوب با تیغه‌های فلزی)، روزها و هفته‌ها بر روی خرمن و خوشه‌ها حرکت می‌کردند تا دانه از خوشه‌ها جدا و تبدیل به کاه شود. این گاوها قبل از شروع به کار نعل می‌شدند و چان‌ها توسط نجاران مخصوص در حین کار ترمیم می‌شد. این وسیله توسط فردی که روی خرمنکوب می‌نشست و مثل درشکه‌چی حیوان را هدایت می‌کرد. البته این کار با فعالیت دستی کارگرانی به وسیله لاواشون (LAVAŞUN) (چهار دنده) تکمیل می‌شد. بعد از کوبیدن خرمن و مطمئن شدن از اینکه دانه‌ها از خوشه جدا شده و ساقه‌ها نیز خرد شده‌اند، نوبت به جدا کردن دانه‌ها از کاه و کلش می‌رسید که این کار نیز بعد از جمع کردن خرمن کوبیده شده و باد دادن آن توسط کشاورز با ابزار خاصی نظیر لاواشون (نوع چوبی) در ایامی که باد ملایمی می‌وزید با کمک اشخاصی نظیر بوجار که در این کار حرفه‌ای بود و دارای وسایل خاص نظیر غربال، غربیل (کوچکتر از غربال) و گم (KƏM) انجام می‌شد.

■ زیر سار طَنف (ZĪR SAR TĀNĀF):

طناب نسبتاً کلفتی که معمولاً از موی بز بافته می‌شود و حدود ۱۵ متر طول دارد. سر این طناب به یک چوب تراشیده شده و سرکجی به نام چَممره متصل است. قوجاق‌های (QUCAQ) درو شده محصول با این طناب‌ها بسته‌بندی شده و به خرمنگاه حمل می‌شود.

■ پوخا (PUXA):

مرحله‌ای از خرمنکوبی که کلیه گلش‌ها کاملاً کوبیده شده و در یک جا جمع می‌شوند. این پوخا را با کمک لاواشون باد می‌دهند تا دانه از کاه جدا شود.

■ آرا چمن (ARA ÇĀMĀN)

منطقه‌ای نزدیک به حسین آباد شکرایی.

■ دَج (DĀC):

به دانه‌های الک شده و جمع شده در خرمن دج گویند.

■ کُؤزل^۱ (KÖZĀL):

آن مقدار از غلات که در حین سرنده از سوراخ‌های غربال عبور نکرده و باقی می‌مانند.

■ هولا (HULA):

به معنای گسترده کردن کُؤزل‌ها در سطح زمین و کوبیدن آن‌ها بدون وسایل خرمنکوبی و تنها با فشار سم گاوها و خرد شدن آن‌ها برای بار دوم است. سپس دوباره آن‌ها را باد می‌دهند و با غربال‌های گندم بیز دوباره سرنده می‌شوند تا باقی‌مانده دانه‌ها تماماً از ساقه جدا شوند و به مصرف برسند.

■ تَوکماخ (TOKMAX):

اگردانه‌هایی بازهم در کُؤزل‌ها باقی بماند با وسیله‌ای چوبی به نام دَوَگه‌جک (DÖGĀCĀK) کوبیده شده و همه دانه‌ها جدا می‌شوند. غلات حاصل از کُؤزل‌ها تقسیم نمی‌شوند و به نفع زارع جمع‌آوری می‌گردند، یا بچه‌ها آن را برای خود برمی‌دارند.

■ چَممره (ÇĀMMĀRĀ):

چوبی که به‌صورت یک حلقه درآورده شده باشد و به سر طناب وصل شده باشد.

۱- در روستای فضل آباد به آن کُؤتله می‌گویند.

■ بارا بوغدا (BARA BUĞDA):

گندمی که به جای پاییز در فصل بهار کاشته می‌شد.

■ محمود آرخی (MƏHMUD ARXƏ):

منطقه‌ای نزدیک به حسین آباد شکرایی.

■ بؤیوگ آرخی (BÖYÜG ARX):

انشعابی از رودخانه قره چای که به باغ‌های میلاجرد می‌آمده.

■ حامام آرخی (HAMAM ARXƏ):

رودی که از وسط باغ‌ها به‌طرف خرمنجه می‌رفته.

■ ایت حامامی (IT HAMAMƏ):

در فصل زمستان که مردم برای آبیاری باغ‌هایشان مجبور بودند داخل آب سرد بروند، برای گرم شدن یک چاله می‌کنند و داخل آن چاله یک چاله کوچکتر می‌کنند و در آن آتش روشن می‌کردند و دور آن می‌نشستند.

■ سیغیر گوداری (SIĞIR GÜDARƏ):

منطقه‌ای در رودخانه بؤیوگ آرخی (BÖYÜG ARX) که عمق کمی داشته و عرض زیاد بوده و مردم به خاطر کم عمق بودن به آن طرف رودخانه می‌رفتند و چوپان‌ها هم گوسفندان را برای آب خوردن به آنجا می‌بردند.

■ گووران (GOVRAN):

به فارسی گاوران. چوب دستی کوچکی که به یک سر آن میخ فولادی کار می‌گذارند تا چهارپایان را هنگام کار با آن بزنند و مجبور به حرکت کنند.

■ قلبیر (QƏLBİR):

وسیله‌ای که با آن غلات را سرند می‌کنند.

■ الک (ƏLƏK):

قلبیری که سوراخ‌های آن ریز باشد.

■ گم (KƏM):

قلبری که سوراخ‌های آن درشت باشد.

■ جوال (CUVAL):

چیزی شبیه گونی که از نخ پنبه‌ای و گاهی از پشم بافته می‌شود و برای جا به جا کردن غلات به کار می‌رود.

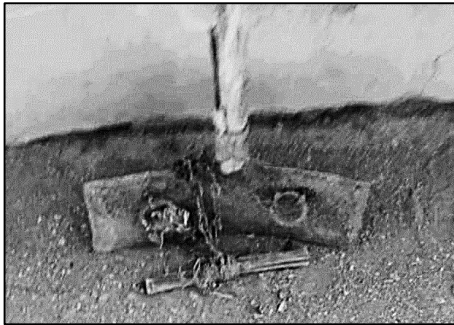


■ ایسبارا (İSBARA):

قطعه چوبی نسبتاً کوتاه و پهن که در ناحیه گلوی بیل کار می‌گذارند تا کشاورز با پا گذاشتن روی آن نیروی بیشتری به بیل وارد کند.

■ پاشناگر (PAŞNƏGƏR):

وسیله‌ای است شبیه بیل با دسته چوبی و تیغه بسیار پهن فلزی که دو طناب به آن وصل شده است. دو نفر هم‌زمان از آن استفاده می‌کنند تا زمین را کرت‌بندی یا مرزبندی کنند.



یک نمونه ایسبارا

■ گردئ (KƏRDĖ):

قطعات کوچک تقسیم شده زمین توسط تیره.

■ تیره (TİRƏ):

مرز کرت‌ها را که مانند خط مستقیم و برجسته است می‌گویند.

■ ورگه (VƏRGƏ):

محل انشعاب جوی‌های فرعی از اصلی.



بورما کسن

■ بورما کسن^۱ (BORMA)

(KƏSƏN):

وسیله‌ای که به کمک آن یونجه یا
علوفه سبز را خرد می‌کردند.

■ لاواشون (LAVAŞUN):

وسیله‌ای برای جابجایی و جمع
کردن علوفه و همچنین باد دادن و
جدا کردن کاه از دانه در موقع خرمن کوبی.



دو عدد لاواشون

منابع

(۱) محمد آقامحمدی، کتاب فرزندگان میلاجرد.

۱- در روستای فضل آباد با نام بورما قیرن مشهور است



طب سنتی کميجان

شمیم کميجانی^۱

طب سنتی بخشی از دانش مردم یا فولکلور محسوب می‌شود. در مناطق ترک‌نشین ایران به طب سنتی "تورکه چاره" و به داروهای طبی سنتی "تورکه داوا" یا "آم" می‌گویند. طبیبان سنتی نیز به نام‌هایی چون حکیم و امچی نامیده شده‌اند. "طبق تعریف سازمان بهداشت جهانی این طب مجموعه‌ای است از دانسته‌ها، مهارت‌ها و اعمال که بر پایه نظریه‌ها، باورها و تجربه‌های بومی فرهنگ‌های مختلف است و در بهداشت و نیز پیشگیری، تشخیص، بهبود و مداوای بیماری‌های جسمی و ذهنی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در دنیا ۷۵۰ هزار گونه گیاهان دارویی وجود دارد که ۱۰ درصد از این میزان خواص درمانی دارد. سازمان جهانی بهداشت طی ۳۰ سال گذشته استفاده از ظرفیت طب سنتی و مکمل را در کنار طب جدید در دستور کار خود قرار داده است. ریشه‌دار بودن در فرهنگ مردم، کل‌نگر بودن طب سنتی و سهولت دسترسی و ارزان‌تر بودن خدمات طب سنتی از دلایلی است که این سازمان در توسعه و ترویج طب سنتی مد نظر دارد. " (ویکی پدیا)^۲

۱ - شمیم کميجانی در سال ۱۳۷۱ در شهر کميجان متولد شد. تحصیلات وی در زمینه اکوپانکچر بوده است. ایشان اکنون در شهر کميجان زندگی می‌کنند و در زمینه طب سوزنی و طب ایرانی - اسلامی مشغول به فعالیت هستند. علاقه اصلی ایشان نیز پژوهشگری در زمینه طب سنتی شهرها و مناطق مختلف و طب چینی (سوزنی) و گسترش آگاهی مردم مناطق محروم در زمینه اهمیت طب سنتی و افزایش گرایش آن‌ها به این طب است.

۲ - https://fa.m.wikipedia.org/wiki/طب_سنتی

طب سنتی یکی از ذخائر معنوی هر جامعه‌ای است و اگر بتوان از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های آن به‌درستی استفاده کرد، می‌تواند منبع خوبی برای رشد و ترقی آن جامعه باشد. چنانچه می‌دانید در چین یک روش سنتی که اکنون بنام طب سوزنی مشهور شده از قرن‌ها پیش متداول بوده است، اما چینی‌ها توانستند آن نوع روش درمانی را به دانشگاه‌های خود بیاورند و روی آن کارهای تحقیقاتی و مطالعاتی انجام دهند و با استفاده از برخی امکانات تکنولوژیک به‌عنوان یک رشته نوین در پزشکی در اختیار جامعه جهانی قرار دهند و از این رهگذر ثروت فراوانی عاید کشور خویش سازند.

در میان هزاران گیاهان طبی و صدها داروی محلی در طب سنتی مردم ما مسلماً تعداد قابل‌توجهی وجود دارند که می‌توان روی آنها کار علمی کرد و با معرفی آن به جهان به صادرات دارو یا روش‌های درمان سنتی، هم سهمی در توسعه علم پزشکی داشت، هم رشته‌های جدید کاری و اشتغال ایجاد نمود.

آقای شمیم کمیجانی از جوانانی هستند که تحقیقات جالبی در طب سنتی منطقه برچلو دارند، ما ضمن آرزوی موفقیت برای ایشان، نوشته‌ای فهرست‌گونه از چند نوع داروی محلی و همچنین روش‌های درمان سنتی برخی بیماری‌های رایج تهیه کرده‌اند که مطالعه آن را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنیم.

علیرضا صرافی

معرفی چند داروی سنتی خاص برچلو

■ خمیر ماماتک یا مامارتک / ماماتک خمیرئ (MAMATĀK):

طرز تهیه:

مواد زیر را باهم مخلوط کرده تا به شکل خمیر درآید.
دو حبه قندی که با آب دهان حل شده باشد + آرد + زردچوبه
موارد مصرف:

- ۱- آنتی بیوتیکی موضعی جهت درمان دمل
- ۲- قرار دادن این خمیر روی ناف کودکانی که بند نافشان به تازگی افتاده جهت جلوگیری از آب آوردن ناف
- ۳- درمان و پاکسازی عفونت کنار ناخن که به دلیل فرو رفتن ناخن در گوشت یا پوست کناری خود به وجود می‌آید.

■ زرده تخم مرغ کبود شده / گوگرمیش نومورتا (GÖĞÖRMİŞ NUMURTA):

طرز تهیه:

گوگرمیش نومورتا به معنی زرده سبز شده تخم مرغی می باشد که به دلیل آب پز شدن بیش از اندازه تشکیل میشود.

موارد مصرف:

ریختن گوگرمیش نومورتا بر روی دندان جهت رفع عفونت و قطع خونریزی دندان.

■ عنبر نسارا / قانقا (QANQA):

توضیح مختصر: در برچلو به دود حاصل از عنبرنسارا قانقا می گویند.

موارد مصرف:

۱- زخم آبله مرغان و سایر زخمها:

روش درمان:

قرار دادن زخم های آبله مرغان و زخم های دیگر پوست در معرض دود قانقا جهت درمان

عفونت و خارش

۲- عفونت مجاری تنفسی:

روش درمان:

استعمال دود قانقا با چپق یا پیپ و یا در صورت در دسترس نبودن چپق و پیپ جایگزین

کردن عنبر نسارا با توتون سیگار در سیگارت و استعمال آن به صورت استعمال سیگار.

۳- عفونت دهان و دندان:

روش درمان:

استعمال دود قانقا و حبس چند ثانیه ای دود در دهان جهت درمان عفونت های دهان و

دندان

۴- سینوزیت:

روش درمان:

چند مرتبه استنشاق دود قانقا از راه بینی

۵- خارش و اگزما:

روش درمان:

دمیدن دود قانقا به موضعی که مبتلا به خارش و یا اگزما می باشد.

درمان سنتی برخی بیماری‌های رایج در ایل برچلو

■ اسهال:

ورک تخمی + ایلان چیچگی (بومادران) + یارپوز / پویونا (پونه)
روش مصرف:
ترکیب فوق به صورت جوشانده مصرف می‌شود.

■ استفراغ / قوسماق (QUSMAQ):

گلاب + تخم ریحان سبز
روش مصرف:
مصرف محلول ناهمگن ترکیب فوق بدون نیاز به گرم کردن و یا جوشاندن ترکیب.

■ درد معده / اورگ آغری (ÜRƏG AĞRİ):

خوردن شیرهی ریشه‌ی گیاه شیرین بیان صبح هنگام و ناشتا که در کمتر از ۱۵ روز
مصرف درد معده را کاملاً مداوا می‌کند.
هشدار: مصرف این شیره برای افراد مبتلا به دیابت و فشار خون بالا به هیچ عنوان توصیه
نمی‌شود زیرا این شیره به قدری شیرین می‌باشد که مزه آن به تلخی می‌زند.

■ آلرژی فصلی:

بخور گل پنیرک (حامام کومجی) + گل ختمی (خئیری گولی)

■ دل درد و اسهال سرد:

ماست + پودر آویشن (ککلیک اوتی)

■ عفونت دستگاه گوارش:

برای درمان عفونت دستگاه گوارش از فیبرهای سفید داخل انار مصرف می‌شده است.
درمان انگل:

۱- شیاف زنجبیل + فضله گنجشک

۲- مغز یا وسط پیاز را جدا کرده داخل نفت گذاشته و پس از چند دقیقه از داخل بیرون
آورده و در نهایت به صورت شیاف استفاده می‌شود.

■ بواسیر (هموروئید):

چکاندن آب تره روی زایده و داخل مقعد و راست روده.

■ رودل / اورک سئخمک (ÜRƏK SEXMƏK):

فشار دادن زیر جناغ با روغن مالی جهت رد کردن گیر یا رودل.

■ خون دماغ / بورون قاناما (BURUN QANAMA):

۱- پارچه‌ای نخی را آتش زده و دود آن را از راه بینی استنشاق می‌کنند.

۲- چکاندن آب تره داخل بینی.

■ گلو درد / بوغاز آرغی (BOĞAZ ARĞI):

صبح ناشتا سر را به بغل خوابانده آرام آرام گوش را ماساژ داده و ناگهان گوش را کشیده

تا صدا دهد.

■ ورم گلو / بوغاز شیشی (BOĞAZ ŞİŞİ):

برنج پخته‌شده + نشاسته

روش استفاده:

ترکیب فوق را له کرده و به‌صورت خمیر درآورده روی گلو گذاشته تا ورم گلو را التیام

بخشد.

■ درد گوش / قولاق آرغی (QULAQ ARĞI):

۱- تکه‌ای از کاغذی که دور کله قند پیچیده شده را لوله کرده و داخل گوش فرومی‌کنند

تا درد گوش را التیام ببخشد

۲- دمیدن دود سیگار یا پیپ در گوش

۳- گنجشک زنده‌ای را روی گوشی که درد دارد خوابانده تا درد گوش آرام شود.

نکته:

درمانگران سنتی برچلو بر این باورند که در این روش خود گنجشک می‌میرد تا درد گوش

مداوا شود.

■ درد چشم / گوژ آرغی (GÖZ ARĞI):

شیر مادری که نوزاد دختر تازه متولد شده دارد را داخل چشم می‌چکانند.

■ ورم یا پف چشم / گۆز شیشی (GÖZ ŞİŞE):

انیک گولی^۱ (ƏNİK GÜLE) را زیر بغل گذاشته تا نرم شود، سپس روی چشم گذاشته تا پف چشم را کاهش دهد.

■ عفونت پلک / سئنه سلام (SENNƏ SALAM):

ساقه‌ای از درخت مو را آتش می‌زنند و شیرهای که هنگام سوختن ساقه از آن بیرون می‌زند را جدا کرده و سپس روی موضعی از پلک که عفونت کرده می‌گذارند که این عمل به روش سنتی خاص انجام می‌شود که به شرح زیر می‌باشد:

شیره را داخل مستراح روی موضع گذاشته و شعر زیر را می‌خوانند که معتقدند این روش سئنه سلام را مداوا می‌کند:

سنو سلامت می‌کنم خدا را غلامت می‌کنم
شب اومدی شب برو روز اومدی روز برو

■ رفع شیردنگ / شور دنگ (ŞİRDƏNG, ŞÜRDƏNG):

نکته: به عقیده طب سنتی برچلو علامت شیردنگ اسهال سفید می‌باشد.

روش درمان:

حین ماساژ پوست، پشت بدن نوزاد را از سه ناحیه (ناحیه کمر، ناحیه کتف و ناحیه پایینی گردن) کشیده تا صدا دهد.

■ افتادگی ناف / گوّبک دوشمک (GÖBƏK DÜŞMƏK):

روش درمان:

با کشیدن رگی در ناحیه زیر بغل افتادگی ناف برطرف می‌شود.

■ بند آوردن خون / قانی ساخلاماق (QANƏ SAXLAMAQ):

روش درمان:

یونجه را جویده و روی زخم گذاشته تا خون بند آید.

■ خونریزی بعد از زایمان / دوغماقدان سورا گئدن / گلن قان
:(DOĞMAQDAN SORA GEDƏN/GƏLƏN QAN)

روش درمان:

میل کردن ترکیب زیر در حالت ایستاده:

روغن محلی + زردچوبه

■ خارش و اگزما / قاشلانماق (QAŞLANMAQ):

روش درمان:

۱- قرار دادن مواضع مبتلا در معرض دود عنبر نسارا

۲- قرار دادن مواضع مبتلا در معرض دود خاک شیر

۳- مالش قره قوروت روی موضع مبتلا

نکته: از مالش دادن بر روی زخم خودداری شود

۴- مالش ضمادی که با ترکیب زیر به دست می‌آید:

ماست + شاه‌تره

نکته: از مالش دادن بر روی زخم خودداری شود

■ سوختگی / یانماق (YANMAQ):

مالش پمادی که با ترکیب زیر بدست می‌آید:

خاکستر پیاز + روغن

روش درمان:

خمیر را روی موضع سوخته مالیده و روی آن خاکستر میوه‌ی سنجد و یا خاکستر نخودچی

ریخته می‌شود.

■ سینوزیت:

روش درمان:

۱- استنشاق بخار و یا دود کاه از راه بینی به‌طوری‌که دهان بسته باشد و فقط از راه بینی

استنشاق صورت بگیرد.

۲- استنشاق دود عنبر نسارا از راه بینی و با دهان بسته

■ عفونت ریه:

روش درمان:

۱- استنشاق دود عنبر نسارا و یا استعمال آن به صورت چپق یا سیگارت.

۲- خوردن شیر الاغی که کره‌ی آن ماده باشد.

■ نرم کردن سینه / دوش یوموشانماسی (DÖŞ YUMUŞANMASE):

روش درمان:

گذاشتن تخم‌های ملین‌دار مانند تخم به و تخم بالنگ بین فک و زبان و مالش دادن با

زبان طوری که چرب شدن زبان و فک احساس شود.

■ تسکین سرفه / اؤسکورمگی توختانماسی (ÖSKÜRMƏGİY TOXTANMASE):

روش درمان:

۱- مصرف پیاز آب پز شده

۲- مصرف چای رقیق با آب لیموی طبیعی

■ جلوگیری از سرماخوردگی / سویوخ وورماغی قاباغونی آلماق / توتماق

:(SOYUX VURMAĞIY QABAĞUNE ALMAQ / TUTMAQ)

۱- قرار دادن پیاز بریده‌شده در تمام گوشه‌های دیوار منزل جهت جلوگیری از ورود و یا

انتشار ویروس به منزل

۲- مصرف مداوم مخلوط چای و آبلیمو در فصل سرما

■ سرما خوردگی / سویوخ وورما، سویوخ دیمه (SOYUX VURMA, SOYUX

:DƏYMƏ

روش درمان:

۱- صرف شلغم بخارپز

۲- مصرف چای دارچین

۳- استنشاق دود عنبرنسارا از راه دهان و بینی

■ عفونت و درد دندان / دیش آرغئ (Diş ARĞE):

- ۱- ریختن گوگرمیش نومورتا بر روی دندان
- ۲- گذاشتن پوست انار تازه و یا خشک بر روی دندان
- ۳- گذاشتن گوشت قرمزی که حدود چند ثانیه روی شعله حرارت دیده باشد بر روی دندانی که عفونت کرده جهت رفع عفونت
- ۴- غرغره کردن آب نمک
- ۵- ریختن نمک بر روی دندان

■ نازایی / دوغمامازلیک، قیسیرلیک (DOĞMAMAZLIK, QISIRLIK):

روش درمان:
مصرف گزنگبین به صورت جوشانده و یا بلع به صورت قرص

■ ضرب دیدگی مفاصل / مفصل تاپدانماسئ (MƏFSƏL TAPDANMASƏ):

روش درمان:
قرار دادن خام حلوا بر روی موضع مضروب و بستن آن به مدت ۸ ساعت
طرز تهیه خام حلوا:
خرما + دنبه گوسفند + پودر نبات



صنعت کوزه‌گری در کمیجان

جواد کمیجانی^۱

بهمن ۱۳۹۶

صنعت کوزه‌گری

صنایع و حرف موجود در هر جامعه بیانگر تمدن و پیشرفت آن جامعه است و از عوامل ترقی آن جامعه خواهند شد. از زمان‌های گذشته صنایع و حرف مختلفی در کمیجان وجود داشته است که باعث پیشرفت و شکوفایی استعدادهای نهفته این مرزوبوم بوده است و افراد بسیاری از این طریق امرارمعاش می‌کردند و به دیگران نیز سود می‌رساندند.

صنایعی همچون: کوزه‌گری، قالیبافی، مسگری، نجاری، آهنگری (دمیرچیلیک)، نقشه‌کشی، آهک‌پزی و... که افراد زیادی در این صنایع خبره و سرآمد بودند و در بازار قدیمی کمیجان به کسب و تجارت مشغول بودند و گاه بنا به گفته افراد مسن و قدیمی، ساخته‌های خود را به همدان و شهرها و روستاهای اطراف نیز برای فروش ارائه می‌دادند که شواهد این دادوستدها افرادی هستند که خود به این کار اشتغال داشته‌اند.

یکی از مهم‌ترین صنایع کمیجان، صنعت کوزه‌گری بوده که افراد زیادی به این کار مشغول بوده‌اند. در مورد اینکه اولین کسانی که این حرفه را در کمیجان آغاز نمودند چه کسانی بودند، اطلاع دقیقی نیست اما بزرگان این صنعت از شخصی به نام کربلایی بلال پدر مشهدی کریم و عظیم رحیمی یاد می‌کنند.

۱- جواد کمیجانی در سال ۱۳۴۷ در کمیجان متولد شد. او دارای مدرک لیسانس در رشته ادبیات فارسی است. در مورد تهیه این مقاله وی چنین می‌گوید: با توجه به علاقه‌ای که به آگاهی از صنعت کوزه‌گری و پیدایش این صنعت در کمیجان داشتم، به تهیه این مقاله پرداختم و سعی کردم که این صنعت را در حد توان خودم برای همشهریان و دوستان عزیز معرفی کنم. برای تهیه این مقاله از بسیاری از دوستان و عزیزانی که قبلاً به این کار اشتغال داشتند، یاری گرفته‌ام که از همه آن‌ها تشکر می‌کنم.

معمولاً برای درست کردن کوزه از خاک رس و نوعی خاک که در زبان ترکی به آن گئلیشکان (gelishkan) می‌گویند، استفاده می‌کرده‌اند. این خاک‌ها هرکدام برای یک نوع کوزه به کار می‌رفته است. خاک کوزه‌گری را معمولاً از زمینی که در حال حاضر در قسمتی از آن ساختمان مسجد امام حسین (ع) واقع شده است می‌آوردند و برای ساخت لانجون و کوزه‌های بزرگ رنگی از خاک زمین‌های مزرعه خیرآباد استفاده می‌کردند.



تصویر شخصی که در حال ساختن گلدان سفالی است (طرح از آقای حجت‌الله جباری).

کوزه‌ها انواع مختلفی داشته‌اند مثلاً: بعضی از کوزه‌ها مخصوص آب بود، بعضی‌ها که بزرگ‌تر از کوزه‌های آب بودند برای نگهداری محصولات باغی نظیر، شیر انگور، ترخینه، باسلق و... استفاده می‌شد.

علاوه بر کوزه وسایل سفالی دیگری^۱ نیز مانند لوله‌گین (آفتابه)، تنبوشه (لوله سفالی برای آب)، لانجون (برای خمیر کردن آرد)، دویوله (برای ماست‌بندی و نوعی هم برای سابیدن کشک) و چؤلّمک (ظرفی که در آن غذا درست می‌کردند) ساخته می‌شد و هرکسی^۲ هم در ساختن نوعی از آن تبحر و مهارت داشت.

افرادی که در کمیجان به کار کوزه‌گری مشغول بودند به دو گروه تقسیم می‌شدند:

۱- به گفته آقای حاج غلامرضا قابضی محصولات سفالی کمیجان را عبارت از: کوزه، اوخورا، چومک، گلدان، گوودوش، خمزه، تغار، دووله، خم، لانجون، نانچا، گونگ یا تنبوشه، بالا اوخورا و قلک برشمرده‌اند. مصاحبه اختصاصی با نامبرده

۲- ایضاً ایشان در خصوص توانایی استادکاران عدد ۱۰۰ کوزه در یک روز را به عنوان یک رکورد عالی قلمداد می‌کردند.

گروه اول کسانی بودند که خودشان هم کارگاه کوزه‌گری و هم کوره‌ی کوزه‌پزی داشتند و کوزه‌های خود را پس از خشک شدن در کوره می‌پختند.

گروه دوم کسانی بودند که کارگاه کوزه‌گری داشتند اما دارای کوره‌ی کوزه‌پزی نبودند و افراد دیگری که کوره داشتند کوزه‌های آن‌ها را می‌پختند.

وقتی که انسان به فرآیند و چرخه صنعت کوزه‌گری کمیجان دقت می‌کند و پای حرف و صحبت کسانی که در این حرفه مشغول به کار بوده‌اند می‌نشیند، متوجه می‌شود که در یک کارگاه کوزه‌گری و کوره پخت کوزه چندین گروه از افراد ارتزاق و امرارمعاش می‌کردند و دستمزد می‌گرفتند:

۱- استادکاران و فرزندان‌شان، افرادی که کارگاه داشتند و کوزه را درست می‌کردند.

۲- افرادی که خاک کوزه را با وسایل و چهارپایان خود می‌آوردند و در قبال آن مزد می‌گرفتند.

۳- کسانی که کوره‌ی کوزه‌پزی داشتند و چند نفر در آنجا کار می‌کردند و دستمزد می‌گرفتند.

۴- افرادی که سوخت کوره‌ها را فراهم می‌نمودند و از بیابان‌ها خار و خاشاک (ورک) می‌کنند و با فروش آن به صاحبان کوره درآمد داشتند. البته اواخر نفت نیز به سوخت کوره‌ها اضافه‌شده بود.

۵- کارگرانی که گِل کوزه‌گری را آماده می‌کردند

۶- افرادی که کوزه می‌فروختند و اصطلاحاً به آن‌ها بارگیر می‌گفتند و بنابر نقل پیرمردان و کسانی که خودشان در کارگاه کوزه‌گری بوده‌اند بعضی از افراد بارگیر گاهی تمامی کوزه‌های یک کوره را که معمولاً نزدیک به دو هزار عدد بود یکجا می‌خریدند.

۷- افرادی که چهارپایان خود را برای حمل کوزه‌ها به بارگیرها کرایه می‌دادند و گاه خودشان هم با بارگیرها همراه می‌شدند و در فروختن کوزه و ظروف سفالین به آن‌ها کمک می‌کردند.

۸- گروهی که کوزه‌ها را رنگ‌آمیزی می‌کردند و رنگ آن را معمولاً از قم یا همدان و اراک تهیه می‌کردند.

بنا بر گفته ریش‌سفیدها و پیرمردانی که با آن‌ها در این باره گفتگو کرده‌ام نزدیک به ۲۵ کارگاه کوزه‌گری^۱ در کمیجان وجود داشته و اکثر آن‌ها خودشان کوره هم داشته‌اند و این کارگاه‌ها و کوره‌ها در داخل کمیجان بوده‌اند که بعدها چون دوده حاصل از سوخت کوره‌ها

۱- آقای غلامرضا قابضی تعداد کارگاه‌های فعال را ۳۲ واحد می‌دانستند.

برای همسایه‌ها ایجاد مزاحمت می‌کرده به بیرون از شهر منتقل می‌شوند و اکثراً در زمین‌های اطراف قنات حسن‌آباد ساخته‌شده بودند، که هنوز هم آثار بعضی از آن‌ها وجود دارد.

کوزه‌ها و انواع دیگر محصولات گلی بعد از ساخته‌شدن در فضای باز خشک می‌شوند و بعد از اینکه خشک شدند، آن‌ها را درون کوره می‌چینند و آتش زیر کوره را روشن می‌کردند تا کوزه‌ها پخته و به سفال تبدیل شوند.

فروشنندگان کوزه و ظروف سفالین و بارگیرها بعد از بارگیری برای فروش بارهای خود راهی روستاهای اطراف و هم‌جوار می‌شدند و آن‌طوری که تعریف می‌کنند تا قم، ساوه و نزدیکی‌های پل دوآب از طرف خنداب و حتی فامنین هم می‌رفتند و محصولات خود را به فروش می‌رساندند و معمولاً هم معامله پایاپای انجام می‌گرفت، مثلاً، در قبال فروش کوزه و ظروف سفالی محصولاتی مانند: گندم، جو، توت و حتی گل سرشور می‌گرفتند و در کمیجان آن را به کسبه و مشتریان دیگر می‌فروختند.

برخی از عزیزان تعریف می‌کنند که حتی شخصی از لالچین همدان به نام استاد علی‌محمد مدتی به کمیجان آمد و چندین سال در کمیجان ساکن شد و در کنار کوزه‌گران به کوزه‌گری پرداخت.

آنچه مسلم است این دوره عصر شکوفایی این صنعت در کمیجان بوده و برای افراد زیادی زمینه اشتغال فراهم‌شده بود و در بعضی از خانواده‌ها به‌صورت موروثی پسر از پدر یاد می‌گرفت و به این شغل مشغول می‌شد.

متأسفانه در این اواخر این صنعت رفته‌رفته رو به افول نهاد و پس از مدتی کاملاً کنار گذاشته شد و به‌مرور زمان کارگاه‌ها و کوره‌ها تخریب شدند و این صنعت به فراموشی سپرده شد.

کوزه‌گرها در فصل بهار و تابستان که فصل کشت و کار بود اکثراً به ساخت کوزه‌های آب مشغول می‌شدند و در فصل پاییز و زمستان کوزه‌های بزرگ خمره‌ای (کوزه آشتیان) می‌ساختند و در کنار آن‌ها ظروف دیگری نیز ساخته می‌شد.

آن‌گونه که از سخنان بزرگان و پیرمردان برمی‌آید در زمانی که صنعت کوزه‌گری در کمیجان رونق داشته افراد بیکار یا وجود نداشته‌اند و اگر هم وجود داشته تعدادشان بسیار ناچیز بوده چون یا در کارگاه‌ها و کوره‌ها مشغول به کار بوده‌اند و یا که به‌عنوان فروشنده و بارگیر فعالیت می‌کردند.

امید است که مسئولین شهر کمیجان با همکاری و همیاری اهالی این صنعت را دوباره در این شهر احیاء نمایند و با این کار زمینه اشتغال بسیاری را فراهم کنند.

بیش از ۱۰۰۰ نفر از مردم کمیجان از این صنعت ارتزاق می‌کردند و حتی برخی از روستائیان مجاور نیز با آوردن و فروش ورک به کوزه‌گران ممر درآمدی برای خود داشتند.

در لیست زیر اسامی بعضی از کسانی که کارگاه کوزه‌گری و کوره‌ی کوزه‌پزی داشتند و یا اینکه به فروشندگی مشغول بوده‌اند بنا به نقل بزرگان و ریش‌سفیدها جهت اطلاع ذکر می‌شود. البته لازم به ذکر است که در کنار این افراد فرزندان آن‌ها نیز به کار ساخت کوزه مشغول بوده که تعدادشان بسیار زیاد است.

"بنده قویاً توصیه می‌کنم رشته‌های قالی‌بافی و سفالگری در دانشگاه پیام نور کمیجان تأسیس و اقدام به پذیرش دانشجو نمایند."^۱

صاحبان کارگاه کوزه‌گری یا کوره‌ی کوزه‌پزی

فضل‌الله نجفی	نصرالله نجفی	عزیز الله نجفی
تقی کربلایی علی	حاج محمد کتابعلی	تقی خداپار
براتعلی خداپار	سلیمان بهبودی	کربلایی تقی فخارنیا
استاد حسین	زعفر استاد حسین	ابراهیم استاد حسین
صفر قابضی	رمضان علی میوه	محرم علی میوه
غلامعلی کربلایی براتعلی	هاشم غلامعلی	صفرعلی کربلایی علی‌اکبر
کریم رحیمی	عظیم رحیمی	قیه علی سهرابی
عباس رضا قلی	حسنقلی صفری	محمد حنیفه سهرابی

فروشندگان و بارگیران

آقا گل کمیجانی	الله‌وردی کرباسی	قیه‌مرتضی کمیجانی
نبی‌الله کمیجانی	روح‌الله کمیجانی	ابوالحسن کمیجانی
آدین‌علی کمیجانی	اکبر گلابی	هاشم رجبعلی
بیرام‌علی صفری	حمید صفری	علی اوستا عبدالله
مشهدی رضا علیجان	اسلامعلی علی‌محمد	ایپک‌علی زولف‌علی
نیت‌علی زولف‌علی	رفیع ملاصادق	عزت‌الله فتح‌آبادی

۱- روایت دیدگاه آقای مهندس محمد کمیجانی جاویدراد جهت رونق‌بخشی به اقتصاد کمیجان

اینها فقط نمونه‌ای از کسانی هستند که در این صنعت فعالیت داشته‌اند و از ذکر همه آن‌ها معذوریم.

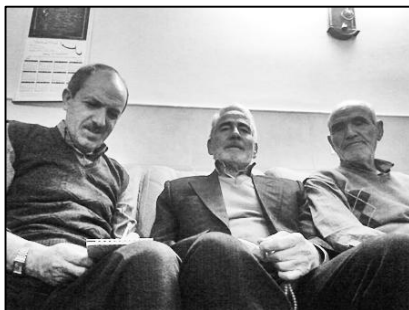
آنچه قابل ذکر است این بوده که بیش از ۱۰۰۰ نفر از مردم کمیجان از این صنعت ارتزاق می‌کردند و حتی برخی از روستائیان مجاور نیز با آوردن و فروش ورک به کوزه‌گران ممر درآمدی برای خود داشتند.^۱

آنچه در این مقاله نوشته شده حاصل تحقیق و گفتگو با عزیزان بوده که مدتی از عمر شریف خود را در این کار گذرانده‌اند و خود از نزدیک شاهد این صنعت بوده‌اند و امیدوارم که همه کمی‌ها و کاستی‌ها این مقاله را بر بنده حقیر ببخشید.

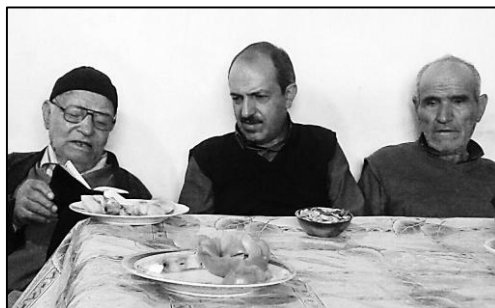
آلبوم تصاویر^۲ مصاحبه با کوزه‌گران قدیمی و محصولات سفالی



گفتگو با آقایان حاج مسیب جاوید راد و حاج روح‌الله کمیجانی



گفتگو با آقایان حاج غلامرضا فخارنیا و حاج روح‌الله کمیجانی

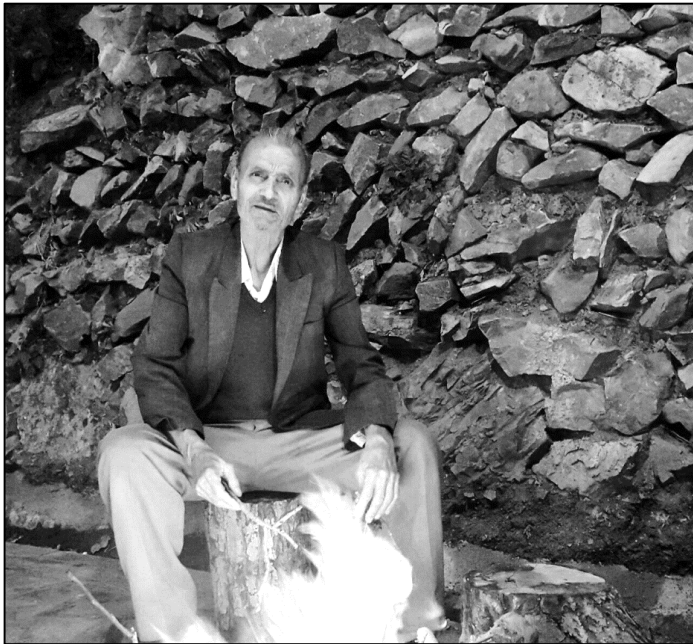


جواد کمیجانی و حاج روح‌الله کمیجانی در حال گفتگو با حاج اکبر آقای بهبودی

۱- روایت محمد کمیجانی (جاوید راد) از مصاحبه مستقیم با حاج آقا قابضی
۲ در تهیه برخی از تصاویر از آرشیو شخصی مهندس جاویدراد استفاده شده است.

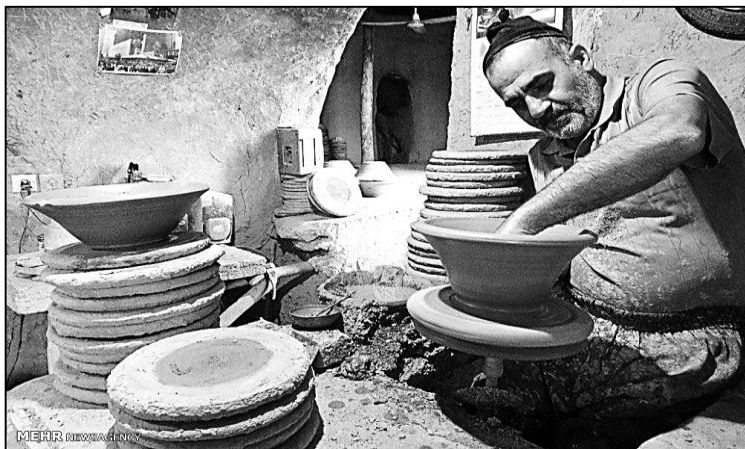


آثار باقی‌مانده از کارگاه‌ها و کوره‌های کوزه‌گری در اطراف قنات حسن‌آباد کمیجان



حاج غلامرضا قابضی از کارگاه‌داران صنعت کوزه‌گری کمیجان

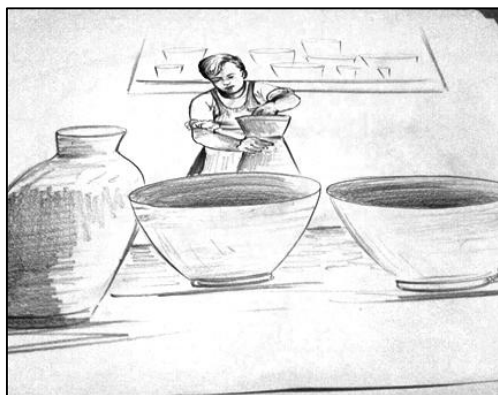
تصاویری از کارگاه‌های کوزه‌گری



سفالگر در حال ساختن کوزه سفالی



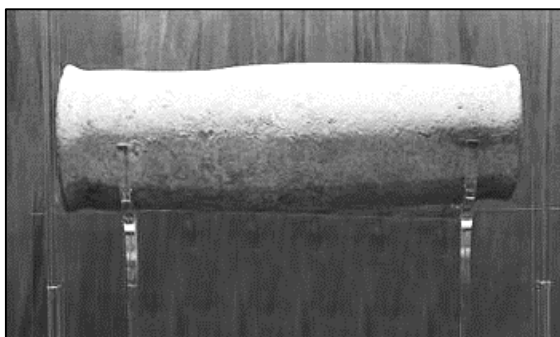
یک کارگاه کوزه‌گری و ساخت گلدان و تنگ سفالین



ساخت کاسه و کوزه سفالی در کارگاه



ظروف سفالی: خمره، گلدان و لانجون (طرح از آقای حجت‌الله جباری)



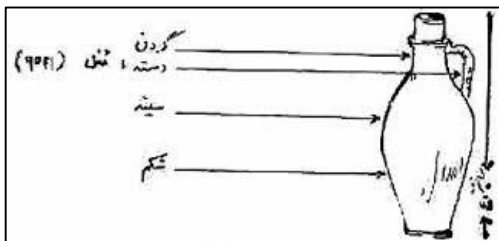
یک تنبوشه سفالی



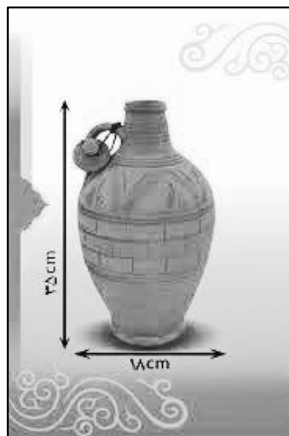
ظریف کاری در سفالگری



چؤلّمک



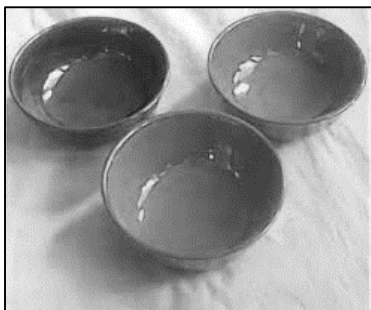
مشخصات کوزه های سفالی کمپجان



دووله



گوودوش



چاناخ



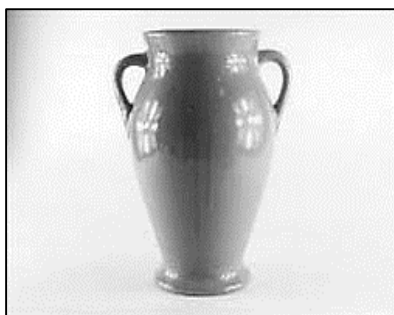
کوزه‌ها در صف پخت



آشتیان کوزه‌سی



خمره



دووله لعاب‌دار



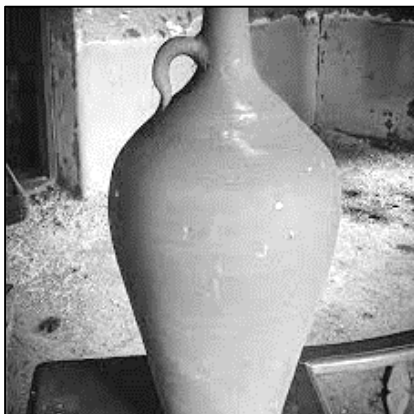
نانچا، لانجون و دووله



چۆلمک و قاپاق (هر دو از سفال)



تنورسازی با گل رس مخلوط با موی سر



کوزه



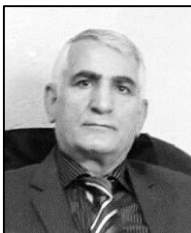
دووله ماستبندی



چۆلمک



خمره و لانجین سفالی لعابدار



قالی برچلو و علل افول آن محمد کامیجانی (جاوید راد)

خوشا شهر من و باد بهارش
کمیجان و جوانان کبارش
زنندش دختران صدفار شانه
به قالی‌های پرنقش و نگارش
هنرها و ظرایف جمله بسیار
به دست بانوان خانه‌دارش

♦ پیشگفتار

قالی‌بافی مهم‌ترین هنر و صنعت دستی محلی بود که متأسفانه به‌مرور شروع به از بین رفتن کرد و در حال حاضر هیچ سعی و تلاشی از سوی مردم و مسئولین برای حفظ و نگهداری آن نمی‌شود.

قالی‌بافی که یک هنر زنانه و دخترانه تلقی می‌شد، تا زمانی که کشور در اثر اقدامات رژیم پهلوی و بالا رفتن قیمت نفت به مرحله توسعه نرسیده و پسران جوان خانواده‌ها به شهرها مهاجرت نکرده بودند و مردم از اعزام دخترانشان به مدرسه و تحصیل جلوگیری می‌کردند، شکوفا بود. ولی از زمانی که دختران برای درس خواندن به مدرسه رفتند، به‌طور کلی قالی‌بافی از رواج افتاد و این هنر سودآور در حال خاموشی و فراموشی است. من شخصاً فکر می‌کنم که ای‌کاش در مدارس دخترانه مناطقی مثل کمیجان به‌جای تدریس درس کاردستی، آنان را در جهت یادگیری هنر باستانی قالی‌بافی تشویق می‌کردند و به‌گونه‌ای رفتار می‌کردند که دختران از این کار خوب و پردرآمد فراری نمی‌شدند.

متأسفانه کم‌کم این باور در ذهن و فکر مردم توسعه پیدا کرد که دختری که درس می‌خواند دیگر نباید قالی‌بافی کند و همان باعث شد که خانواده‌های کمیجانی بخش عمده‌ای از درآمد اقتصادی خود را از دست دادند و بچه‌هایشان نیز از آموختن یک هنر محروم شدند.

علاوه بر همدان قالی‌های کمیجان و برچلو به بازارهای استان کرمانشاه نیز راه داشت و بافته‌های برچلو اعم از قالی و قالیچه و پشتی در آن ناحیه معروفیت داشت.

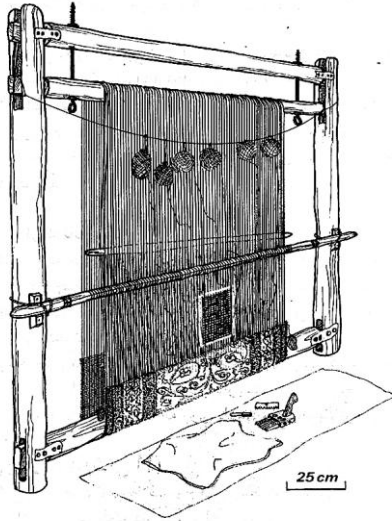
در کمیجان فقط زنان و دختران قالی‌بافی می‌کردند. اگرچه مردانی را به یاد دارم که این هنر را می‌دانستند ولی رسماً هرگز بدان مشغول نشده بودند. اساساً قالی‌بافی را یک کار و مشغولیت زنانه می‌دانستند که در کنار سایر کارهایی که انجام می‌دادند، در اوقات فراغت قالی‌بافی هم می‌کردند و انجام آن را برای مرد عیب می‌دانستند. درحالی‌که مردانی را می‌شناختم که فقط از دسترنج قالی‌بافی زن و دخترانشان زندگی می‌کردند و خودشان از هر کار و هنری بری بودند.

اغلب مغازه‌های کمیجان قالی هم خرید و فروش می‌کردند و آنان برای فراهم کردن زمینه تولید قالی و خرید و فروش آن، ابتدا مقدار موردنیاز خامه و نخ و ارقچ (arqəç) و رنگ و نیل و غیره را به مشتری می‌دادند و مشتریان هم فرش بازارپسند را برایشان می‌بافتند. قراردادهای قالی‌بافی در کمیجان، بسیار جوانمردانه و فارغ از هرگونه ریزه‌کاری استثماری حاکم در قالی‌بافی‌های مناطق نزدیک و حوالی خودمان و یا آذربایجان (که در نوشته‌های صمد بهرنگی بدان برمی‌خوریم) بود.

قالی‌های دوزع و کله‌ای و خرسک و کناره و پشتی انواع قالی بود که مردم از روی نقشه‌های پسران میرزا نبی‌الله و عزت‌الله یزدی و دارابی و سایرین می‌بافتند.

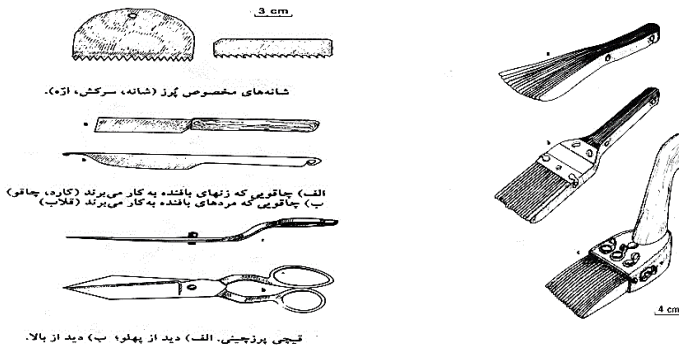
در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ صدای خوشایند کوبش شانه‌های سنگین فلزی، بر دم قالی یکی از صداهای دلنوازی بود که از اغلب خانه‌های کمیجان به گوش می‌رسید و حکایت از کار و تولید در خانه‌ها و دخالت دختران و زنان خانواده در تولید ثروت بود، و اکنون با کمال تأسف باید بگویم که گسترش امکانات مختلف و به‌اصطلاح توسعه، سبب از بین رفتن این هنر و صنعت گردیده است.

در شکل شماره ۱ یک کارگاه خانگی قالی‌بافی کمیجان را می‌بینید.



ش. ۱ - دستگاه و ابزار و ادوات قالی‌بافی در کمیجان و برچلو

وسایل قالی‌بافی عبارت بود از: داربار، سردار، زیردار، کوچی (küce)، آغاج، خورره (گوه)، تاراخ (شانه)، قیچی، چاقو، شانه ریز. این لوازم را عموماً از بازار همدان که خریدار اصلی قالی‌های بافت کمیجان و برچلو بود، می‌خریدند. در ادامه شکل لوازم و ادوات قالی‌بافی را نیز ملاحظه نمایید، تا جوان‌ها یادشان نرود که مادرانشان چگونه کار می‌کردند.



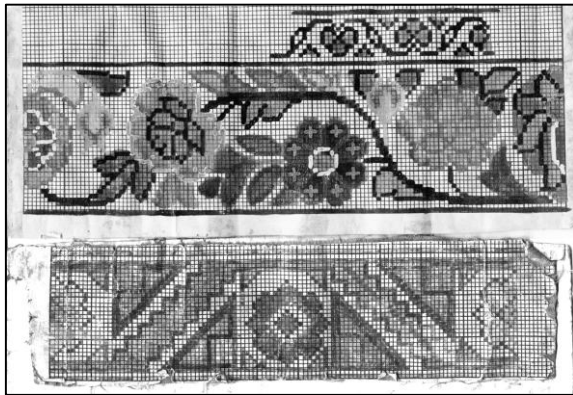
ش. ۳ - برخی ادوات و ابزارهای قالی‌بافی

ش. ۲ - سه مدل تاراخ (شانه) که در قالی‌بافی مورد استفاده قرار می‌گیرد

نقشه‌های قالی را فرزندان و نوادگان مرحوم ملاموسی یزدی که نقشه‌کش و رسام و تعزیه‌خوان بود، می‌کشیدند که در هنر نقشه‌کشی استاد بودند.

نام‌های ناشی از اندازه‌های فرش و قالی‌های بافت کمیجان و نواحی تابعه شامل فرش‌های پشتی، خرک، زرع نیم، دوزرع، کله‌ای و تمام فرش بود. البته در برخی موارد هم با واحد طول نوع قالی را مشخص می‌کردند مانند اوچ‌ارشین، ارشین‌یاروم یا بش‌ارشین. نوع دیگری از قالی هم بافته می‌شد که طول آن زیاد بود و عرضش حدود یک متر تا نود سانتی‌متر بود و به آن کناره می‌گفتند.

نقش قالی‌ها در کمیجان و حوالی آن عبارت از نقوش مختلف: ماهی (بالوخ)، بوته‌ای، شاه‌عباسی، پرده‌ای، لچک ترنجی و ترنجی، حیوانی و شکارگاهی (که شامل انواع حیوانات از قبیل اسب و خرگوش و آهو و سگ و شیر و پلنگ و قوچ و کل بودند) می‌شد.



ش. ۴ - دو نمونه از نقشه حاشیه قالی با تصویر گل و هندسی

در رنگ‌آمیزی خامه‌های (پشم‌های) مورد مصرف در قالی‌بافی رنگ‌های طبیعی محلی استفاده می‌شد بعدها برخی از رنگ‌های شیمیایی ساخت کارخانجات بایر آلمان و روناس نیز مورد استفاده می‌گرفت. خامه‌ها را به رنگ‌های الوان سرخ و زرد و قهوه‌ای و شکلاتی و شتری و سفید و سبز و آبی و مشکی و... درمی‌آوردند و آن‌ها را برای خشک شدن در برابر نور آفتاب بر لبه بام‌ها پهن می‌کردند و منظره زیبایی ایجاد می‌کرد.

جا دارد از شرکت فرش ایران تقاضا کنیم تا با حضور در کمیجان و حمایت از این هنر مردمی و پردرآمد از فراموش شدن آن جلوگیری نموده و به اقتصاد خانواده‌ها نیز یاری نماید. شخصاً باور نمی‌کنم که رواج فرش ماشینی که با یک تأخیر ۲۰ ساله اتفاق افتاد،

به‌تنهایی قادر به تعطیل کردن کارگاه‌های خانگی قالی‌بافی منطقه کمیجان شده باشد و مطمئناً بیش از مسائل مادی، مسائل ذهنی است که باعث برچیده شدن کارگاه‌ها و سوزاندن داربارها و زیردارها گردید.

♦ سفارش بافت و فروش

روال کار به این صورت بود که مشتری ابتدا مواد و بعضاً لوازم اولیه قالی‌بافی از قبیل اریش (əriş) ارقچ، خامه و رنگ نخ و چاقو و قیچی و تارخ (شانه) و دار را نسبه برده و قالی را برپا نموده و شروع به کار می‌کرد و در طول سال هم کلیه مواد موردنیازش از قبیل: قند و چای و شکر و برنج و نخود و لوبیا و روغن و پارچه و خشکبار و شیرینی عید و سایر خواربار و ... را نسبه می‌برد تا قالی را ببافد و تمام کند. هنگامی که بافت قالی تمام می‌شد، آن را بریده و از دار پیاده می‌کردند و به کاسب و مغازه‌دار طرف معامله تحویل می‌دادند، آن‌ها هم در نوار سفید پشت ریشه‌های قالی با مداد کپیه، اسم صاحبش را می‌نوشتند تا اشتباه نشود و با مال دیگران قاتی نشود.



ش. ۵ - بریدن و پیاده کردن قالی از دار

صاحب قالی هم مجدداً مواد اولیه موردنیاز شروع قالی بعدی را می‌برد و مشغول می‌شد، تا وقتی که تعداد قالی‌ها اقلاً به ۱۲ تخته برسد و اجناس مغازه هم ته بکشد و یا ماشین مناسبی به همدان برود که کسبه آن‌ها را بار کرده و به بازار همدان می‌رساند تا به‌فروش برساند.

در برخی موارد اگر شانس با صاحب قالی یار نبود، بازار فروش قالی کساد می‌شد و مغازه‌داران، ناچار قالی‌ها را در همان گاراژ حق‌العمل‌کاری، به امانت می‌گذاشتند تا در شرایط رواج بازار به فروش رسانده و صورت فروش را ارسال نماید.

قالی‌بافی برچلو یکی از صناعی بود که از نظر دورریز و تلفات مواد بسیار محدود و نزدیک به صفر بود، چون که از تمام مواد دم‌چی آن‌هم که به نام خاف (xaf) معروف بود برای پر کردن بالش و متکا استفاده کرده و حتی نخ‌ها و پودهای تکه‌تکه شده را نیز در هم گره‌زده و در بافتن جل‌وپلاس (جَننه پالاس) استفاده می‌کردند. با توجه به بر پا بودن دار قالی در اتاق‌های نشیمن (چون محیط کار همان فضایی بود که بقیه اعضای خانواده در آن زندگی می‌کردند) محیط کارگاه از لحاظ نور و تهویه مناسب بود و برای بافنده مشکلی از نظر سلامتی ایجاد نمی‌کرد.

♦ رواج قالی‌بافی در برچلو

از زمانی که سفالگری به دلایل گوناگون رو به افول نهاد، اقبال مردم به‌سوی قالی‌بافی بیشتر گردید، زیرا تا قبل از آن درآمد مردم عمدتاً از ناحیه سفالگری و سفال‌فروشی تأمین می‌شد، ولی از وقتی که به دلیل تحولات اجتماعی و تغییر نسل‌ها و الزام صاحبان صنعت به جابه‌جایی و انتقال کارگاه‌های خود به خارج از شهر و در نتیجه تعطیلی بسیاری از کارگاه‌ها، این صنعت روبه‌مرگ گذاشت، مردم به‌سوی صنعت و هنر جدید قالی‌بافی رو آوردند و زنان و دختران قالی‌بافی را به‌سرعت از همسایگان خود یاد گرفتند.

ترویج فرش‌بافی و یادگیری و فعالیت چنان توسعه‌ای به هم زده و همه‌گیر شده بود که حوالی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵ از هر کوچه عبور می‌کردید، در تمام شبانه‌روز سمفونی کوبش شانه‌ها بر رج‌های قالی صدای گوش‌نوازی ایجاد می‌کرد و قالی‌بافی چنان با فرهنگ و فولکلور مردم منطقه عجین شده بود که در اشعار بایاتی‌های محلی وارد شده بود. در این سال‌ها صدای شانه سنگین فولادی حاکم بلامنازع خانه‌ها و کوچه‌های کمیجان بود.

کوچه‌لردن گنچنده، تاراخ سسی گلیری

بو یوخاری کوچه‌ده، بیر جوت تاراخ دؤگورئ

آشماغی کوچه‌میزده، بیرئ خاما بویورئ

بیزیم قونشوموز قیزی، فالوسونئ کسیرئ

کلبه لیلان گلیدی، بیزه قالی سالورئ

الی یونگول بیر گلین، اول باشون توخورئ

دختران در قالی‌بافی باهمدیگر به رقابت می‌پرداختند و گاهی هم از همدیگر کمک گرفته و به یاری هم می‌رفتند و سعی داشتند که زودتر از دیگران قالی خود را به پایان برده و تحویل کاسبی بدهند که برنامه رفتن به شهر داشت. دختران در حال بافتن با صدای دلنوازی به خواندن بیاتی‌های ترکی می‌پرداختند.

آفتابا بر از رنگ نیل است)	آفتافا دولئی نیلدن
(تو از لبهایت و من از ته دلم)	سن دوداخدان من دیلدن
(وقتی این دو (دل و زبان) یکی بشوند)	بو ایککی سئی بیر اولا
(چطور از همدیگر جدا شویم؟)	ننچ آیرولک ^۱ بیر بیردن؟

بافنده‌های دونفره معمولاً بر روی تخته قالی‌بافی باهمدیگر مشاعره می‌کردند و اشعار بیاتی را می‌خواندند.

(بر سر کار قالی‌بافی‌ام نشسته بودم)	اوتورموشدوم ایش اوسته
(که آفتاب بر روی زانویم افتاد)	گون دوشدئی دیزیم اوسته
(ای پسر که از سفر آمده‌ای)	سغردن گلن اوغلو
(خوش آمدی، قدمت بر روی چشمم)	خوش گلدین گوژووم اوسته

(بر سر کار قالی‌بافی نشسته بودم)	اوتورموشدوم ایش اوسته
(که نور آفتاب بر روی چوب کوجه افتاد)	گون دوشدئی کوچئی اوسته
(خبر دادند یارم می‌آید)	دیدیلر یاروم گلدئی
(مژدگانی بر روی چشمم)	موشتولوخ گوژووم اوسته

رسماً قالی‌بافی را ایش (کار) می‌نامیدند و این کلمه معرف عظمت و وسعت نفوذ آن در زندگی داشته است.

(بر روی دار قالی کوجه هست)	قالی اوستونده کوچئی وار
(کوجه چهل سر دارد)	کوجونون قیرخ اوجوئی وار
(دختر بخواهد و پسر بخواهد)	قیز سئوه اوغلان سئوه
(چه کسی زورش به آن‌ها می‌رسد)	کیمی اونا گوچی وار؟!

۱- ننچ آیرولک: ننجه آیریلاق

♦ اصطلاحات قالی بافی

دار : دستگاه قالی بافی که متشکل از داربار و زیردار و کوجه و چوب و غیره بود.

داربار : دو اصله تیر به ارتفاع ۲ تا ۲/۵ متر بود که در هر یک دو عدد سوراخ و یک شکاف مستطیل شکل داشت.

سردار : یک عدد تیر افقی کاملاً صاف که دو سرش به صورت نرک درآمده و در شکاف بالایی داربار فرومی رفت.

زیردار : یک عدد تیر افقی کاملاً صاف که دو سرش به صورت نرک درآمده و در شکاف پائینی داربار فرومی رفت.

خورره (XURRƏ) : تعدادی گوه چوبی که برای فیکس کردن زیردار و سردار مورداستفاده قرار می گرفت.

کوجی (KÜCE) : یک چوب افقی نخ چینی شده که باعث جدایی و عقب - جلو بردن تارهای قالی می شد.

آغاج (AĞAC) : در بالای کوجه و لابلای تارها قرار می گرفت و باعث عقب جلو بردن و فاصله دار کردن تارها می شد.

سالماخ (SALMAX) : سرانداختن قالی، یک بانوی مسلط به کاربر روی چارپایه ای می ایستاد و یک کلاف نخ را از نقطه ابتدایی قالی شروع کرده و از بالای سردار رد کرده و به دست بانویی می داد که در پایین نشسته بود و کلاف را از زیر زیردار می چرخانید تا به این ترتیب تارهای عمودی قالی ایجاد می شد.

اریش (ƏRİŞ) : نخ سفید تابیده شده ای که تارهای قالی را تشکیل می داد.

ارقچ (ƏRQƏÇ) : ارقچ نخ نرم سفیدرنگی است که با نیل به رنگ سرمه ای و کبود در می آمد و به عنوان پود قالی بکار می رفت.

پوی (PUY) : همان ارقچ است.

خاما (XAMA) : پشم های رنگی مورد مصرف در قالی بافی، خامه.

الی یونگول (ƏLE YÜNGÜL) : کسی که دستش سبک باشد.

الی آغور (ƏLE AĞUR) : کسی که دستش سنگین باشد.

آیغی آغور (ÖYƏĞE AĞUR) : کسی که پایش سنگین باشد.

آیغی یونگول (ÖYƏĞE YÜNGÜL) : کسی که پایش سبک باشد.

تاپیل لیان تاراخ (TAPILLIYAN TARAX) : شانه فلزی سنگین ۲ تا ۳ کیلویی تخت یا زاویه دار برای کوبیدن رج های قالی و سفت بافتن آن (ش. ۲)

چاققی (ÇAQQE) : کارد مخصوصی که گاهی صاف یا نوک خمیده داشت برای گره زدن خامه به تاروپود قالی و بریدن آن (ش. ۳)

قچیچی (QEYÇE) : قچی فلزی که برای بریدن و یکنواخت کردن نوک های بیرون زده خامه و پرداخت خامه های اضافی بود (ش. ۳)

تاراخ (TARAX) : وسیله ای برای شانه کردن دهانه و لبه هر ردیف

کسماخ (KƏSMAX) : بریدن و پیاده کردن قالی ازار را می گفتند. (ش. ۵)

ایش سالماخ (İŞ SALMAX) : نصب داربار هم به تسلط نیاز داشت و گرنه اگر دستگاه در حین کار دچار لقی و یا نامتعادلی می شد قالی کج بافته می شد و چارگوش در نمی آمد.

سرره (SƏRƏ) : قالی وقتی کج درمی آمد و بد بافته شده بود، می گفتند سرره دارد. در مواردی که دو نفر بافته روی یک قالی کار می کردند و هرکس فقط یک طرف قالی را می بافت، با توجه به قوت بازوی هر یک ممکن بود قالی به یک طرف کشیده شود.

باش (BAŞ) : هر ردیف یا رج بافت را باش (سر) می گفتند.

خانا (XANA) : هر ده باش را یک خانا می گفتند.

نقشه : نقشه یا الگوی بافت قالی را می گفتند که برای گوشه ها جدا و برای زمینه ها جداگانه تهیه می شد و به وسیله رسام ها بر روی کاغذهای شطرنجی ترسیم و رنگ آمیزی می شد.

کَلَف : کلاف های رنگی خامه را که از بالای قالی آویزان می کردند.

کلوزان آغاجی: چوب صاف و درازی که به صورت افقی در بالای قالی نصب می شد و کلاف ها را با نخ به آن می آویختند.

تخته : هنگامی که ردیف های بافته بالاتر می رفت برای دستیابی به ردیف و رج جلوی کارگاه تخته کار گذاشته می شد و قالی باف بر روی آن می نشست تا به ردیف بافت مسلط باشد.

ایلمه (İLMƏ) : گره را می گفتند و هریک از بافندگان ممکن بود گره به خصوصی را بزند.

خاف (XAF): پرزهای حاصل از خامه‌های بریده‌شده و شانه‌شده را می‌گفتند که جمع‌آوری و بعد از تولید مصرف می‌شد.



ش. ۶ - کلوزن (بر وزن کله قزن)

کلوزن: (بر وزن کله قزن) چرخ چوبی بسیار ساده‌ای بود که کلاف‌های بزرگ را بر روی آن می‌آویختند و در حین کلاف کردن خامه آن چرخ روی محوی عمودی‌اش می‌چرخید و به آن هرزه‌گرد هم می‌گفتند. (ش. ۶)

قالی‌بافی در خانه‌ها

عوامل قالی‌بافی در منطقه برچلو عبارت بودند از کسبه و مردم. کسبه امکانات لازم برای تأمین نیازمندی‌های اولیه و تولید و فروش قالی را فراهم می‌آوردند و مردم (غالباً زنان و دختران) نیز کاردار بستن و بافت قالی را انجام می‌دادند.

♦ محل تولید قالی برچلو

در تمامی خانه‌ها و روستاها قالی بافته می‌شد. در خانه‌های تمام کسانی که دختر داشتند حتماً دار قالی هم نصب می‌شد و هرماه حداقل یک‌تخته فرش بافته می‌شد. مثلاً عیسی آباد به‌تنهایی روزانه ۲۰ تا ۳۰ تخته قالی از طریق کسبه طرف معامله به بازار همدان عرضه می‌کرد. از روستاهای دور و نزدیک که به امر قالی‌بافی اشتغال داشتند، قالی بود که بار ترک موتور و یا الاغ شده و به کمیجان آورده می‌شد. در آن ایام کمیجان حدود ۲۰ تا ۳۰ کاسب فعال داشت که متناسب با توان مالی و فعالیت خودشان نسبت به خرید و انتقال قالی‌های برچلو به بازار همدان اقدام می‌نمودند.

♦ مغازه‌داری و خواربارفروشی

مغازه‌داران قدیمی کمیجان از اغلب طایفه‌ها و فامیل‌ها بودند و در مغازه‌های خود، تقریباً تمامی مایحتاج روستاییان را تهیه و عرضه می‌کردند. از نخ و پشم و رنگ و حنا و لوازم خوراکی و خواروبار گرفته تا نفت و پارچه و کفش و ادویه و قرص و داروی دل‌درد و کمردرد و نظافت و افسار و زنجیر و میخ و میخ طویله و لوله لامپا و گردسوز و ... خلاصه همه‌چیز.

از آن جمله می‌توان از افراد و کاسب‌های قدیمی مثل: مشهدی ظهیر، مشهدی خلیل فخار، روح‌الله سلطانی، مسیب جاوید راد، نبی‌الله عبدالحسین، نقی امامی، ابراهیم بهادری، حاج مهدی ضیغمی، حاج محمود آقا، ابراهیم و عزیز قابضی، مشد علیقلی، خداوردی و مش صمد و کل عباسعلی را نام برد.

برخی از افراد نیز نیازمندی‌های کم‌حجم و سبک مردم و ساکنان روستاهای دوردست، از قبیل قند و چای و پارچه و لوازم خرازی و کیسه حمام و گل سرشور و صابون و ... را بار الاغ کرده و در آنجاها به دوره‌گردی می‌پرداختند، پس از باب‌شدن موتورسیکلت، دوره‌گردی نیز با موتورسیکلت و وانت‌بار مرسوم گردید. از جمله این افراد می‌توانم از نبی‌الله عبدالحسین، عباد نبی‌الله و علی آقا احمد آقا مرادی نام ببرم.

♦ روابط بین کسبه و قالی‌باف

روابط بین کسبه و قالی‌باف به این گونه بود که هر خانواده که دارای یک یا چند نفر قالی‌باف شامل همسر و دخترانش بود، با یک کاسب طرف معامله‌شده و طی مذاکره با مغازه‌دار توافق می‌کرد و از آن‌پس با استفاده از مواد اولیه‌ای که از سوی مغازه‌دار در اختیارش قرار داده می‌شد برای نصب دار قالی و فراهم نمودن اسباب کار آماده می‌کردند. آماده شدن مقدمات عبارت بود از باز کردن تمامی محصول و مواد اولیه خریداری‌شده و کلاف کردن نخ تابیده و ارقچ و خامه و رنگ‌آمیزی خامه‌ها و پهن کردن آن در بام‌ها و خشک کردن و سپس کلاف کردن خامه‌ها با استفاده از وسیله‌ای به نام کلوزن بود. عملیات برپایی و نصب دار قالی و نخ کشی کردن آن نیز به وسیله افراد مسلط به کار انجام و آماده می‌شد.

پس از نخ کشی تارهای قالی با نخ سفید تابیده‌شده، یک نفر که به اصطلاح دستش سبک بود برای سر انداختن قالی می‌آمد و یک یا دو رج اول را می‌بافت و کار را تحویل صاحبانش می‌داد و از این لحظه به بعد ماراتون بافت با حضور دختران و زنان خانواده آغاز می‌شد.

در طول مدتی که رابطه حساب کتاب قالی دار با مغازه دار برقرار بود، قالی دار تمامی موارد نیاز خود را از مغازه تهیه می نمود و در این تأمین نیاز حتی گندم و ارزاق و نفت و تمامی مایحتاج زندگی را هم شامل می شد. مغازه دار تمامی کالاهایی را که مشتری به صورت نسبه می برد در دفتر روزنامه یادداشت می کرد و به طور هفتگی به دفاتر کل و معین منتقل می نمود و پس از اینکه بعد از یک ماه تا یک و نیم ماه قالی به اتمام رسیده و از دار پیاده می شد، آن را تحویل گرفته و به بازار می برد و پس از فروش، ابتدا مبلغ مطالباتش را از محل عایدات نقدی حاصل از فروش قالی برداشت نموده و سپس مابقی پول قالی را پس از برداشت ۲۰ ریال به عنوان حق العمل فروش قالی به مشتری پرداخت می نمود.

ش. ۷ - نمونه‌ای از دفترنویسی مغازه‌داران با استفاده از حساب سیاق

◆ تهیه نقشه

خدا همگی رسام‌های کمیجان را رحمت کند. ملاموسی یزدی باسواد بود و تعزیه‌خوانی و نقشه‌کشی می‌کرد. از او دو پسر به وجود آمد که میرزا نبی‌الله و عزت‌الله هر دو تعزیه‌خوان

و رسام بودند و نقشه قالی می کشیدند. ذبیح الله و عزیزالله پسران نبی الله هنوز هم به رسم نقشه اشتغال دارند و عزت الله هم پس از ترک کار نقشه کشی به عکاسی پرداخت. اولین عکاسی را در کمیجان به راه انداخت و خبرنگاری و نمایندگی روزنامه اطلاعات را به عهده گرفت. علاوه بر آنان محمدباقر دارابی و محمد مهدی و محمدابراهیم درویش هم به کار رسامی و نقشه کشی پرداخته اند. در شکل ۴ دو نمونه از نقشه های قالی که روی کاغذ کشیده شده را ملاحظه می فرمایید.

♦ تهیه لوازم قالی بافی (ابزار و ادوات)

برای تهیه ادوات و ابزار راه اندازی کارگاه قالی بافی به صنف نجار و آهنگر نیازمند بودند. زیرا نجاران داربارها و زیردار و سردارها و خورره ها را تولید می کردند و حتی در تولید چوب های کوجه و... هم سرویس می دادند و آهنگرها هم شانه های کوبنده و شانه های نازک تیغه ای فولادی و چاقوها را تولید می کردند.

♦ ارایش (نخ) و ارقچ (پود)

باز کردن نخ و خامه و ارایش و ارقچ برای کارهای قالی بافی، کلاف کردن خامه های قالی بافی و نخ و دسته گردان آن برای توربافی و طنابافی و یا پاره نمودن البسه قدیمی و بریدن پارچه های کهنه و رشته کردن آن برای گلیم بافی و جننه (جل) پالاس بافی و یا باز کردن غوزه و جدا کردن پنبه های آن و هر کاری که انجام دسته جمعی آن مسرت بخش بود، از کارهایی بود که در شب نشینی ها انجام می شد. حتی در همین شب نشینی ها هم خانم های قالی باف بر سر قالی صاحب خانه می نشستند و چند سر به او کمک می کردند.

♦ خامه (پشم)

کسانی که گوسفند داشتند در اواسط تابستان گوسفندان را به نزدیک استخرهای آب برده و یک به یک آنان را در درون آب استخر می شستند تا پشم های آنان از هر گونه کثافت و گردوغبار پاکیزه شود تا هنگام پشم چینی، کار تسهیل گردد. پشم گوسفندان با توجه به رنگ آن ها پس از چیده شدن تفکیک شده، در خانه های دامداران و روستاییان و بعدها در کارخانه های پشم ریزی، از حالت پشم خام (یونگ) به حالت نخ ریسیده می شد و به خرده فروش ها فروخته می شد، این خرده فروشان هم خامه های خریداری شده را به تاجران پشم می فروختند و به این ترتیب خامه به صورت انبوه در می آمد و به کاسب ها فروخته می شد.



ش. ۸- چیدن پشم گوسفند

بنده مدت‌های مدیدی در مناطق روستایی استان‌های غربی کار می‌کردم و هنوز هم در مناطق روستایی کرمانشاه خرده‌فروشان و چرچی‌ها که اینک با وانت اجناس موردنیاز مردم را به روستاها می‌رسانند، دیده‌ام که پشم‌های ریسیده شده را از بانوان روستایی خریداری و جمع‌آوری می‌نمایند. این خرده‌فروشان هنگام خرید کلاف‌های رشته شده پشمی سه انگشت دست خود را به درون کلاف رانده و مقداری از پشم آن قسمت را بیرون می‌کشند تا از سلامت و کیفیت رشته‌ها اطمینان حاصل کند.

خامه‌ها از پشم گوسفند تولیدشده بود و خامه طبیعی که از گوسفندان چیده می‌شد از سه نوع رنگ اصلی سیاه، سفید و طوسی (سودگول (SÜDGÜL)) تشکیل می‌شد که مقدار آن متناسب با نیاز هر قالی از کاسب خریداری می‌شد.



ش. ۹- توزین خامه و مواد قالی‌بافی با ترازو

کسبه کمیجان خامه‌های موردنیاز را از حاج هاشم فیاض، علی آقا عیوضی و سایر بازاریان همدان به صورت نسیه خریداری می‌کردند.

♦ رنگریزی

رنگ‌های مصرفی در رنگریزی خامه‌ها معمولاً از رنگ‌های ساخت آلمان با برند بایر بود که در قوطی‌های فلزی چارگوش یک کیلویی که از بازار همدان و از فروشنده‌ای به نام ابراهیم یهودی خریداری و به کمیجان آورده می‌شد، ولی هنگام فروش به صورت مثقال و نیم مثقال و دو مثقال فروخته می‌شد. ابراهیم یهودی و بسیاری از یهودیان همدان بعد از جنگ‌های ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و شکست اعراب از همدان به اسرائیل کوچیدند. البته در رنگ‌آمیزی از رنگ‌های گیاهی هم مانند بویاخ (روناس)، نار قابوغي (پوست انار) و قوز قابوغي (پوست گردو) استفاده می‌شد.



ش. ۱۰- کلاف‌های رنگریزی شده

رنگ‌ها عبارت بودند از رنگ قرمز، سبز، زرد، تریاکی، آبی، سامانی، ایشیق ساری، بئنوویش (بنفش)، سیاه، روناس، پوست گردو و انار و غیره....

خامه‌های خریداری شده غالباً به صورت کلاف‌های درهم پیچیده بود و برای اینکه بتوان آن را رنگ‌آمیزی کنند، بایستی باز کنند. برای همین کلاف‌های درهم پیچیده را باز کرده و آماده شستشو می‌کردند و پس از خشکاندن آن‌ها برای رنگ‌آمیزی، ابتدا دیگ آب را به جوش آورده و سپس جوهر موردنظر را همراه با مواد تثبیت کننده رنگ در دیگ ریخته و خوب مخلوط می‌کردند و پس از چند جوش خوردن، خامه را درون محلول رنگی دیگ می‌گذاشتند و با چوب مناسبی آن را به هم می‌زدند تا حسایی زیرورو شده و رنگ را به خود جذب نماید.



ش. ۱۱ - رنگری خامه قالی در دیگ

پس از خارج نمودن خامه رنگ آمیزی شده، آن را در آب قنات شستشو می دادند تا رنگ های اضافی آن خارج و شسته شود و سپس این خامه های را در مقابل آفتاب پهن می کردند تا خشک و آماده مصرف گردد.



ش. ۱۲ - خامه های رنگ آمیزی شده در حال خشک شدن در مقابل نور آفتاب

همیشه این منظره با تنوع رنگ های خامه ها بسیار دیدنی و دل چسب بود.

♦ نحوه بافت و فروش

تارهای اریش (نخ) که به صورت قائم بر روی سیستم دار قالی کشیده شده بود با پودهای افقی و رج‌های بافت تبدیل به قالی‌های بسیار زیبایی می‌شد و با کوبش شانه‌های فلزی و سنگین ردیف‌ها تحکیم می‌شدند. هر خانواده قالی‌باف معمولاً با یک کاسب طرف حساب می‌شد و تمامی لوازم و ادوات و ابزار و وسایل موردنیاز زندگی و قالی‌بافی‌اش را از همان مغازه‌دار به صورت نسیه خریداری می‌نمود. پس از اینکه قالی بافته و به اتمام می‌رسید، قالی را بریده و به مغازه‌دار تحویل می‌دادند.

در این مرحله مغازه‌دار خود به دنبال قالی می‌رفت و پس از معاینه تمام جوانب قالی و ملاحظه اندازه‌ها و کنترل ابعاد و بافت آن، به خانم بافنده هدیه‌ای می‌داد. مانند آدامس یا شکلات و قالی را لوله و سوار ترک موتور می‌کرد و به انبار خودش می‌آورد و بلافاصله با نوعی قلم یا مداد کپی که وقتی با آب دهان نوک آن را خیس می‌کردیم جوهری می‌شد و بر پشت لبه نخ و سفید قالی نام صاحبش را می‌نوشت تا گم و نامعلوم نشود. زیرا با توجه به کیفیت بافت و تمیزی آن و چارگوش و بدون سره بودن قالی، بین قالی‌های عرضه‌شده به بازار تفاوت قیمت زیادی به وجود می‌آمد و نباید در حق کسی اجحاف می‌شد.

وقتی تعداد قالی‌ها در انبار مغازه به سی یا چهل تخته می‌رسید و ممکن بود جمع شدن این تعداد قالی یک ماه یا کمتر طول بکشد، هم‌زمان کالاهای موجود در مغازه هم ته کشیده بود و کسبه باید برای حمل و فروش قالی‌ها و خریدن لوازم و اجناس مغازه به همدان می‌رفتند. در این مرحله قالی‌ها را ده تا ده تا به صورت بندیل بسته‌بندی کرده و روی هر بندیل هم اسم مغازه‌دار و تعداد قالی‌ها را نوشته و سپس روی سقف اتوبوس، کامیون، تریلی یا تراکتور (در فصل زمستان) بار شده به همدان حمل و در گاراژ طرف تجاری تخلیه می‌شد.

♦ بنگاه‌های حق‌العمل‌کاری و فروش قالی

♦ مراکز جذب قالی‌های برچلو

قالی برچلو در همدان و کرمانشاه یک برند جاافتاده بود و به راحتی مورد استقبال و خرید و فروش قرار می‌گرفت، ولی وقتی رابطه‌های اداری و تجاری با اراک برقرار شد، تجار اراکی تمایلی نداشتند که یک برند رقیب جدی در برابر فرش ساروق قد علم کند و از این رو چندان روی خوش به آن نشان ندادند.

بنده بارها به یاد دارم که در فصل زمستان که راه همدان به واسطه طغیان رود قارچای مسدود بود، پدرم (حاج مسیب جاوید راد) قالی‌های برچلو را با تراکتور به اراک می‌برد و از آنجا کرایه مجدد می‌داد و بار خودش را به همدان حمل کرده در آنجا به فروش می‌رساند. درحالی‌که اگر تجار اراک از قالی برچلو استقبال می‌کردند، چه لزومی به بارگیری و حمل مجدد بود.

همدان و کرمانشاه دو شهر بزرگی بودند که تمامی محصول قالی بافته‌شده برچلو را جذب می‌کردند. قالی برچلو در همدان معروفیت خودش را داشت و جذابیت آن به قدری بود که به محض رسیدن محموله‌های قالی برچلو به گاراژهای حق‌العمل کاری حاج همدانی، حاج رضا سییی، حاج باقر تیفتیکچی و دیگران... سمسارهای خریدار قالی به دفتر هجوم می‌آوردند و قالی‌ها را بازدید و خریداری می‌کردند. سمسارهای کرمانشاهی نیز معمولاً به‌طور مستقیم به بازار همدان آمده و از بنگاه‌های حق‌العمل کاری قالی‌های برچلو را خریده و به آن استان می‌بردند.

هر گاراژ حق‌العمل کاری یک دفتر یا فروشگاه بزرگ داشت که قالی‌ها را به ترتیب روی هم تخته می‌انداختند و دانه به دانه مشخصات قالی توسط میرزای دفتر در لیستی نوشته می‌شد. هنگامی‌که سمسارها (خریداران) برای خرید قالی به دفتر مراجعه می‌کردند، دیگر صاحب کالا کاری نداشت و این دفتردار و حق‌العمل کار بود که صاحب تصمیم و طرف مذاکره بود و با توجه به تندی و کساد بازار و نقد و نسیه بودن و خوش‌حسابی و بدحسابی طرف، معامله را پیش می‌برد و میرزا هم قیمت فروش هر تخته فرش و نام خریدار را در لیست مربوطه وارد می‌کرد.

در این فاصله هم مغازه‌دار گشتی در بازار همدان می‌زد و تمامی اجناس و کالاهای موردنیاز مغازه‌اش را از بازار به صورت نسیه و در قبال سفته و برات خریداری می‌نمود. با توجه به وضعیت بازار فروش قالی و باز بودن باب صادرات آن ممکن بود. سفر مغازه‌داران به همدان ممکن بود یک روز تا یک هفته هم طول بکشد و وقتی همه قالی‌ها به‌طور کامل به فروش نرفته بود، لیستی از قالی‌های باقی‌مانده از دفتر می‌گرفتند و به کمیجان برمی‌گشتند.

♦ بیماری‌های قالی‌بافان

چون اغلب دارهای قالی در بزچلو در همان اتاق نشیمن برپا می‌شد، خوش‌بختانه قالی‌بافان کمیجان از همان روشنائی، هوا و فضایی برخوردار بودند که سایر ساکنین منزل

داشتند و از این نظر مشکل چندان‌ی در بین نبود، اما در مواردی که دارهای قالی در اتاق‌های تاریک و نمودر برپا می‌گردید، معمولاً قالی‌بافان دچار مشکلات بینایی و تنفسی و ضعف استخوان می‌شدند.

♦ باورهای سنگینی و سبکی پا و دست

در بین مردم اعتقاداتی در رابطه با قدم سنگین بودن یا سبک بودن برخی افراد وجود دارد، این باورها در حرفه قالیبافی نیز کاملاً مرسوم بود و در شروع کار به دقت رعایت می‌شد. ذیلاً توضیحاتی در این خصوص داده می‌شود:

♦ سنگینی پا

بعضی از افراد اگر در ابتدای شروع کاری به درب منزل بیایند، موجب طولانی شدن زمان انجام آن کار می‌شوند و به این افراد قدم سنگین می‌گویند و در زمان شروع کار قالی‌بافی، زمانی را انتخاب می‌کنند که از نیامدن او مطمئن باشند. اگر اتفاقاً چنین وضعیتی پیش آید، برای رفع طولی کار و سنگینی قدم او پسرپچه‌ای را به بیرون از خانه می‌فرستادند و آن پسرپچه باید برمی‌گشت و در می‌زد و آن‌ها با خوش‌آمد و احترام از او استقبال می‌کردند.

♦ سبکی دست

دست برخی از افراد به سبکی معروف است و چنانچه چیزی به آدم بدهند برای آدم خوش‌بیاری و خیر خواهد داشت. مثلاً بعضی از کاسب‌ها به دشت اول صبح برخی از مشتری‌ها حساسیت نشان داده و آن را با ولع می‌گیرند؛ چراکه فکر می‌کنند طرف دستش سبک است. در قالی‌بافی معتقد بودند که شروع قالی باید به دست یک خانم سبک‌دست انجام گیرد تا کار به زودی به آخر برسد.

♦ بدنظری

برخی از افراد را بدنظر می‌دانستند و مثلاً اگر برای انجام کاری از خانه خارج شده بودند و در مسیر حرکت به آن فردی که به بدنظری مشهور بود، برخورد می‌کردند، از بین راه برگشته و از انجام آن کار و یا حتی رفتن به آن مسافرت صرف‌نظر می‌کردند. در کميجان دو نفر بسیار معروف بودند. آن دو که یکی مرد و دیگری زنی بودند به قدری بدنظر بودند که برای همه مردم آزموده شده بود و صابونشان به تن همه خورده بود. تا

جایی که مردم هرگاه یکی از آن دو درباره مقصد حرکتشان از آنها سؤال می کردند، به جای پاسخ دادن از راه خود برمی گشتند.

♦ علل افول قالی برچلو

- یکی از مهم ترین عوامل تعطیلی هنر قالی بافی برچلو، انفکاک برچلو از همدان و الحاق به اراک بود که خود از قبل به قالی ساروق می بالید و تمایلی به حضور یک رقیب مهم تجاری نداشت. درحالی که قالی برچلو از قدیم الایام در بازار همدان شناخته شده بوده و برای خود جای پای مهمی باز کرده بود.
- تجددطلبی و استفاده از اتاق های نشیمن با بخاری و بدون کرسی
- تأسیس مدارس دخترانه و اشتغال دختران به تحصیل در مدارس که نشستن پای دار قالی را دون شأن یک دختر درس خوانده می دانستند.
- تأسیس ادارات مختلف در مرکز شهرستان و اشتغال به کارهای اداری مردان و زنان و کسب درآمد آسان تر

منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ کمیجان محمد کمیجانی
- ۲- فرهنگ کمیجان محمد کمیجانی
- ۳- مصاحبه شفاهی با معتمدین و کسبه قدیمی کمیجان

ترجمه بخشی از اطلاعات سایت فرش ایرانی در مورد قالی برچلو

Persian Rugs: Guide to Borchelu Rugs and Carpets

{من از خیلی قبل مجذوب قالی‌های برچلو شده بودم. بخشی به خاطر اهمیت قوم‌نگاری آن‌ها بود ولی جدای از این‌ها من آن قالی‌ها را جذاب یافته‌م و درعین حال تردید دارم که آن منطقه خیلی دور از بازار باشد. اما اغلب آن‌ها به‌درستی شناخته‌نشده‌اند. من دیده‌ام که قالی‌های برچلو را به هر اسمی از قالی همدان، بیجار و... غیره نامیده‌اند.

عموماً جیمی کشیشیان را به یاد می‌آورم که می‌گفت بیش از یک دوجین افراد در این مملکت وجود ندارد که بتوانند برای قالی‌ها تگ بنویسند و بقیه‌شان فقط می‌توانند تگ را بخوانند. هرگاه که من به تگ یک قالی نگاه می‌کنم؛ احساس گناه و سرزنش وجدان می‌کنم. بالاخره با استفاده از کتاب پ آر جی فورد - به نام طراحی فرش مشرقی - من این قالی را به‌عنوان برچلو شناسایی کردم.

وقتی که من نام برچلو را می‌شنوم، به یک برچلوی قزاق فکر می‌کنم. اما مردمانی وجود دارند که برچلو نامیده می‌شوند. برخی از آن افراد در قفقاز (کوه‌های قفقاز در شمال کشور آذربایجان و درست در خط مرزی آذربایجان و روسیه قرار دارند. دامنه‌های آن کوه‌ها از جنگل پوشیده شده‌اند.) بودند و بعضی از آن افراد نیز نزدیک همدان زندگی می‌کنند. قالی برچلو فرش باکیفیتی است که با پشم ضخیمی پوشیده است و با قالی فراقان (فراهان؟) و ساروق اشتراکات زیادی دارد.

پیوست ۲: مقاله‌ی قالی برچلو و علل افول آن

عوامل موثر در افول قالی بافی برچلو

محمد کمیجانی (جاوید راد)

در رابطه با بررسی علل افول قالی بافی برچلو مصاحبه مجازی با چندتن از نخبگان عضو گروه بیزیم بزچلو و اهل محل انجام شده و نظرات آنان را ذیلاً می‌آوریم. خواهش می‌کنم به این سؤال با دقت پاسخ دهید: به نظر شما چه عواملی باعث افول قالی بافی برچلو گردید؟

غلامرضا کمیجانی

- عدم توجه مسئولین به این مهم در رابطه با صادرات آن
- در مقابل توجه و رقابت کشورهای دیگر به این صنعت مهم

رضا اسکندری

روی آوردن قالی بافها به قالی‌های ابریشم که نسبت به تلاشی که انجام می‌دادند هزینه دستمزد خود را دریافت نمی‌کردند و تغییر نسل و حتی کمبود افراد خانوار که دور هم قالی می‌بافتند. اما اگر این قالی‌های دست‌بافت با نقشه‌هایی زیباتر ارائه می‌شد، شاید مثل شهر ساروق و روستای جیریا صادرکننده قالی‌های دست‌بافت بودیم.

جاوید راد

قالی برچلو در همدان و کرمانشاه یک برند جاافتاده بود و به راحتی مورد استقبال و خرید و فروش قرار می‌گرفت، ولی وقتی رابطه‌های اداری و تجاری با اراک برقرار شد، تجار اراکی تمایلی نداشتند که یک برند رقیب جدی در برابر فرش ساروق قد علم کند و از این رو چندان روی خوش به آن نشان ندادند. بنده بارها به یاد دارم که در فصل زمستان که راه

همدان به واسطه طغیان رود قاراچای مسدود بود، پدرم قالی‌های برچلو را با تراکتور به اراک می‌برد و از آنجا کرایه مجدد می‌داد و بار خودش را به همدان حمل و در آنجا بفروش می‌رساند. درحالی‌که اگر تجار اراک از قالی برچلو استقبال می‌کردند، چه لزومی به بارگیری و حمل مجدد بود. در یکی از همین سفرهای زائد که من عامل انتقال فرش‌ها با اتوبوس به همدان بودم، غفلتاً در ملایر به علت بازیگوشی اتوبوس را از دست دادم و نزدیک بود من دو بندیل قالی را از دست بدهم، اما وقتی با سواری به دنبال اتوبوس خودم را به گاراژ اتو سیر شیشه همدان رساندم دیدم که قالی‌ها را پیاده کرده و بر روی چرخ گذاشته‌اند و منتظر صاحبش هستند. دستم را بر روی قالی‌ها گذاشتم و به چرخچی اشاره کردم که برویم و قالی‌ها را به بنگاه حاج باقر تیفیکچی رساندم.

محمدی خواه

کلاً بازار قالی دستبافت در ایران رو به رکود گذاشته. شاید یک علتش تولید ارزان و فراوان قالی‌های ماشینی و علت دیگرش کم شدن قدرت خرید خانوارها است. وقتی خریدار نباشد خواه‌ناخواه تولید ضعیف شده و از بین می‌رود.

جاوید راد

حق با شماست ولی این عامل اصلی نیست شاید یکی از عوامل همین گرانی قالی دستبافت باشد ولی عوامل دیگری هم حتماً اثرگذار بوده‌اند.

ابوالقاسم مرادی

دوستان نظراتی را مطرح کردند که بسیار ارزشمند است. از چند سده پیش تاکنون سیاست‌های دنیای سرمایه‌داری و دنیای آزاد آسیب‌هایی جدی را بر بدنه اقتصاد کشورمان وارد کرد و از سویی برخلاف برخی کشورها ما به مفهوم واقعی «دولت» نداشتیم تا همانند کشورهای مترقی یک برنامه‌ریزی کلان اقتصادی بلندمدت در پشتیبانی از تولیدات داخلی و بومی بتوان بوده باشد. سرمایه‌داری برخی معایب این‌چنینی دارد که از جمله تولیدات بومی را هدف می‌گیرد.

قاسم جاوید راد

۱- تغییر زندگی از سنتی به شهرنشینی

۲- تکاپوی درآمد مردم و عدم نیاز به درآمد قالی‌بافی

۳- امکان ادامه تحصیل بانوان و اشتغال آنان که بالطبع موجب تمرکز در این بخش‌ها گردید

۴- درآمد اندک قالی‌بافی با توجه به زحمت زیاد آن

۵- عدم اشتغال آقایان در این بخش (در تبریز و جاهای دیگر آقایان عمده قالی‌باف هستند)

۶- عدم تغییر در نقشه و طرح متناسب بازار که موجب عدم اقبال خریداران می‌شد

۷- نبود کارگاه‌های قالی‌بافی که کارفرما مشتاق ادامه کار باشد

۸- نگاه نه‌چندان مناسب مردم به قالی‌باف پس از رواج شهرنشینی

احسان قاسم‌خانی

من مهم‌ترین دلیل این وضعیت را در مشکلات فرهنگی مردم منطقه جستجو می‌کنم. فرهنگ غلطی که پرداختن به هنر قالی‌بافی را نشانه افت شخصیت می‌داند و برای همه اشخاص جامعه یک مسیر موفقیت به نام کنکور دادن و ورود به دانشگاه برای دکتر، مهندس و وکیل شدن تعریف می‌کند.

داریوش بهادری

اینکه مهم‌ترین دلیل این وضعیت مشکلات فرهنگی مردم منطقه بود همان فرهنگ غلطی که پرداختن به هنر قالی‌بافی را نشانه افت شخصیت می‌داند درست، ولی موضوع اقتصادی را هم در نظر بگیرید. چقدر از قیمت فروش فرش عاید بافنده و چقدر عاید دارنده دار و تأمین‌کننده خامه و... می‌شد.

در ساروق دار متعلق به خامه‌فروش بود، پشم و نقشه را هم او تأمین می‌کرد، زمان اتمام را هم او معین می‌کرد و یک‌دهم فروش را هم به بافنده نمی‌داد. مثال من مربوط به ساروق بود که دو تا قالیچه سفارش دادم برایم ببافند و از اول تا تحویل طرف ما یک خامه فروش بود و متوجه شدم که قالی‌باف فقط در مدت بافت اجناس نسیه‌ای که گرفت همان دستمزدش بود.

طیبه قاسم‌خانی

دقیقاً بافت فرش برای بافندگان صرفه اقتصادی چشمگیری نداشته. کلام شما متین. ولی متأسفانه لاقلاً در منطقه ما هزینه اولیه فرش نظیر خامه و سایر متعلقات و در ادامه زمان سپری‌شده برای بافت را هم در نظر بگیریم در نهایت فردی که قالی را می‌خرد سود بیشتری

در پایان از فروش قالی می‌برد تا خود بافنده. البته شاید دلیل من از بیان این مطلب ناراضایتی همیشگی بافندگان فرش بود.

حسن شهبازی

زمانی قالی دستبافت مختص ایرانیان بود و دستمایه این مردم در کشورهای دیگر از ارزش زیادی برخوردار بود. لکن بعدها به دلیل بی‌توجهی مسئولین مربوطه این هنر مردم به‌گونه‌ای در اختیار سایر کشورها قرار گرفته و کشورهای مثل افغانستان و پاکستان و... هنر قالی‌بافی را از ما ربودند و خود مشغول به بافتن و صادر کردن شدند... و این یکی از عوامل مهم افول هنر قالی‌بافی و قیمت قالی‌های این مملکت شد و اتباع خارجی (افغان‌ها) از هوش سرشار برخوردارند. بنده به‌عینه دیدم که مهم‌ترین هنرهای ایرانیان را از دستشان درآورده‌اند مثل پیکرتراشی، مجسمه‌سازی، قالی‌بافی و... از آنجایی که دائماً از کشوری به کشور دیگر در سفرند. خواسته یا ناخواسته هنرهای ما از دستمان خارج شد، بدون اینکه مسئولین امر متوجه این موضوع شوند.

جاوید راد

بنده با فرمایش شما موافق نیستم خصوصاً در برچلو که تمام منافع قالی‌بافی به بافنده عاید می‌شد و به استناد ۱۵ سال حضورم در صحنه تولید و تجارت فرش عرض می‌کنم که هیچ‌گونه استثماری در کار نبود. در برچلو تمامی عایدات قالی‌بافی نصیب خانواده قالی‌دار می‌شد و حق‌العمل حمل و فروش قالی از ۴۵۰۰ ریال به ازای یک تخته ۲۰ تا ۳۰ ریال بود که به مغازه‌داری تعلق می‌گرفت که در تمام دوران بافت اجناس موردنیاز خانواده قالی‌باف را به‌طورنسبیه تأمین می‌نمود. این صحبت‌ها مبتنی بر حساب‌های دفتری مغازه پدرم (حاج مسیب جاوید راد) است و مستند است. عرایض بنده بر اساس تجربه شخصی و حضورم در روابط بین قالی‌باف و کاسب در عیسی آباد و کمیجان بوده است.

محسن کرباسی

علت را می‌توان در چند بخش عنوان کرد:

- ۱- صنعتی شدن و به طبع آن تولید فرش ماشینی
- ۲- تغییر سلیقه و نحوه زندگی مردم با توجه به نوع ساختمان و نوع نیاز که فرش‌های دستبافت با نیاز بازار هم‌خوانی نداشت
- ۳- صرفه اقتصادی و وقت و زمان لازم و برداشت کم‌بهره مالی برای بافندگان

جاوید راد

با تشکر، از کلیه دوستان عزیزی که در زمینه بررسی علل افول صنعت قالی بافی برچلو اعلام نظر کردند، نمی‌دانم که این فقط یک آرزو است و یا مبتنی بر نیاز منطقه‌ای و توانمندی مردمان برچلو، بنده امیدوارم ما بتوانیم قالی و قالی بافی را یک بار دیگر احیاء کنیم و آگاهانه به آن جان ببخشیم، چون تصور می‌کنم احیا و ترویج مجدد آن می‌تواند به خوبی بیکاری را از منطقه ریشه کن کند و درآمد مناسبی را برای مردم تأمین نماید. هم‌اکنون در کوچه‌های بیدگل کاشان می‌توان کارگاه‌های صنعتی تولید قالی ماشینی را پیدا کرد، ولی هم‌زمان در خانه‌ها نیز مردم قالی‌های دستبافت زیبایی را تولید می‌کنند. جالب این است که کارخانه تولید تمام فرش‌های ماشینی مشهد و سایر برندها نیز در همان بیدگل قرار دارد.



طرز ساخت تنور و نحوه پخت نان‌های

سنتی میلاجرد

محمدرضا اتابکی

♦ خوراک سنتی مردم میلاجرد

به مقتضای زندگی دامداری و کشاورزی منطقه، اغلب مواد غذایی مردم را لبنیات و فرآورده‌های لبنی چون شیر، پنیر، سرشیر، ماست، دوغ و... تشکیل می‌داده است. امروزه نیز مواد لبنی جزء جدانشدنی سفره‌های مردم است و برای تأمین این نیاز خانوارها از گذشته‌های بسیار دور، چند گاو و چندین گوسفند داشته‌اند و سالمندهای روستایی راز عمر طولانی و سلامتی و شادابی خود را مرهون لبنیات سالم و طبیعی می‌دانند که اغلب خوراک یا بخشی از هر سه وعده غذایی روزانه آن‌ها را تشکیل می‌دهد. در گذشته عمده

مواد غذایی از مشتقات لبنی بوده است که البته شیره انگور را نباید فراموش کرد. ولی امروزه متأسفانه رژیم‌های غذایی تغییر محسوسی کرده است و آن‌چنان اتکایی به لبنیات نیست. مردم منطقه برای خوردن غذا (صبحانه، نهار و شام) لفظ نان (چؤرک) را به کار می‌برند که احتمالاً نشان از قوت غالب بود نان بوده است.



تصویری از قوت غالب مردم منطقه در گذشته

◆ نحوه ساخت تنور

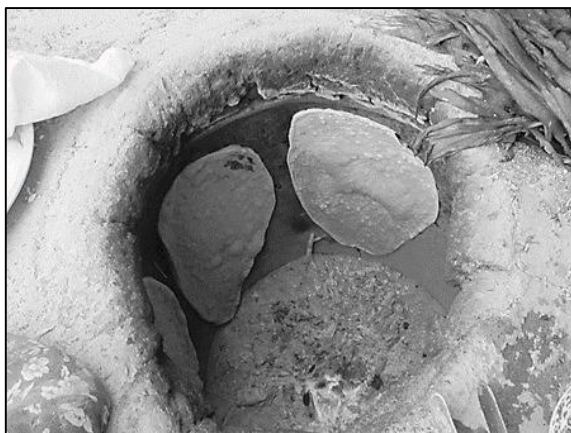
خاکی که برای ساخت تنور استفاده می‌شد خاک رس بود که در اصطلاح محلی به آن قیزیل باداما (qızıl badama) می‌گفتند. بعد از اضافه کردن آب به خاک رس و درست کردن گِل در مرحله بعدی برای استحکام تنور ضایعات خامه قالی‌بافی به آن خاف (xaf) گفته می‌شد و پشم بز و حتی موی سر انسان را داخل گِل قاتی کرده و لگد می‌کردند که معمولاً این کارها توسط مردان انجام می‌شد و مرحله بعدی یعنی چیدن تنور توسط خانم‌های اوستاکاری که تبحر خاصی در تنور چینی داشتند انجام می‌شده است. نحوه کار به این صورت بود که گِل را به‌صورت لوله‌ای، شکل می‌دادند و از سطح زمین شروع به چیدن تنور به‌صورت دایره‌ای می‌کردند. معمولاً ارتفاع تنور بالای یک متر بود و بعد از خشک شدن داخل یکی از اتاق‌های خانه چاله‌ای حفر می‌شد و تنور داخل آن چاله قرار می‌گرفت. در برخی مناطق تنور داخل حیاط و روی سکوی خاصی قرار می‌گرفت ولی مزیت قرار گرفتن تنور داخل خانه این بود که بعد از پخت نان، کرسی را روی تنور قرار داده و از گرمای آن بهره می‌بردند.



لگد کردن گل برای ساخت تنور



ساخت تنور



پخت نان در تنور

♦ نان‌های سنتی میلارد

۱- گیرده (GİRDƏ): این نان به طول ۲۵ الی ۳۰ سانتی‌متر و به ضخامت ۱ تا ۲ سانتی‌متر است که تقریباً شبیه نان سنگک ولی ضخیم‌تر و کوچک‌تر از آن است که در حدود ۳۰ - ۲۵ سال قبل نیز پخته می‌شد ولی هم‌اکنون پخت نمی‌شود. برای پختن آن از آب پنیر نیز استفاده می‌شود (علت اضافه کردن آب پنیر این بوده که اگر خمیر کیفیت لازم را نداشت آب پنیر اضافه می‌کردند تا نان بهتری به دست بیاید) و در حرارت هیزم و همیشه درون تنور پخته می‌شود. برای پخت این نان از لاممن استفاده نمی‌شد و مستقیماً با دست به دیواره تنور زده می‌شد. به نظر می‌رسد که این نان جنبه مذهبی و آئینی داشته و در مراسم خاصی پخته می‌شده است. گیرده طعم متفاوتی با نان‌های رایج دارد ولی



ظاهراً پخت آن در منطقه منسوخ شده است. برای خوشحال کردن بچه‌ها این نان در ابعاد کوچک‌تر هم پخته می‌شد که به آن کوکا (KOKA) گفته می‌شد.

۲- نان لاواش (LAVAŞ): نانی دایره‌ای شکل، تقریباً نازک ولی نه به نازکی لواش امروزی است که تقریباً قطری دو برابر آن دارد که وردنه کش می‌شود و بیشترین پخت نان و مصرف خوراکی اهالی را دارد.

۳- فتیر (FƏTİR): قرص نان کوچک تقریباً ۲ برابر کلوچه، شیرین و ترد است که همان نان بی‌مایه است و آن را از آرد گندم، شکر، روغن، تخم‌مرغ و کنجد که بر روی آن می‌پاشند تهیه می‌کنند و برای سوغات سفر یا مراسم عید نوروز تهیه می‌شود. در برخی از روستاهای منطقه نوعی فتیر به نام کولا فتیر هم پخته می‌شود.

خمیر آماده‌شده برای پخت فطیر



نمونه‌ای از فطیر محلی میلاجرد

۴- کوت (KÜT): موقع پخت نان اگر نان به دیواره تنور نچسبد و داخل تنور بریزد و داخل آتش تنور بپزد، به آن کوت گفته می‌شود و اگر خمیری که داخل تنور ریخته را دریاورند و دوباره به تنور بچسبانند نان ضخیم نامنظمی به دست می‌آید که به آن کالافطیر (KALA FƏTİR) گفته می‌شود که به صورت نان مصرف می‌شد. اگر آرد کیفیت خوبی نداشته باشد و با آن نشود نان تهیه کرد آن را به صورت چانه‌های بزرگ به داخل آتش تنور می‌انداختند تا نان کوت به دست آید که بعد از خشک کردن آن را خرد کرده و به مصرف چهارپایان می‌رساندند.

۵- جوونه (COVNƏ): قدیم‌ها تمام خانواده‌ها توان خرید آرد گندم را نداشتند و چون آرد جو ارزان‌تر از آرد گندم بود، از آرد جو نان‌هایی می‌پختند که به آن جوونه می‌گفتند که مزه آن به مزه نان گندم نمی‌رسید ولی بسیار مقوی بود. شاید به خاطر آن است که می‌گویند نخوردیم نان گندم دیدیم دست مردم!

۶- اگیردک (ƏGİRDƏK): برای تهیه اگیردک به آرد به جای آب شیر اضافه می‌کردند و گاهی هم اگر شیر نبود، همان آب اضافه می‌شد. تخم‌مرغ و شکر هم اضافه می‌کردند و خمیر را می‌گذاشتند تا تخمیر شود. بعد به چانه‌های کوچک تقسیم می‌کردند و بعد از پهن کردن در داخل روغن سرخ می‌کردند.



عکس تزئینی از تننیر اوؤی

♦ واژگان مرتبط با مقوله پخت نان در میلاجرد

تَننیر اؤوی (TƏNNİR ÖVE): عبارت است از محل سکونت افراد خانواده در زمستان که معمولاً تنوری هم در آن بود. در زمستان آنجا نان می‌پختند و بعد از نان‌پزی یک سینی فلزی بزرگ روی آن گذاشته و کرسی را روی آن می‌گذاشتند تا از گرمای آن برای گرم شدن هم استفاده کنند.

ایوان (EYVAN): در گوشه‌ای از حیاط خانه تنوری نصب و روی آن را سقف می‌زدند به حالتی که دو طرف آن را باز می‌گذاشتند تا هم دود برود و هم خنک شود و در تابستان نان را به‌جای تننیر اؤوی در ایوان می‌پختند که خنک‌تر هم بود.

قیزیل باداما (QIZIL BADAMA): نوعی خاک رس که با آن تنور را می‌سازند.

کلبه (KÜLBƏ): سوراخی به قطر ده سانتی‌متر در لبه پایین تنور که با یک مجرای لوله‌ای به سطح زمین راه دارد تا هواگیری برای سوختن سوخت آسان‌تر انجام گیرد.

کرمه (KƏRMƏ) – قالاق (QALAQ): نوعی سوخت که از فضولات حیوانی درست می‌کنند و مناسب‌ترین و مقاوم‌ترین سوخت تنور است. این نوع سوخت را در برابر خورشید خشک می‌کنند. کرمه را از کف طویله درمی‌آورند و خشک می‌کنند ولی قالاق را ابتدا درجایی (سگ‌گردان) انبار و بعد خیس کرده و لگد کرده و به شکل بیضی به قطر ۵ الی ۱۰ سانتی‌متر و به طول ۳۰ الی ۴۰ سانتی‌متر درمی‌آوردند.



در این تصویر بر روی دستان مرد قالاخ که از فضولات خشک‌شده حیوانات درست می‌شده دیده می‌شود.

موچالا (MUÇÇALA): فضولات حیوانی که به صورت گلوله‌های کوچک درمی‌آوردند و برای سوخت زمستانی خشک می‌کردند.

اودون (ODUN): فضولات خشک‌شده حیوانی به صورت پودر شده.
آزالا (AZALA): بعضی اوقات فضولات گاو را موقعی که تازه است روی دیوار می‌زدند و همان‌جا خشک می‌شد.

سَگیردان (AƏGİRDAN): در زمستان موقعی که طویله پر می‌شد فضولات را درمی‌آوردند و آن را در چاله‌هایی که معمولاً در هر حیاطی بود می‌ریختند تا در تابستان آن را برای سوخت خشک کنند.

ورک (VƏRƏK)، تار (TAR)، شیرین‌بیان، قوجا باشی (QOCA BAŞƏ)، شور (ŞOR)، سیچان قولاغی (SİÇAN QULAĞI) و یانناخ (YANNAX) هیزم صحرایی که به راحتی آتش می‌گیرد. از آن‌ها در ابتدای روشن کردن آتش تنور و یا برای گرم کردن تنور کرسی که به اصطلاح به آن تۆکمە (TÖKMƏ) می‌گفتند استفاده می‌شده است.

اودوننوق (ODUNNUQ): محل نگهداری سوخت نان پزی و سوخت کرسی‌ها در فصل زمستان.

وردنه (VƏRDƏNƏ): وسیله‌ای که چانه‌های خمیر را به صورت لایه‌نازک درمی‌آورد.
اوخلوو (OXLOV): موقعی که می‌خواستند رشته را ببرند بعد از وردنه دادن با اوخلوو خمیر را نازک می‌کردند تا ببرند. وردنه برخلاف اوخلوو خمیر را زیاد نازک نمی‌کرد.

ناننان (NANNAN = NANDAN): ظرفی که نان را در آن نگه می‌داشتند. نوعی جانانی بود که البته از ظروف چوبی مانند صندوق هم استفاده می‌شد. امروزه با آمدن ظروف پلاستیکی استفاده از این وسایل دیگر متداول نیست.

ارسین (ƏRSİN): سیخ نان پزی وسیله‌ای از جنس مس در اندازه‌های مختلف که برای بیرون آوردن نان از تنور و به هم زدن آتش تنور استفاده می‌شد.

کوسسوو (KÜSSÖV): چوب‌دستی نسبتاً بلند که برای به هم زدن آتش و جابه‌جا کردن هیزم تنور استفاده می‌شد.

دَسسوو (DƏSSOV): ظرف و آب داخل آن که در کنار زنان روستایی هنگام پخت نان قرار می‌گرفت تا هنگام چسبیدن خمیر به دست یا تنور از آن استفاده کنند.

سیله جک (SİLƏCƏK): دستمالی که با آن چندین بار طی نان پزی دود خاکستر تنور را از دیواره تنور پاک می کنند تا نان به دیواره نچسبد و به آسانی جدا گردد. و یا خمیر سوخته و چسبیده شده به تنور جدا شود.

اون سورفاسه (UN SURFASƏ): سفره ای که هنگام پخت نان لواش می گسترده و روی آن را آرد می ریختند تا خمیر به سفره نچسبد.

ال دسمالئ (ƏL DƏSMALƏ): موقع پخت نان آستین جدا شده یک کت را که ضخیم هم بود می پوشیدند تا آتش تنور دست را نسوزاند.

گونه (GONNA): چانه های گرد خمیر که برای قرار گرفتن در تنور آماده شده اند.

لاممن (LAMMƏN): وسیله ای معمولاً دایره ای شکل از جنس پارچه که خمیری را که با وردنه به صورت لایه نازک درآورده شده را روی آن قرار می دهند تا به تنور بچسبانند

ساجاق (SACAQ): سه پایه ای مثلث شکل و فلزی که روی اجاق گذاشته می شود تا قابلمه غذا روی آن قرار گیرد.

آججئ خمیر (ACCE XƏMİR): مایه ای که به خمیر می زنند تا تخمیر شود.

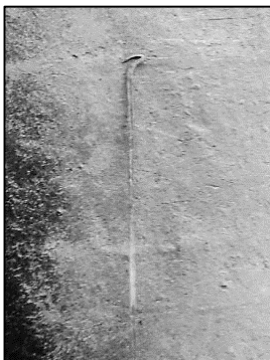
آجوماک (ACUMAK): ور آمدن و تخمیر خمیر.

دسار (DƏSSAR = DƏSTAR): آسیاب دستی دو تیکه سنگ گرد اولی ثابت و دومی

سوراخی از وسط دارد که برای ریختن گندم و جو برای کندن پوست و خرد کردن و درست کردن بلغور و حتی آرد کردن به کار می رود.



دسار



سیخ



کول چاğاردان

کول چاğاردان (KÜL ÇAĞARDAN): وسیله‌ای که به کمک آن خاکستر را از داخل تنور درمی‌آوردند.

سیخ (Siğ): وسیله‌ای به طول تقریباً ۲ متر که با آن آتش هیزم تنور را به هم می‌زدند و همچنین برای شکستن قالاخ (سوخت حیوانی) به کار می‌رود.

لانجون (LANCUN): ظرفی سفالی که برای درست کردن خمیر برای نان پختن استفاده می‌شد.

لانچا (LANÇA): ظرفی سفالی که آن را برعکس روی زمین قرار داده و برای وردنه دادن استفاده می‌شود.



لانجون و لانچا

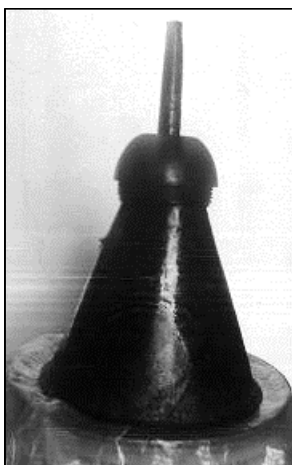
تاریخچه چراغ‌های روشنایی در میلاجرد محمدرضا اتابکی



پی‌سوز

چراغ پی‌سوز

اولین نوع چراغ‌هایی که در میلاجرد مورد استفاده قرار گرفت، چراغ‌های پی‌سوز بود. این چراغ‌ها شبیه چراغ‌الکلی بود که داخل منبع آن روغن کرچک و پی حیوانات آب‌شده می‌ریختند.



یک نمونه چراغ موشی

چراغ موشی

نسل بعدی چراغ‌ها، چراغ‌موشی بود این چراغ‌ها منبعی کوچک داشتند که از چراغ‌الکلی بزرگ‌تر بود و در آن به جای پی از نفت سفید استفاده می‌شد. لذا نور بیشتری تولید می‌کردند و شب‌های تیره‌وتار را روشن می‌نمودند. بعضی از این چراغ‌ها در بالای خود شیشه‌ای کوچک داشتند که جهت جلوگیری از خاموش شدن شعله توسط باد استفاده می‌شد. از این نوع چراغ شب‌ها برای قالی‌بافی نیز استفاده می‌شد. علت آنکه به این چراغ‌ها موشی می‌گفتند، کوچک بودن این چراغ‌ها بود.

چراغ فانوس یا دسته چیراق (DƏSTE ÇIRAQ)



یک نمونه دسته چراغ

در منطقه میلاجرد چون باد زیادی در فصل زمستان می‌وزد از این نوع چراغ‌ها بسیار استفاده می‌شد. چراغ فانوس از همه طرف بسته است و باد به راحتی نمی‌تواند آن را خاموش کند. علاوه بر آن چراغ فانوس دارای دسته است که جابه‌جایی آن را آسان می‌کند. به همین دلیل بیشتر در کار کشاورزی و آبیاری باغات و مزارع در شب (گنجه سوئی) به کار گرفته می‌شد. مشکلی که چراغ‌های فانوس داشت این بود که شعله کوچکی داشت و علاوه بر آن وقتی

مخزن نفت آن داغ می‌شد، شروع به کم‌وزیاد شدن شعله کرده و به عبارتی پت‌پت می‌کرد.



گردسوز



لامپا

نسل بعدی چراغ‌ها که از نظر هیکل بزرگ‌تر از چراغ‌های فانوس بود چراغ‌های لامپا یا گردسوز بود. این چراغ‌ها حالت اعیانی داشت و در داخل منزل استفاده می‌شد و برای

بیرون بردن مناسب نبود. چراغ‌های گردسوز، هم شعله بزرگ‌تری داشتند و هم ارتفاع آن‌ها از زمین بیشتر بود. لذا به راحتی یک اتاق ۳*۴ را روشن می‌کردند. به علت حرارت بالای گردسوز و داشتن فتیله، گردسوز مانند چراغ خوراک‌پزی نیز استفاده می‌شد. به شکلی که پایه‌ای روی آن قرار می‌گرفت و علاوه بر روشنایی از گرمای آن برای پخت‌وپز هم استفاده می‌شد. مشکل این چراغ‌ها همان مشکل چراغ‌های فانوس بود که پس از گرم شدن مخزن شروع به پت‌پت می‌کردند.

چراغ توری (چراغ زنبوری) یا همان توری چیراق (TORÉ ÇIRAQ)

نسل آخر چراغ‌ها، چراغ توری بود که به جای فتیله از توری در آن‌ها استفاده می‌شد. به شکلی که این تور بر اثر گرما ابتدا مشتعل شده و سپس شروع به نورافشانی می‌کرد. علاوه بر آن منبع آن‌ها از فلز بود و تلمبه‌ای به منبع متصل بود. پس از آنکه داخل منبع قدری نفت سفید می‌ریختند (مقداری از فضای منبع برای هوا خالی در نظر گرفته می‌شد) در آن



چراغ زنبوری

را بسته و با تلمبه متصل به منبع شروع به باد زدن می‌کردند. بادی که با فشار وارد منبع می‌شد باعث می‌گردید نفت به صورت گاز خارج شود و توری که از سقف چراغ آویزان بود، شروع به نورافشانی می‌کرد و مقدار نور به قدری زیاد بود که امکان نگاه کردن مستقیم به آن نبود.

مزیتی که این چراغ‌ها نسبت به سایر چراغ‌های پیشین داشتند، نور زیاد آن‌ها و همچنین مصرف بسیار کم نفت در این چراغ‌ها بود. اما مشکل این چراغ‌ها حساس بودن توری این چراغ‌ها به تکان خوردن و لمس شدن بود که خیلی زود توری آن‌ها می‌ریخت. در سال‌های نه‌چندان دور پس از آمدن گاز مایع به منطقه، نسل دیگری از

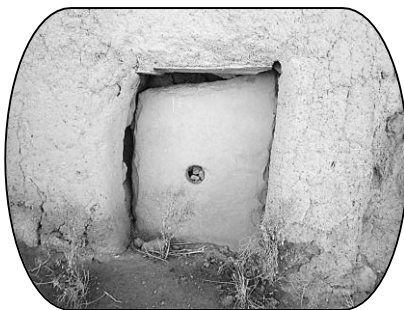
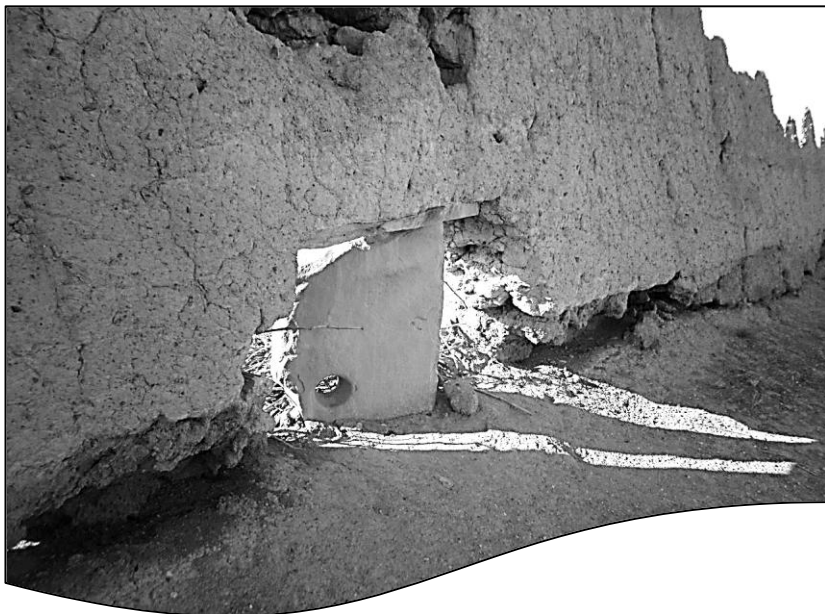
چراغ‌های توری ایجاد شد که بر روی گاز پیک‌نیک بسته می‌شد و بسیار مفید بود. امروزه و بعد از گاز کشی منازل در بسیاری از منازل برای زمانی که برق قطع می‌شود، از روشنایی‌هایی استفاده می‌کنند که تور در آن‌ها به کاررفته است.

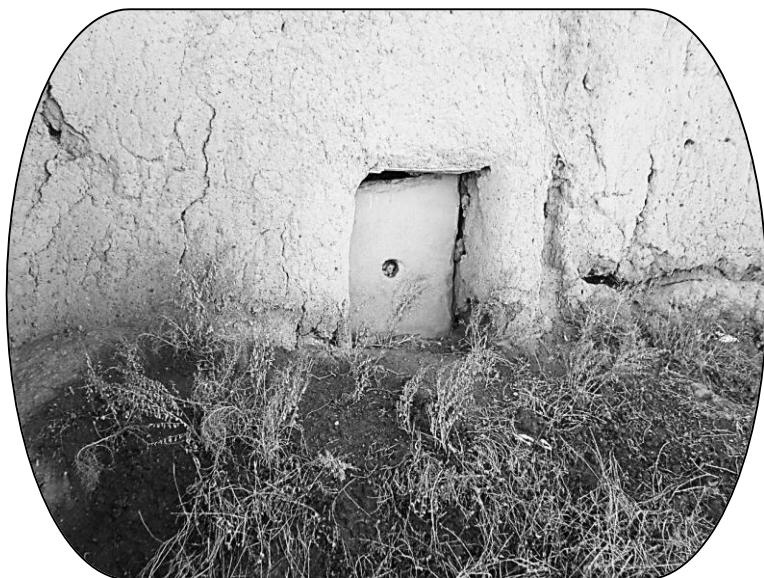
درهای سنگی باغات میلارد (داش قاپی)

محمدرضا اتابکی

درهای سنگی باغات انگور میلارد بعد از گذشت سالیان طولانی هنوز هم پابرجا و استوارند. البته از تعداد این درها در سال‌های اخیر بسیار کاسته شده و دقیقاً معلوم نیست چه بر سر آن‌ها آمده است و از محدود درهای باقی‌مانده نیز استفاده چندانی نمی‌شود. ارتفاع این درها حدود یک متر و عرض آن‌ها نیز حدود ۷۰ سانتی‌متر و پهنای آن بین ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر بوده است و سوراخی در وسط آن تعبیه شده بوده که برای قفل کردن درب استفاده می‌شده است. سیستم قفل این درها یاپوشقان (yapuşqan) و کولوم^۱ و کلید چوبی دنده‌دار بوده است و از این سوراخ به‌عنوان دستگیره هم استفاده می‌شده است. برای چارچوب نیز معمولاً از یک تخته سنگ صاف در بالای در استفاده می‌کردند. در حال حاضر به علت فرونشستن زمین و تخریب دیوار باغ‌ها این درها دیگر روی پاشنه خود نمی‌چرخند و به یک قسمتی از دیوار باغ تبدیل شده‌اند. این درها با وجود وزن زیادی که داشتند به راحتی روی پاشنه خود باز و بسته می‌شدند. شاید یکی از دلایلی که در گذشته از این سنگ‌های تراش خورده به‌عنوان درب استفاده می‌شده این بوده که وضع اقتصادی مردم در آن برهه زمانی مناسب نبوده و به جای ساختن درهای چوبی که استحکام لازم را نداشتند و هزینه بالا و عمر کوتاهی نیز داشتند، از درهای سنگی مستحکم استفاده می‌کردند. علاوه بر آن این درها می‌توانستند عامل مؤثری در تأمین امنیت باشند.

در هر صورت اقدام برای نگهداری و مرمت این درها اگرچه می‌تواند اقدامی شایسته به شمار برود، اما باید مردم و مسئولان سازمان میراث فرهنگی برای حفاظت از این آثار ملی اقدامات شایسته‌ای را به انجام رسانند تا چنین آثار بدیع تاریخی بتواند برای آیندگان نیز باقی بماند. در ادامه تصاویری از چند نمونه داش قاپی موجود در دیوار باغ‌های میلاجرد را ملاحظه می‌فرمایید.

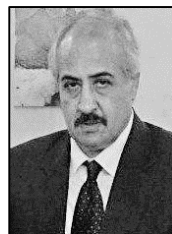




معماری سنتی (قلعه‌های برج‌لو) خالق معماری (بورچالی قالالاری)

- قلعه بگلرخان. داریوش بهادری
- قلعه‌ی فرونریختنی (قلعه قاسم‌خان) / بیخیلماز قالا (قاسم‌خان قالاسی). احسان قاسمخانی

قلعه بگلرخان داریوش بهادری^۱



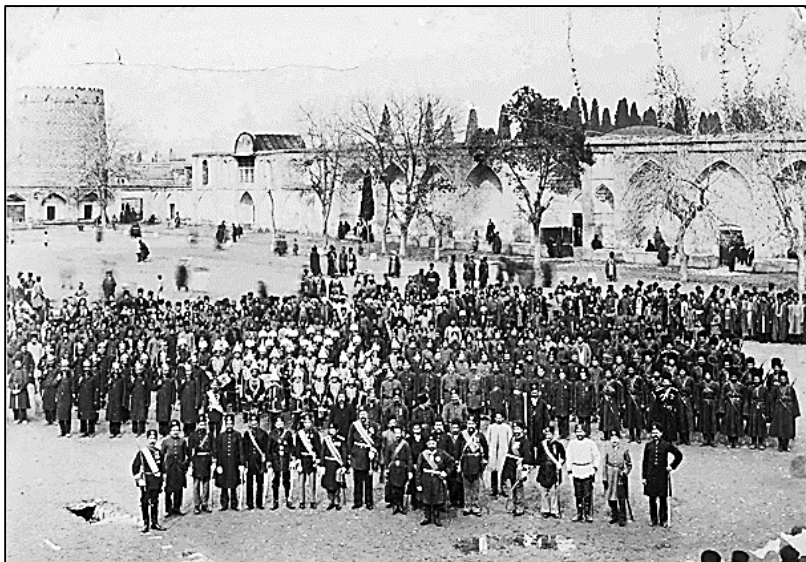
▼ تاریخچه

کمیجان مرکز برچلو و محل استقرار اربابان و فوج برچلو بوده و به این علت قلعه‌هایی با کاربرد متفاوت داشته است. قلعه قدیمی و اصلی کمیجان که محله‌ای را به سبب هم‌جوار بودن با آن و به علت وابستگی اهالی‌اش به آن قلعه هنوز هم محله قلعه می‌نامند، حدود ۱۷۰ سال پیش در زمینی به وسعت حدود ۴ هکتار در بالای تپه‌ای در شرق کمیجان و جنوب محله قلعه فعلی توسط بگلرخان درست در جلو خانه پدرش (منزل مرحوم اصغر آقا) که تپه‌ای بود با طبقات ضخیم سنگ‌های آهکی سفید بنا شد. به علت هم‌زمانی ساخت قلعه کمیجان با قلعه سلطان‌آباد اراک، احتمال می‌رود از مساعدت سپهدار یوسف گرجی که مأمور تشکیل قشون عراق عجم از طرف فتحعلی شاه بوده است، استفاده شده باشد.

در زمان فتحعلی شاه در منطقه مرکزی ایران قشونی به نام عراق (عراق عجم) و سپهداری یوسف‌خان گرجی تشکیل شد. یوسف‌خان گرجی از شاه تقاضا نمود که فوج‌هایی در کراز و فراهان و برچلو تشکیل و با ساخت قلاع نظامی در مرز کراز و فراهان مرکز قوا به

۱- داریوش بهادری متولد ۱۳۳۰، فرزند عباس بهادری و نوه مرحوم ابولقاسم بهادری (سرهنگ) است. وی همچنین نتیجه عاصم السلطنه و نتیجه میرزا مهدی خان منشی‌باشی (فرنیا) می‌باشد که رئیس دفتر ناصرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه بود. منشی‌باشی همچنین پسر دایی عاصم‌السلطنه نیز می‌شد. وی مدرک تحصیلی خود را در رشته مهندسی متالورژی از دانشگاه پلی‌تکنیک منچستر انگلستان اخذ نموده است و در مقطع فوق لیسانس تحصیلات خود را در رشته MBA ادامه داده است. ایشان در مورد علاقه خود به برچلو چنین می‌گویند: علاقه من به برچلو به علت علاقه به تاریخ خانواده خود یعنی خاندان بهادری است. تاریخ برچلو همان تاریخ خاندان بهادری است.

وجود بیاورد. به همین جهت تأسیس ساختمان اولیه شهر به صورت قلعه‌ای به نام سلطان‌آباد شروع و در سال ۱۲۲۳ خورشیدی به پایان رسید. از این قلعه برجی به نام برج شیشه در اراک باقی‌مانده بود که در سال‌های گذشته از بین رفت.



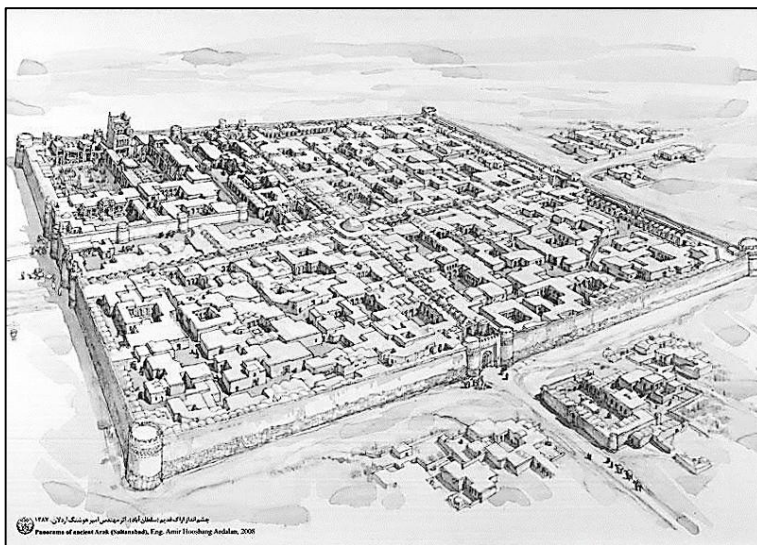
تصویر فوج برچلو در مأموریت شیراز. محمدخان میرپنج فرمانده فوج است و پسرش عاصم‌السلطنه و برچلویی‌های تشکیل‌دهنده فوج از افسرها هستند. جلوتر از همه قوام‌الملک حاکم فارس دست‌به‌کمر ایستاده است.

▼ مشخصات قلعه بگلرخان

مصلحی که در قلعه بگلرخان به کاررفته بود مانند آجرها، تیرها، قاب چوبی پوشش سقف یکی از اتاق‌ها، گچ‌بری‌ها، پنجره‌ها، آرسی‌ها و درب یک‌تکه بسیار ضخیم دروازه اندرونی، نشان از حمل مصالح از همدان و یا جاهای دیگری و استفاده از معماران غیربومی می‌دهد. قلعه شامل دو حیاط طولیه بود که توسط طویلۀ عریضی که دو ردیف اسب پشت‌به‌پشت به آخرهای آن بسته می‌شده‌اند و کریدور وسیعی بین اسب‌ها بوده و در ورودی آن سکویی جهت شب‌خواب مهتر داشت، جدا گردیده بود. در قسمت پایین این ساختمان دالانی سرپوشیده دو حیاط را به هم وصل می‌نمود. در ضلع شرق و غرب این دو حیاط طویلۀ، طویلۀ‌هایی سرپوشیده تمامی عرض حیاط را گرفته بود که هر یک سکویی در ورودی‌شان

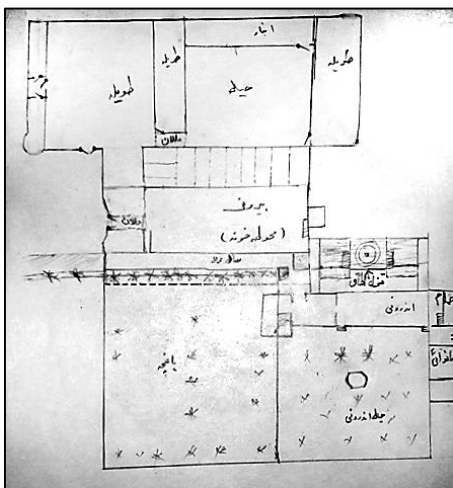
داشتند و در شمال حیاط‌ها به طول هر حیاط انبار سرپوشیده وجود داشت. در ورودی به حیاط‌طویل شرقی باز می‌شد و جلو آن سنگ سفید مسطح بزرگی بود که تقریباً بیشتر سطح حیاط‌طویل‌ها را پوشانیده بود. در حیاط غربی توانسته بودند چاه آبی در بین سنگ‌ها حفر کنند.

دروازه قلعه به سمت غرب و درست پایین سنگ مسطحی که درب حیاط‌طویل بر روی آن بود، قرار داشت. درب قلعه به دالانی به ارتفاع حدود ۱۲ متر و طول حدود ۲۰ متر باز می‌شده است. به هنگام ورود در طرف راست دروازه راه‌پله‌ای وجود داشت که به بالای دروازه و دالان می‌رفت و در آنجا از سه سمت ایوان دو اتاق تودرتو را احاطه کرده بودند. به این مجموعه هشتی می‌گفتند. البته گویا این مجموعه در اصل شکل دیگری داشته و تخریب و تغییر شکل داده شده بوده است.



قلعه سلطان‌آباد که به فرمان یوسف خان گرجی ساخته شد. برج شیشه در گوشه سمت چپ بالای تصویر مشخص است.

با خارج شدن از دالان به سکویی سنگ‌فرشی به طول حدود ۵۰ متر و عرض ۱۲ متر که به آن خرنده می‌گفتند وارد می‌شدیم که در سمت راست چسبیده به دیوار راهی باریک با شیب به قسمت پایین جلو خرنده می‌رفت. خرنده در قسمت جلو ۵/۲ متر از راه مال‌رو و جوی آب ارتفاع داشت و در شمال خرنده سه طبقه ساختمان بیرونی قلعه قرار داشت که در



طبقه اول اتاقی وجود نداشت و علت احتمالاً سنگ‌هایی بوده است که ساختمان بر روی آن بنا شده بوده است. ساختمان رونمایی آجری داشته و در نمای همکف آجر با سطحی گچی به رفته بوده است. پله‌ها که در داخل ساختمان بودند از سنگ و کف ایوان‌ها و اطراف پله‌ها سنگی بودند. ساختمان در دو طرف یک سالن که به آن تالار می‌گفتند متقارن ساخته شده بود. سقف تالار بسیار بلند بود و در دو ردیف طاقچه و در انتهای اتاق پیش‌بخاری و بین

فاصله طاقچه‌ها قاب گچی کار گذاشته شده بود که درون قاب‌ها آینه کاری شده بود. سه پنجره قدی تالار به ایوان باز می‌شد. قسمت سردر پنجره‌ها گره چوب با شیشه‌های رنگی بود. بالای سر درب این پنجره‌ها از داخل اتاق سه طاقچه مانند که درون هر یک پنجره ثابت گره چوب با شیشه‌های رنگی وجود داشت. سقف تالار گچ و دور آن گچ‌بری بود. به ارتفاع یک متر بالای سقف تالار سقف دیگری بود تا از اثر رطوبت بر سقف گچ کاری شده تالار جلوگیری کند.

از داخل تالار دو درب به اتاق‌های پهلویی باز می‌شد. هر دو اتاق پهلویی اتاق‌های کوچکی بودند که هر یک دربی به ایوان روبرویشان داشتند و از درون این ایوان‌ها پله‌ای مستقیماً به روی خرد می‌رفت. از گوشه هر یک از این اتاق‌ها پله‌ای به طبقه سوم می‌رفت. در بالای پله‌ها وارد یک اتاق کوچک می‌شدیم که در جلواش اتاقی به همان اندازه با دو طاقچه و یک ارسی وجود داشت. اتاق بالای پله‌ها هر یک دربی به اتاق بزرگ مجاور با دو پنجره داشت که منظره تا فامرین را می‌دید. اتاق‌هایی که از آن‌ها پله به بالا می‌رفت و دربی به تالار داشتند، روبروی آن درب‌ها دربی به اتاق‌های دیگری بود که به علت نداشتن ایوان، طویل‌تر از تالار و سقف آن‌ها ارتفاعی معمولی داشته و با چوب‌های مربع‌شکل قاب‌دار پوشانیده شده بودند.

اتاق‌ها دارای دو پنجره سراسری درب‌شکل بودند. دربی مقابل دربی که توضیح آن داده شد به اتاق دیگری که از گوشه آن پله‌ای به بالا می‌رفت راه داشت. در مقابل در این اتاق هم ایوانی و از درون ایوان پله‌ای به خرنند بود که در دو طرف درب ایوان اتاق دو پنجره ثابت کلاف چوب با شیشه‌های رنگی قرار داشت. در طرف دیگر این اتاق دو اتاق تودرتو عرضی که مابین آن‌ها فقط دو محل برای قرار دادن چراغ روشنایی تعبیه شده بود، وجود داشت. اتاق جلویی سه پنجره تمام قدی داشت که به ایوانی باز می‌شد. در طبقه سوم این اتاق‌ها نیز اتاق‌هایی مشابه طبقه پایین وجود داشت. اتاق پشتی طبقه سوم پنجره‌ای به حیاط طویله بادید محله قلعه داشت. در سمت دیگر تالار نیز متقارن همین ساختمان‌هایی که توضیح آن رفت، وجود داشت. طبقه سوم کلاً به صورت چهار قسمت منفک از یکدیگر بوده که باید به دلیل کاربرد خاصی بدان شکل طراحی شده بوده باشد. از لبه پشت بام طبقه سوم سرتیرهای برش خورده بیرون آمده بود که به آن‌ها فلزی گیره مانند وصل بود. کاربرد این فلز برای بستن طناب چادرهایی بوده است که با آن‌ها خرنند را برای استقرار نظامیان می‌پوشانیدند. در پایین خرنند یک راه مالرو و جوی آبی با درختانی در یک سمت جوی و ستون‌هایی خشتی با نرده‌هایی چوبی بین ستون‌ها که به آن تارمه می‌گفتند، دیوار حائل باغچه بود. در منتهی‌الیه خرنند پله‌ای عریض با پوشش سنگ وجود داشت که در پایین آن دروازه اندرونی قرار داشت.

دروازه اندرونی دو لنگه هر یک به عرض ۵/۱ متر ارتفاع سه متر و ضخامت ۲۵ سانتیمتر یک‌تکه بودند و فاقد کلون و یا هر نوع کوبه و یا گل‌پرچ بودند. دروازه عمود بر دالانی باز می‌شد کف دالان سنگ‌فرش و روبروی درب‌ها چند پله به اتاقی در سمت راست پله‌ها منتهی می‌گردید. در گوشه‌ای از دالان یک دیبک تمام سنگ در کف دالان کار گذاشته شده بود. دالان وارد محوطه سنگ‌فرشی می‌شد که از حیاط روبرویش نیم متری بلندتر بود. در قسمت بالای این محوطه ایوانی سراسری با سقفی بلند با شش ستون وجود داشت عمق ایوان در قسمت دو ستون وسط بیشتر از دو ستون کناری و در این قسمت یک ارسی بزرگ در جلو اتاقی به نام قزل اتاق^۱ قرار داشت. در دو طرف این اتاق دو اتاق بزرگ با هر یک ۳ در و پنجره بلند که به ایوان باز می‌شد، وجود داشت. بر بالای این پنجره‌ها نیم دایره‌ای کلاف چوب با شیشه‌های رنگی بود. درون اتاق دوطبقه با راه‌پله‌ای به طبقه دوم و در هر طبقه اتاقی بزرگ قرار داشت. در جنب این اتاق‌ها دو اتاق تودرتوی باریک که

دریشان به داخل اتاق دوطبقه بود، وجود داشت. قزل اتاق در حقیقت اتاق خواب و استراحت بگلرخان و دو اتاق جانبی دوطبقه برای استقرار چهار همسر او و اطاق‌های تودرتو برای ندیمه‌های چهار نفر بوده‌اند.

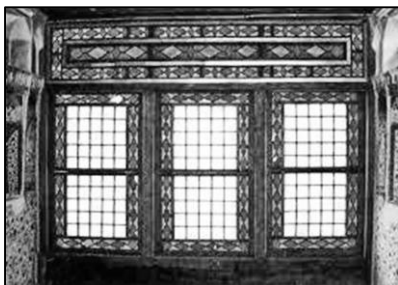
قزل اتاق کفی آجری داشت و پنجره آن ارسی بود. قسمت میانی دارای سقف طاق‌شکل بود با گچ‌بری آب‌طلاکاری شده. در دو طرف این طاق دو نیم‌طاق کاملاً متفاوت از یکدیگر وجود داشت. طرف راست دو ردیف طاقچه با گچ‌بری‌های مقرنس‌کاری و سقف این قسمت نیز گچ‌بری‌های برجسته‌ای داشت. طرف راست طاق، نیم‌طاقی با نقاشی بسیار زیبایی از پرنده و گل‌وبوته از مینا و یا لعاب داشت. قزل اتاق بر بالای طاق‌ها سقف دومی تیرریزی شده داشت تا از طاق محافظت نماید.



همانند در ورودی به اتاق راه‌پله بیرونی و دو پنجره طرفین آن.



نقاشی گل و پرنده لعاب یا مینا



پنجره ارسی



گچ‌بری مقرنس‌کاری

در سمت شرق حیاط اندرونی علاوه بر در دستشویی، دری به یک آشپزخانه بزرگ با تنور نان‌پزی و جای دری به حیاط کوچکی که از آشپزخانه پنجره‌ای به آن وجود داشت و دروازه کوچکی به بیرون به طرف انار^۱ و دربی آهنی در گوشه شمال این حیاط کوچک که در مقابلش بینه حمام با حوضی در وسط و دربی در سمت راست بینه به حمامی با دو خزینه باز می‌شد. دیوار جنوبی حیاط و باغچه بیرونی در یک امتداد و مرز جنوبی قلعه بود.

▼ تغییراتی که بعدها در قلعه ایجاد شد

پس از فوت بگلرخان پسرش محمدخان صاحب قلعه شده بود. شکل اسکان چهارزنه اندرونی را مناسب ندانست و اتاق سمت راست نزدیک به دالان قزل اتاق را با برداشتن دوطبقه درون آن و عقب بردن دیوار جلویی در نتیجه اضافه نمودن به ایوان و برداشتن پنجره‌های سه دری جلو اتاق و قرار دادن ارسی قزل اتاق جلو این اتاق و استقرار سه دری به جای ارسی قزل اتاق و ساخت اتاق در جلو قزل اتاق با سه پنجره سراسری به طرف حیاط و دربی از این اتاق به ایوان بزرگ‌شده جلو اتاق جدید ارسی‌دار قسمتی از اندرونی را جدا کرده و مناسب زندگی با یک زن می‌نماید. قزل اتاق از این‌پس فقط انباری پشت اتاق اصلی می‌گردد.

پس از محمدخان قلعه به تنها فرزندش ابراهیم‌خان معروف به عاصم‌السلطنه می‌رسد. ورودی قلعه تخریب گردیده و با تغییراتی ساخته می‌شود ولی همان اسم اولیه هشتی به آن اطلاق می‌شود. طاق وسطی قزل اتاق ریزش می‌کند و بازسازی می‌گردد، ولی نه با اجرای طاق. دیوار شرقی حیاط اندرونی و دیوار جنوبی اندرونی ساختمانی دوطبقه L شکل ساخته می‌گردد که طبقه همکف تماماً انباری و طبقه رویی ردیف اتاق‌هایی با ایوان در جلو آن‌ها تا پایین حیاط و در قسمت جنوب حیاط اتاق‌ها هم از شمال و هم جنوب به ایوان بازمی‌شدند. در انتهای جنوب شرقی از زیر ساختمان دالانی حیاط را به محوطه جنوبی وصل می‌کرد. تعداد اتاق‌های جدید ۱۴ و دارای در و پنجره‌های شکیل‌تر از اتاق‌های قدیمی‌تر بودند. محوطه بزرگی از زمین‌های جنوب قلعه محصور و درختکاری و به قلعه اضافه شد و دروازه‌ای غربی با خیابانی مشجر در جلو دروازه احداث گردید.

۱- روستای انار در مجاورت کمیجان



ابراهیم خان عاصم السلطنه

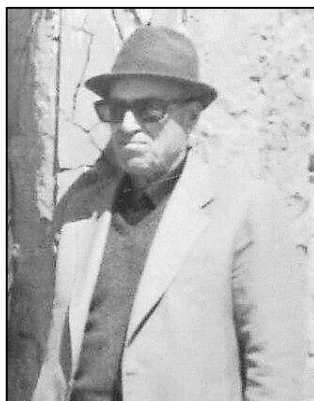


سمت چپ محمدخان میرنچ و سمت راست
پسر او ابراهیم خان عاصم السلطنه

پس از فوت عاصم السلطنه چون پسر بزرگش محل سکونت مستقل داشت، لذا قلعه بین دو پسر دیگر عاصم السلطنه تقسیم شد. وسط حیاط اندرونی دیوار کشیدند و قسمت جنوبی که شامل ۱۰ اتاق احداث شده در زمان عاصم السلطنه با باغ جدید می شد، به جعفرخان مرحوم رسید و اندرونی قدیمی و چهار اتاق احداث شده بعدی با نیمی از حیاط اندرونی و بیرونی و باغچه آن و البته باغ کلاهفرنگی به مرحوم سرهنگ رسید.



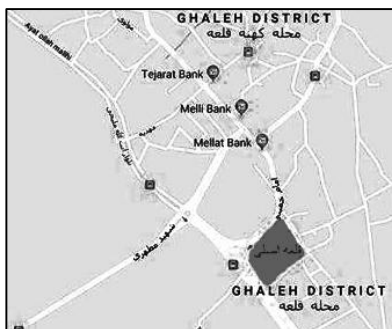
ابوالقاسم بهادری (سرهنگ)



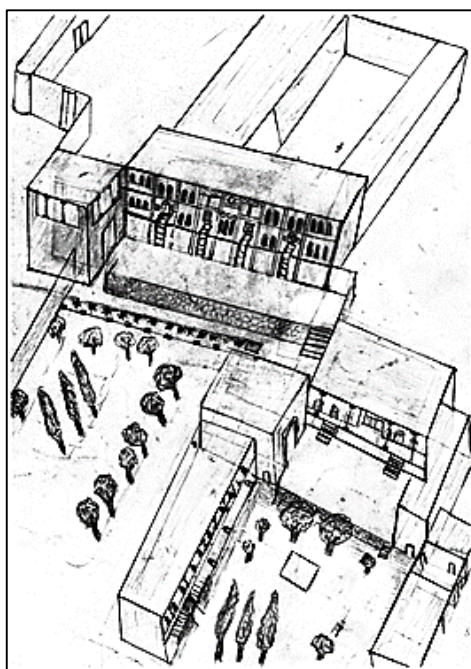
جعفرخان بهادری



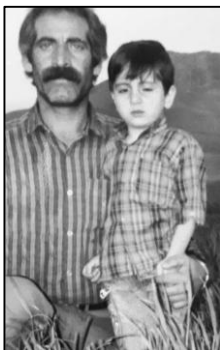
محل قلعه بر روی عکس گوگل



محل قلعه بر روی نقشه کمیجان



شمایی از قلعه



من و آتام ۲۵ ایل اۇنجه

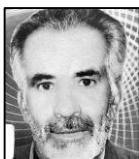
قلعه‌ی فرونریختنی (قلعه قاسم‌خان) بیخیلماز قالا (قاسم‌خان قالاسی) احسان قاسمخانی^۱

قورخوم نه‌دیر گۆزلریمی یومماقدان؟! باخار گۆزلریم آتادیر، آتا
یاشام چتین اولورسا اولسون، بیخیلماز دایاغیم آتادیر، آتا
۹ ایل کئچدی...

اشخاص منبع/ قاینلق شخص‌لر

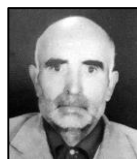
احمد قاسمخانی

یاش: ۸۱- ساواد: مکتبی
دوغوم یثری: فضل‌آباد
یاشاییش یثری: فضل‌آباد



میرزا علی اکبر قاسمخانی

یاش: ۸۹- ساواد: مکتبی
دوغوم یثری: فضل‌آباد
یاشاییش یثری: اراک



کوکب قاسمخانی

یاش: ۸۲- ساواد: ساوادسبز
دوغوم یثری: فضل‌آباد
یاشاییش یثری: فضل‌آباد



علی اصغر قاسمخانی

یاش: ۸۵- ساواد: ساوادسبز
دوغوم یثری: فضل‌آباد
یاشاییش یثری: فضل‌آباد



۱- احسان قاسمخانی در سال ۱۳۶۷ در شهر اراک دیده به جهان گشود. به دلیل علاقه وافر ایشان به میراث فرهنگی نیاکانشان و در رأس همه زبان مادریشان «ترکی»، از دوران کودکی علاقه وافر به ترکی‌آموزی داشته‌اند و این علاقه و پژوهش کماکان در حال افزونی است. والدین آقای قاسمخانی هر دو متولد روستای فضل‌آباد برچلو بوده و از طرف پدری متعلق به خاندان بزرگ قاسمخانی‌های این روستای زیبا هستند. ایشان همچنین از طرف مادر بزرگ مادری از نوادگان مرحوم شیخ رضا ضیغمی از شیوخ نامی شهر کمیجان محسوب می‌شوند. آقای قاسمخانی در رشته زمین‌شناسی تا مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه سراسری شیراز به تحصیلات خود ادامه داده‌اند و در کنار پژوهش‌های مرتبط به حیطه مطالعاتی خود اعم از اکتشافات معدنی و گوهرشناسی، در زمینه تورکولوژی و موسیقی فولک ترک زبان، در حال پژوهشگری و تألیف مقالات و کتبی چند هستند.

توجه: افرادی که برای تهیه این مطلب با آن‌ها مصاحبه شده است، جزو آخرین نسلی هستند که کودکی خود را در قلعه قاسم‌خان واقع در روستای فضل‌آباد منطقه برچلو گذرانده‌اند. فیلم کلیه اظهارات این اشخاص در اختیار نویسنده قرار دارد.

● مقدمه

بخش قابل توجهی از خاطرات کودکی نویسنده این مطلب در منزل پدر بزرگش که درست رو به روی قلعه اجدادی خاندان قاسم‌خانی در روستای فضل‌آباد بود، گذشته است. همین دلیل کافی بود که به سهم خود تلاشی برای نگاه‌داشتن خاطرات آن قلعه نموده و جنبه‌های گوناگون ساخت و زندگی در آن بنای تاریخی را بررسی کند. لذا در این مقاله کوشش شده است که ضمن پرداخت مختصر به علل ساخت و قدمت این قلعه، تا حدودی به بررسی شرایط فرهنگی حاکم بر زندگی افراد ساکن در قلعه نیز پرداخته شود.

● علت ساخت و قدمت قلعه



بقایای دیوار چینه‌ای قلعه قاسم‌خان با عمری نزدیک به ۳۰۰ سال
(تصویر از داخل باغ آقای احمد قاسم‌خانی تهیه شده است)

این قلعه را همسر قاسم‌خان بنا نموده است. آن گونه که گذشتگان ذکر نموده‌اند، نام ایشان «قوچان»^۱ خانم بوده است. ایشان زن بسیار مقتدری بوده است که در شرح مراحل ساخت قلعه چنین ذکر شده است که قوچان خانم بالای سر کارگران می‌ایستاد و بر تهیه گل

دیوار چینه‌ای نظارت می‌نمود. مشتی از گل برمی‌داشت و داخل آب می‌انداخت. اگر باز می‌شد به آن‌ها دستور می‌داد که بازهم گل را لگد کنید تا آماده شود. اگر باز نمی‌شد، می‌گفت حالا چینه را ادامه دهید.

۱- قوچان در زبان ترکی به معنای قهرمان و نیرومند است (فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی)

در یک سال قاسم خان به سفر حج می رود و تا از سفر برگردد، همسر ایشان قلعه را بنا می نماید. مدت زمان رفت و برگشت ایشان به مکه یک سال به طول می انجامد. شش ماه رفت و شش ماه برگشت. در این فرصت یک ساله خانم ایشان این قلعه را بنا می کند. در مورد قدمت قلعه سنی حدود ۳۰۰ سال ذکر می شود که این سن تقریبی با در نظر گرفتن میانگین مدت حیات افراد حاضر در شجره نامه خاندان قاسمخانی تخمین زده می شود.

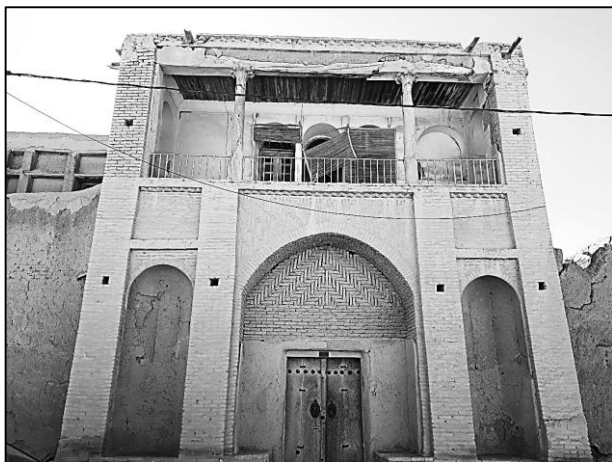
● ساختار قلعه

این قلعه که در زمینی به مساحت تقریبی ۲۰۰۰ متر مربع (۵۰ متر در ۴۰ متر) ساخته شده بوده است، متشکل از دو بخش حیات طویله و بخش نشیمن بوده است. در بخش نشیمن ساختمان هایی دو طبقه اعم از ساختمان های مسکونی، مهمان پذیر، اتاق صندوق خانه برای قرار دادن اجسام با ارزش و... بنا شده بوده اند. بر اساس سخنان مصاحبه شوندگان این قلعه از ابتدا ماهیتی مسکونی داشته که خاندان قاسمخانی را دور هم جمع نموده بوده است. مصاحبه شوندگان خاطره ای از مشاهده برج های دیده بانی در اطراف قلعه ندارند، اما به وجود چندین جان پناه و «مَزْغَل»^۱ در اطراف قلعه، خصوصاً پیرامون درب ورودی اشاره می کنند که به خوبی گویای مد نظر قرار دادن تمهیدات حفاظتی برای محافظت نمودن از جان ساکنین قلعه است.

آن گونه که شخص نویسنده از بقایای قلعه به خاطر دارد، ورودی قلعه سردری هلالی شکل با دو خواجه نشین داشت که بر روی آن بالکنی مشرف به کوچه با نرده ای چوبی قرار گرفته بود. اتاقی که به بالکن باز می شد و بنا بر اظهار نظر افراد مطلع اتاق مهمان خانه قلعه بوده است و ارباب و اشخاص مهم در هنگام حضور در قلعه در آنجا مورد پذیرایی قرار می گرفته اند، دارای چند در و پنجره چوبی آبی رنگ بود که به زیبایی هر چه تمام در ساختار آن شیشه های رنگین به کار رفته بود و منظره ای دلربا به ورودی قلعه می داد.

از درب چوبی قلعه که از جنس چوب گردو و مزین به کوبه های مردانه و زنانه بود وارد دالانی می شدیم که کف این دالان کاملاً با قلوه سنگ سنگ فرش شده بود. درواقع اتاق پذیرایی قلعه بر روی این دالان قرار داشت. این دالان افراد را به حیاط طویله و بخش نشیمن قلعه هدایت می نموده است.

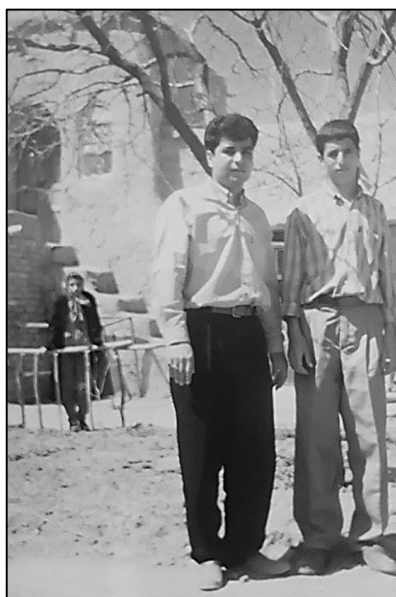
۱- سوراخ که از آنجا تیر گشاد دهند دشمن را بی اینکه دشمن تواند دید. (دهخدا).



یکی از قلعه‌های روستای اسفندان که ورودی آن شباهت زیادی به ورودی قلعه قاسم‌خان دارد.



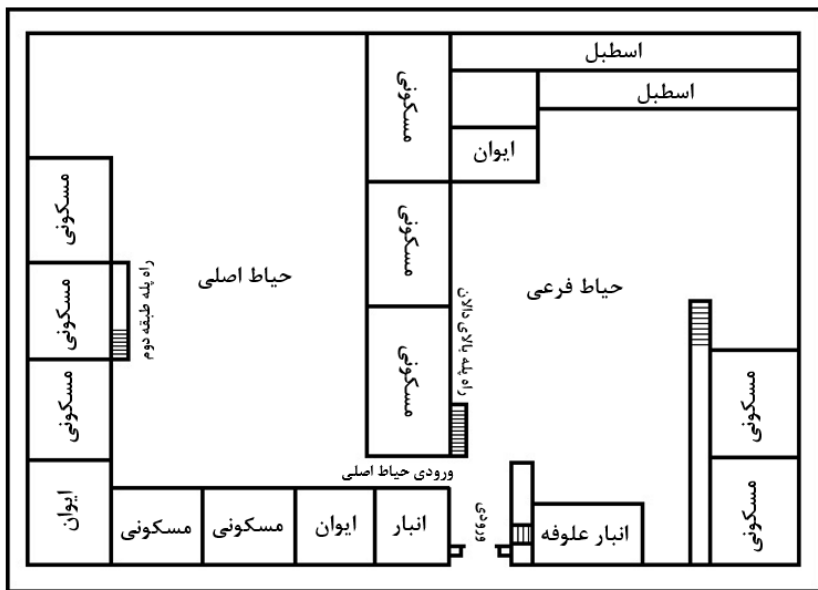
▲ قطعه‌ای از درب چوبی قلعه



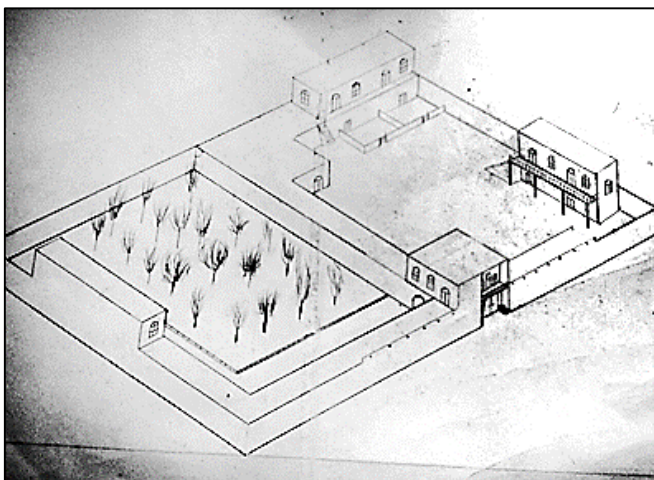
▲ شکل ۳- ساختمانی که در سمت چپ تصویر ملاحظه می‌گردد، اتاق میهمان‌پذیر قلعه است که بر روی دالان ورودی قلعه قرار داشت و متأسفانه تخریب شد.
افراد حاضر در مقابل تصویر به ترتیب از راست به چپ: احمد و روح‌الله قاسم‌خانی (تصویر از داخل حیاط منزل مسکونی آقای عباس قاسم‌خانی تهیه شده است).



بستر سنگفرش شده مشابه دالان ورودی قلعه قاسم خان
(تصویر برگرفته از حیاط قلعه عابدین خان در کمیجان)



پلان (پشت بام‌ها) قلعه قاسم خان
(طراح: جواد قاسم‌خانی)



نقشه سه بعدی تقریبی از قلعه قاسم خان
(طراح: جواد قاسمخانی)

● علت واگذاری املاک قاسم خان به ارباب چه بوده است؟

قاسم خان در روستای فضل آباد دارای ۵۴ شعیر^۱ ملک بوده است. بعد از مدتی از ساخت قلعه او با اربابان منطقه ای دچار مشکل می شود و اربابان زمین های قلعه را طلب می کنند. او وقتی که می بیند نگهداشتن املاکش ممکن است منجر به ریخته شدن خون افراد زیادی شود، تصمیم می گیرد که به تهران بروند و املاک خود را به ارباب آن زمان بفروشد. آن گونه که پیشینیان تعریف نموده اند، دو پسر قاسم خان به همراه فرد دیگری از روستای مجاور یعنی سقاوور برای فروش ملک خود به تهران عازم می شوند. بعد از فروش املاک در مسیر بازگشت این افراد توسط افراد ناشناسی کشته می شوند. مشخص نیست که آن ها توسط راهن ها کشته می شوند و یا اینکه خود ارباب بعد از معامله افرادی را گسیل می کند که آن ها را بکشند و پولی که بابت خرید املاک به آن ها پرداخته بود را از چنگشان درآورد.

۱ - هر شعیر برابر با یک شانزدهم دانگ است (فرهنگ عمید). کل زمین های روستای فضل آباد ۹۶ شعیر است. بنابراین ۵۴ شعیر معادل است با ۳/۳۷۵ دانگ از ۶ دانگ زمین های این روستا. در روستای فضل آباد هر شعیر حدوداً معادل ۵ هکتار زمین دیم است که به عبارتی ۵۴ شعیر با ۲۷۰ هکتار زمین معادل می باشد.

با توجه به این که در شجره‌نامه خاندان قاسم‌خانی ردی از اولاد این دو نفر موجود نیست، به احتمال فراوان این افراد در زمان کشته شدن ازدواج نکرده بودند و یا اینکه اولادی نداشته‌اند. یکی از این دو پسر کشته شده «رحیم‌خان» نام داشته است اما از نام پسر دیگر اطلاعاتی در دست نیست. قاسم‌خان دو فرزند دیگر به نام‌های «یولچوخان» و «آقاخان» داشته است که نسل آینده قاسم‌خانی‌ها از این دو پسر هستند.

یکی از فرزندان آقاخان که درواقع نوه قاسم‌خان به شمار می‌رفته است، قاسم نام داشته که فرزندی نداشته است. پس از مرگ او برادرش نبی‌خان با پول ایشان محل احداث مسجد جامع روستای فضل‌آباد را خریداری می‌کند. از نوادگان خاندان قاسم‌خان «محمدحسن بگ» به مدت ۵۰ سال کدخدای روستای فضل‌آباد بوده است و پس از او فرزندش «علیجان بگ» به مدت ۱۰ سال در روستاهایی چون اکبرآباد نایب خوانین منطقه بوده است.

● شرایط فرهنگی حاکم بر قلعه

به دلیل این که املاک قاسم‌خان زیاد بوده است، وی و پسرانش با القاب خان و بگ شناخته می‌شده‌اند. همچنین همسران خوانین ساکن در قلعه و فرزندان آن‌ها نیز همگی با پسوند خانم خطاب می‌شده‌اند. به عنوان مثال همسر حاج قاسم‌خان «قوچان خانم»، همسر یولچوخان و آقاخان «خانم ناز»، همسر کوچک‌خان «نوش‌آفرین خانم»، همسر نبی‌خان «ممتاز خانم»، همسر هادی‌خان «عاصفه سلطان خانم» و همسر علی بگ «طوطی خانم» بوده است.

یکی از رسوم رایج در قلعه این بوده است که وقتی بزرگی فردی را با یک لقب یا عنوان خاصی یاد می‌نموده‌است، مابقی افراد نیز ایشان را همان گونه خطاب می‌نموده‌اند. به عنوان مثال «فاطمه سلطان خانم» همسر «محمدحسن بگ» فرزند بزرگش «علیجان بگ» را آموخته بوده است که «عاصفه سلطان خانم» همسر «هادی‌خان» را با لقب «آباجی» خطاب کند. در ادامه همه فرزندان قلعه ایشان را «آباجی» خطاب می‌نموده‌اند. یا به دلیل این که «علیجان بگ» زن عموی خود «رقیه خانم» را «زن داداش» خطاب نموده بود همه کودکان به او «زن داداش» می‌گفته‌اند.

در زمان کودکی افراد مصاحبه‌شونده یعنی حدوداً ۷۰ - ۸۰ سال قبل، نوادگان یکی از فرزندان قاسم‌خان یعنی پسرش یولچوخان ساکنین قلعه بوده‌اند. این افراد عبارت‌اند از خانواده هادی‌خان، کربلایی ذوالفقار فرزند محمود، محمدحسن بگ و محمدرحیم فرزندان کوچک‌خان.

اهالی قلعه به‌طور کلی اعتقاد قوی به باورهای دینی داشته‌اند. به‌طوری‌که زنان ساکن قلعه به هنگام خروج از قلعه مثلاً برای زیارت امام‌زاده واقع در روستای «امام درویشان» به‌صورت خود روبنده می‌زده‌اند. در بین خاندان قاسم‌خان چنین باوری وجود داشته است که فرزندان «یولچوخان» اوجاق^۱ هستند. به عبارتی به دلیل متدین بودن خاندان یولچوخان اعتقاد بر این بوده است که اگر آن‌ها برای دیگران دعا کنند حتماً مستجاب می‌شود.

● احترام به مزار درگذشتگان از گذشته تا به حال

در زمان کودکی که به فضل‌آباد می‌رفتم، یکی از مکان‌هایی که از سر کنجکاوی حتماً به آن سر می‌زدم، آرامستان روستا بود. نمی‌دانم به چه دلیل اما خواندن نوشته‌های سنگ‌های مزار و دیدن علائم حجاری‌شده بر روی آن‌ها بسیار برایم جذابیت داشت و هرچه سنگ‌ها قدیمی‌تر و ناخواناتر بود این جذابیت برایم دوچندان می‌شد. در حوالی محل دفن پدربزرگم «محمد رحیم قاسم‌خانی» و پدربزرگ مادرم «محمد حسن بگ» (شکل ۷)، همواره سنگ سفید مزار «یولچوخان» و «کوچک‌خان» که به ترتیب پدربزرگ پدرم و پدربزرگ پدربزرگم بودند را می‌دیدم و نوشته‌های روی آن را می‌خواندم. حدوداً چهار سال پیش بود که بعد از چند سالی تصمیم گرفتم به این آرامستان رفته و از مزار نیاکانم عکسی تهیه کنم. چراکه حدس می‌زدم ممکن است شرایط جوری رقم بخورد که روزی اثری از آن‌ها نباشد! در کمال ناامیدی و ناراحتی وقتی به آرامستان رسیدم، دیدم باید زودتر از این‌ها می‌جنبیدم. چراکه نه از مزار «یولچو خان» خبری بود و نه از مزار «کوچک خان». وقتی که علت را جویا شدم فهمیدم در کمتر از ده سال پیش به علت بارش سنگین برف در روستا، لودر به منظور باز کردن مسیر عبور و مرور اهالی چنان برف‌روبی نموده است که بسیاری از سنگ‌های مزار آرامستان قدیمی روستای فضل‌آباد من جمله دو قبر اشاره‌شده را با خود کنده و برده است.

اما مگر اهمیت چند سنگ‌قبر در چیست که نویسنده این متن را از نبود آن‌ها ناراحت می‌کند؟ اهمیت آن در این است که یک سنگ‌قبر تنها معرفی‌نامه فرد متوفی نیست! سنگ‌های قبر چون صفحات یک کتاب ارزشمند تاریخی هستند که اطلاعات بسیار ارزشمندی از دوران گذشته را برای محققین هر دوران فراهم می‌آورند. از روی سنگ‌قبر می‌توان به فرهنگ و آداب و رسوم تدفین مردگان، خط رایج در دوره دفن متوفی، شیوه رایج نام‌گذاری و به عبارتی فرهنگ انتخاب نام برای فرزندان در زمان تولد فرد فوت شده،

۱- اوجاق واژه‌ای ترکی است که معانی متعددی دارد. یکی از معانی این واژه زیارتگاه و محل تبرک است که در این مورد این معنا مدنظر است (فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی).

تاریخچه یک منطقه و... پی برد.

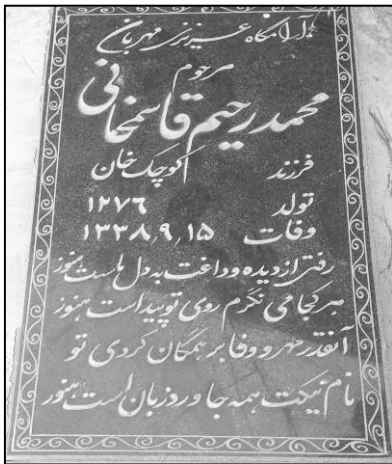
سنگ قبر «یولچوخان» و «کوچک خان» بخشی از شناسنامه روستای فضل آباد، منطقه برچلو و در دیدگاهی وسیع تر ایران بود که در سایه بی اطلاعی از بین رفت. نه تنها سنگ مزار این دو فرد که سنگ مزار افراد بسیار زیادی در آرامستان روستای فضل آباد گاهی برای برفروبی و بعضاً به نام توسعه و زیباسازی نابود شد. در ادامه اظهار نظر دو تن از مصاحبه شوندگان در مورد اهمیت دادن گذشتگان به آرامستان ها و سنگ های مزار را می خوانیم.

آقای احمد قاسمخانی می گوید:

سنگ مزار قاسم خان، یولچوخان و کوچک خان دقیقاً در کنار یکدیگر و در حاشیه آرامستان روستا قرار داشت و بر روی هر سه سنگ قبر، تاریخ وفات به هجری قمری نوشته شده بود. یکی از کارهایی که هر ساله در مورد قبور قاسم خان، یولچوخان و کوچک خان انجام می دادیم، این بود که آسیب های وارده به قبور آن ها را برطرف کنیم. آسیب هایی که ممکن بود بر اثر عبور حیوانات اهلی مثل گوسفندان بر آن ها وارد شده باشد.

خانم کوکب قاسمخانی نیز چنین می گوید:

مزار «طوطی خانم» همسر «علی بگ» در خرمن حاج حسن آقا بود. هنگام برداشت خرمن که گندم ها روی قبر را می پوشاندند، سنگ قبر را به کناری می گذاشتند و بعد از اتمام کار مجدداً سنگ را در جای خود قرار می دانند که مبادا قبر گم شود.



شکل ۷ - سمت راست مزار پدربزرگ مادرم «محمدحسن بگ» و سمت چپ مزار پدربزرگ «محمدرحیم قاسمخانی» در آرامستان روستای فضل آباد



شکل ۸ - تصویر بخشی از آرامستان روستای فضل‌آباد که در گذشته مملو از سنگ‌های قبر قدیمی بود ولی امروز اثری از هیچ‌یک از آن‌ها وجود ندارد!

سرنوشت قلعه قاسم‌خان

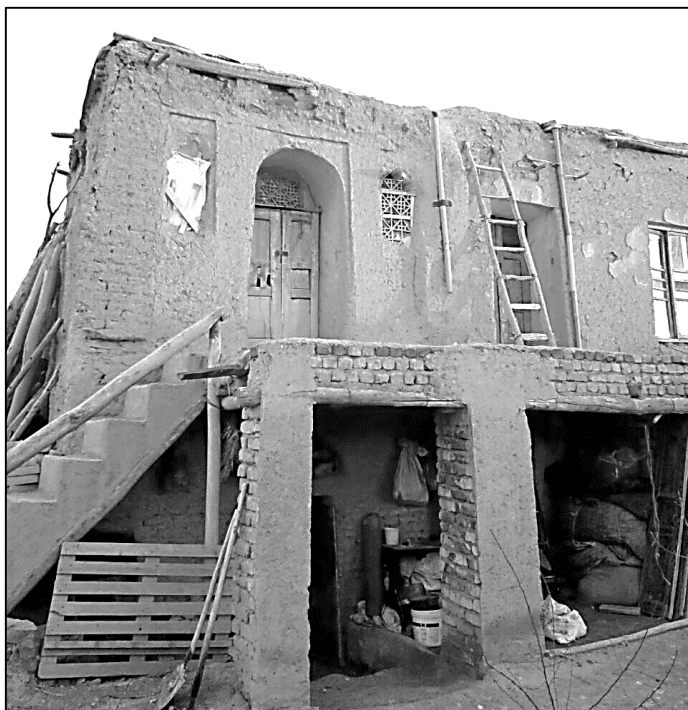
بدون تردید از زمان احداث قلعه تا روزگار برپایی آن تغییرات زیادی در داخل آن انجام‌شده است و ممکن است بخش‌هایی از آن تخریب و بخش‌هایی به آن اضافه شده باشد. به عنوان یک مثال می‌توان به خطاطی به‌یادگارمانده بر روی سقف چوبی منزل هادی‌خان اشاره نمود که بر روی آن سال ۱۳۳۳ هجری قمری معادل با بیست و ششم مهر ۱۲۹۴ یعنی حدود ۱۰۳ سال پیش از نگارش این مقاله، حک شده است. این تاریخ چه زمان ساخت این بنا و چه تاریخ تغییر مجدد سقف بنا را نشان دهد، به خوبی بیانگر زمانی به مراتب جدیدتر از زمان ساخت قلعه است (شکل ۹).



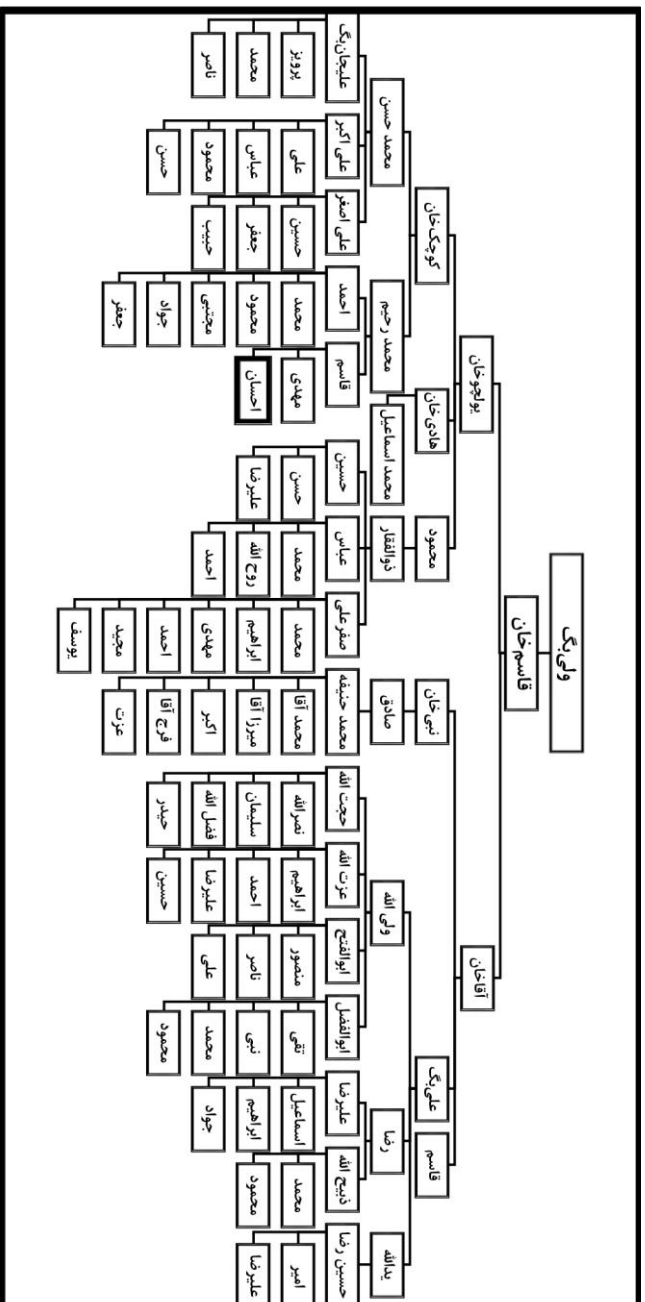
شکل ۹ - خطاطی موجود بر روی سقف چوبی منزل هادی‌خان واقع در قلعه خاندان قاسم‌خان. بر روی این قطعه از چوب چنین نوشته شده است: یوم سه شنبه نهم ذی الحجه الحرام، بیست و ششم پاهیز ۱۳۳۳ مطابق با توشقان ثیل^۱

۱- تا قبل از دوران پهلوی اول، نام‌گذاری سال‌ها بر اساس حیوانات و به زبان ترکی بود. توشقان ثیل به معنای دووشان ایل یا سال خرگوش است.

تا پایان مرگ «محمدحسن بگ» در سال ۱۳۵۱ ایشان در قلعه ساکن بوده‌اند. پس از آن یکی از ورثه به نام آقای «عباس قاسمخانی» سهم الارث فرزندان ایشان را از آن‌ها خریداری می‌کند و به‌تنهایی مالک بخش عمده محوطه قلعه می‌شود. خانواده ایشان هم‌اکنون نیز ساکن محوطه قلعه قدیمی هستند. تا دوره نوجوانی من یعنی حدود ۱۵ سال پیش هنوز دروازه اصلی قلعه و اتاق مهمانخانه روی دالان آن پابرجا بود که به دلایل گوناگون همگی تخریب شدند. امروز تنها نام محله «قلعه» در این روستا به یادگار مانده است و شاید حتی چون دوران کودکی‌ام که به اهالی این منطقه «قله‌لی‌لر» یا «قلعه‌ای‌ها» گفته می‌شد، این عنوان هم کاربرد خود را از دست داده باشد. متأسفانه باید گفت قلعه‌ای با حدود ۳۰۰ سال قدمت و با قابلیت ثبت در فهرست آثار ملی ایران، به دلایل گوناگون دیگر وجود خارجی ندارد. در چنین شرایطی وظیفه افرادی که به نوعی ارتباطی با ساختمان و فرهنگ حاکم بر این قلعه ارزشمند داشته‌اند، زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن و مدون کردن اطلاعات بیشتر در این زمینه است.



شکل ۱۰ - تنها قسمت قدیمی باقی‌مانده از قلعه قاسم‌خان





۱۰۲- جی سائیپن ضمیمہ سی

۸- جی ضمیمہ

بورچالی آتاسوؤز لری و دئیملریندن

تنظیم: علیرضا صرافی

توپلایانلار: مہین جاوید راد، یوسف عبدالحسینی، غلامرضا کمیجانی
و احسان قاسمخانی

ضرب المثلها و اصطلاحات برچلو

تنظیم: علیرضا صرافی

گردآورندگان: مہین جاوید راد، یوسف عبدالحسینی، غلامرضا کمیجانی
و احسان قاسمخانی



مقدمه

علیرضا صرافى

پس از فرخوان مقاله برای ویژه‌نامه برچلو، چهار تن از فرهیختگان کمیجان و میلajرد: سرکار خانم مهین جاوید راد و آقایان یوسف عبدالحسینی، غلامرضا کمیجانی و احسان قاسمخانی (که ایشان نیز عمده مطالب جمع‌آوری شده را از زبان مادرشان خانم مریم قاسمخانی شنیده و ضبط نموده‌اند) تحت‌عنوان ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات تعداد ۹۷۵ مورد را گردآوری نموده و به دفتر موسسه اثل‌بیلیمی ارسال کرده بودند. پس از تجمیع و بازبینی کلی ملاحظه گردید که برخی از آن‌ها تکراری بوده و تعداد اندکی نیز اصولاً در مقوله ضرب‌المثل یا اصطلاح جای نمی‌گیرند و ماهیتی چون نفرین یا دعا و سوگند و تعارفات روزمره دارند. لذا برای یک‌دستی و اجتناب از تکرار مکررات جمعا ۸۴ عدد یعنی در حدود ۸٪ آن‌ها حذف شده، باقیمانده به شرح جدول زیر در یک فایل واحد گرد آمدند.

آمار ویرایش ضرب‌المثلها و اصطلاحات			
گردآورنده	تعداد اولیه	حذفی‌ها	تعداد نهایی
جاوید راد	۹۶	۹	۸۷
قاسمخانی	۳۰۵	۲۰	۲۸۵
عبدالحسینی	۳۴۳	۳۱	۳۱۲
کمیجانی	۲۳۱	۲۴	۲۰۸
جمع	۹۷۵	۸۴	۸۸۲

با توجه به اینکه برای مراجعه‌کنندگان استفاده از یک فایل بزرگ و مرتب‌شده مفیدتر است، لذا کلیه این ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات بر اساس حروف الفبا مرتب شده و در پایان

توضیحات هر یک، نام گردآورنده داخل پارانز آورده شد. در واقع این فایل به صورت مجازی به صورت یک کار مشترک گروهی درآمده است.

ضمناً لازم است توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب نمایم:

۱- در پاورقی برخی توضیحات اضافه شده که عموماً توسط خود گردآورندگان نوشته شده‌اند و لذا از ذکر مجدد نام آنها در پاورقی خودداری گشته، اما مواردی نیز بودند که توسط هیئت تحریریه اضافه شده‌اند. در چنین مواردی در انتهای توضیح نام هیئت تحریریه به اختصار به صورت (ت. ه) و یا (T. H) نوشته شده است.

۲- برخی از ضرب‌المثل‌ها دارای یک یا چند واریانت بودند، این موارد نیز:

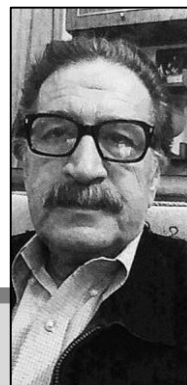
الف- یا در ادامه اولین واریانت (از نظر ترتیبی) اضافه شده‌اند که این موارد با قید (باشقا واریانت) مشخص گردیده‌اند.

ب- و یا به مورد نظیر در صفحات بعد ارجاع داده شده‌اند. که با عبارات: (هم ده باخ:) و (و باخ:) مشخص شده‌اند.

بورچالی آقاسۆزلری و دئیملریندن

توپلایانلار: یوسف عبدالحسینی، مهین جاوید راد،

غلامرضا کميجانی و احسان قاسمخانی



آت آلاموش اوخوون باغلی

تلسیک بیر ایشی سونوجا چاتدیران بیر آداما دئییلیر، فا: اسب را نخریده آخورش را می‌بندد. کنایه از شروع یک کار بدون تدارک دیدن مقدمات آن. (ا. قاسمخانی)
باشقا واریانت: آت آلاموش اوخور سالورای؟ فا. کنایه از انجام کاری بدون فراهم نمودن مقدمات آن. (غ. کمیجانی)

آت قیلغین ایه‌سی بیلر، اوشاق دیلینی آناسی

فا. قلق اسب را صاحبش می‌داند. زبان کودک را مادرش. (ی. عبدالحسینی)

آت کیمینی؟ مینینی، دون کیمینی؟ گیرنی

فا. اسب مال کسی است که سوارشه، کت مال کسی است که آن را پوشیده. هر دارایی متعلق به کسی است که از آن استفاده می‌کند. (غ. کمیجانی)

آت یئرینه اشک باغلاماق

دگرسیز و اوجوز بیر شئی، دگرلی بیر شئین یئرینه اوتوردماق. مثلاً آروادی اولن بیر کیشی قاباکی آروادیندان سونرا هر باخیمدان آشاغی سویه‌لی بیر آرواد آلسا، اونا بئله دئییلیر، فا: به‌جای اسب الاغ بستن. کنایه از چیز خوب را با چیز بد جایگزین نمودن. (ا. قاسمخانی)

آتادان قالان سئیزان اوغلان گؤزونه ارگی گلر

فا. کنایه از قدر داشته‌ها و میراث خود را ندانستن. (غ. کمیجانی)

آتار - آتماز دانوشماق

یئرسیز و دوشونجه‌سیز دانیشماق {بو یاشدا بیر کیشیه آتار - آتماز دانوشماق بؤیوک عیب سایولار}، فا: نابجا سخن گفتن، بدون تفکر حرف زدن. (ا. قاسمخانی)

آتی آپاروردولار نال وورالار، قارونچا دا قیچچین قووزاددی

فا. اسب را می‌بردند نعل بزند، مورچه هم پاشو بلند کرده بود. (ی. عبدالحسینی)

آتی آت یانونا باغلاسی یا خویون گؤتورر یا خاصیتین

فا. تأثیر انسان‌ها بر یکدیگر. (غ. کمیجانی)

آئی ساتوب، کوششک آلوب

دگرسیز و اوجوز بیر شئی، دگرلی بیر شئیین یئرینه اوتوردماق. مثلاً آروادی اؤلن بیر کیشی قاباکی آروادیندان سونرا هر باخیمدان آشاغی سویه‌لی بیر آرواد آلسا، اونا بئله دئییلیر، فا: اسب را فروخته به‌جایش استر خریدم. جنس خوب را داده و جنس بد را گرفته. به این مفهوم که کلاه سرش رفته. (ا. قاسمخانی)

آئی نعل‌لیننه آششک ده قنچچین قووزادار

فا: کنایه از دخالت و ابراز وجود فردی در کاری که به او ربطی ندارد. (غ. کمیحانی)

آج آدامی ایمانی اولماز

فا: آدم گرسنه دین و ایمان ندارد. (ی. عبدالحسینی)

آج تویوق دیشده^۱ داری گور

فا: شتر در خواب بیند پنبه‌دانه، گهی لپ‌لپ خورد گه دانه‌دانه. (ا. قاسمخانی)

آج یات آجار یات

فا: گرسنه بخواب اما تندرست و پرتوان بخواب. (ا. قاسمخانی)

آججی دور و واجودو، گوزدن دوشن باجودو

فا: خواهر تلخ است و غیرقابل تحمل. (ی. عبدالحسینی)

آجوننان ملر - ملر چکی

فا: از زور گرسنگی مثل گوسفند بع بع می‌کند. (ی. عبدالحسینی)

آجی ایشلتمه، توخی تریتمه!

فا: کنایه از بی‌موقع کار کشیدن از یک شخص. (غ. کمیحانی)

آچوق اوزه (آچوق قاپییا) گلیلر، آچوق سوفرایا یوخ!

فا: به روی باز و در باز می‌آیند، نه سفره‌باز! (ی. عبدالحسینی)

آخسور - آخسور چکمک

دالبالدال آسقیرماق {دی‌یی منه بیر قولئیلیک سویوخ ووروب آخسور - آخسور چکیرم}، فا: عطسه‌های متوالی کردن. (ا. قاسمخانی)

آخسیا - آخسیا گندمک

گندرن آفاقلاری چکمک {قونشوموز اوغلونا اورگیم یانی، یول گندنه آیخلرینی چکی}، فا: لنگان لنگان راه رفتن. (ا. قاسمخانی)

آد چاغاردماق

فا: به شهرت رسیدن. (ی. عبدالحسینی)

آدام اوشاغی ایت اولسون، اووی کوچوک اوغلی اولماسون

اؤین کوچوک اوغلونون زحمت لرینین چوخ اولماغینا اشاره ائدیر، فا: اشاره به زحمت های فرزند کوچک خانواده دارد. (ا. قاسمخانی)

آدام ایچینه چیخمک

فا: با غیر معاشرت کردن. (ا. قاسمخانی)

آدام قشنگ آروادیی قور... اغی اولا، پیس آروادیی ارئ اولمیا

فا: کنایه از این که سختی کشیدن توأم با شیرینی در انجام کاری بهتر از وقت گذاشتن بر روی کاری است که علاقهای به آن نداری. (غ. کمیجانی)

آدام وار کئ آداملاریی نقششی دئ / آدام وار کئ حئیوان اوننان یاخچودئ / آدام

وار کئ دینرننه جان سئیلر^۱ / آدام دا وار دیننیرمه سئ یاخچودئ^۲

فا: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد، (غ. کمیجانی)

آدامیی آلا قارغادان آلاجگی اولسون

فا: آدم کج حساب یک روز بالاخره به درد می خورد. (غ. کمیجانی)

آرا کوک اولماق

رابطه نین یاخشی اولماغینا اشاره ائدیر {آتامیینان آرام چوخ کوکدئ}، فا: صمیمیت یک رابطه را بیان می کند. (ا. قاسمخانی)

۱- سئیلر: سؤیلر (ت. ه)

۲- گؤرونور بورادا عاشیق عباس توفارقانلییا منسوب اوستادنامه نین بیر بندی ضرب المثل اولاراق خلق ایچینده سؤیلنیر. عاشیق عباسین بو اوستادنامه سینده دئییلیر:

آدام وار کی آداملارین ناخشی دی
آدام وار کی ائششک اوندان یاخشیدی
آدام وار کی دیندیرمه سن یاخشیدی
دیندیرنده هئج انسانی بگنمز. (ت. ه)

آرادان چیخماق

قاچماق {گۆردوم قالسام چوخا باخار یاواش آرادان چیخدیم}؛ {دایوم اوغلانلاری دا یاخچی آرادان چیمه دلیر}، فا: ۱- به چاک زدن، فرار کردن، رشد کردن؛ ۲- از آب درآمدن. (ا. قاسمخانی)

آرادان چیخن چوبان آروادی^۱

هرکه جاخالی کرد زن چوپونه. (ی. عبدالحسینی)

آراموز قاتوشدی

قطع رابطه کردیم، رفاقتمان به هم خورد. (ا. قاسمخانی)

آریا اکن، بوغدا درمز

فا. کسی که جو کاشته، گندم درو نمی کند (معادل از مکافات عمل غافل مشو، گندم از گندم بروید، جو ز جو). (ی. عبدالحسینی)

آریا اونئ

آدامین اورگینه یاپیشمایان و سویوق طبعلی بیر شخص {قارداشوم اوغلی ائله دی آریا اونئ}، فا: آرد جو. کنایه از انسان های تو دل نرو و نجسب. (ا. قاسمخانی)

آریانی یوخاسی کنئی دولدورار، بوغدانی یوخاسی سققل یوننورار؟

فا. یعنی اگر جو را تنک بکاریم شاخه می زند و سنبل زیادی تولید می کند و کندو (کنئی) را پر می کند. پس تنک کاری جو خوب است. ولی اگر گندم را تنک بکاریم خوب نیست و کشاورز را بدبخت می کند و از ناراحتی باید ریش خود را بکند. (غ. کمیجانی)

آرخا اولماق

بیرینه دایاق اولماق {قارداش گرک قارداشا آرخا اولسون}، فا: پشتیبانی کردن. (ا. قاسمخانی)

آرخایا اولماق

{بو کوئینگ دار اولوب دا آرخما اولمی}، فا: سایز بودن، اندازه بودن یک لباس. (ا. قاسمخانی)

آرخایا گیرمک

{جاکتییی گیر آرخایا هاوا سویوق اولوب}، فا: به تن کردن. (ا. قاسمخانی)

۱- شیوه ای برای زور آزمایی و بدین ترتیب بود که در دوران کودکی هنگامی که چند نفر کنار هم نشسته بودند، گاهی تازه واردی تلاش می کرد با توسل به زور در میان آنها برای خود جا باز کند که با مقاومت روبرو می شد. در این هنگام یکی فریاد می زد: آرادان چیخن چوبان آروادی! با شنیدن این اخطار مقاومت شدیدتر می شد و شور بازی بیشتر و شیرین تر.

آردی گلمز

فا: بی پایان است، تمام نمی شود، تھش در نماید. (ی. عبدالحسینی)

آرواددور و موراددور، جانوم دیلیم آرواددور

فا: آنکہ مراد است، جان من، قلب من، زن من است. کنایہ از این است کہ مردان وقتی ازدواج می کنند زنانشان را بیشتر از خواهرانشان دوست می دارند. (ی. عبدالحسینی)

آزی، همیشه یی

فا: کم بخور، همیشه بخور. (ی. عبدالحسینی)

آسولی قالماق

بلا تکلیف ماندن. (ی. عبدالحسینی)

آششاغودا اوتورمی، یوخارودا یثری یوخ

اؤز یئتگیندن و وارلیغیندان داها یوخاری اجتماعی رتبه لری ایستہ یین و کیملیگینی دوزگون تانیمیان بیر انسانا دئییلیر، فا: در مورد کسی به کار می رود که جایگاه اجتماعی خود را درک نمی کند. (ا. قاسمخانی)

آششوگون اوغوللویوب

فا: قاپشو دزدیده. (غ. کمیجانی)

آغا کی قولسور اولماز، قول کی خطاسوز اولماز، آغا دا کرم سوز اولماز

فا: نشانه ظرافت و باهوشی نوکر در گرفتن عفو از ارباب. (غ. کمیجانی)

آغاج بار گتیردیک جئک باش اگر

فا: درختی که بارش بیشتر باشد بیشتر خم می شود. (ی. عبدالحسینی)

آغاجیی قورتی اوزون نن اولار

فا: کرم از خود درخته. (ا. قاسمخانی)

آغریمایان باشا سققیز سالمازلار

فا: سری که درد نمی کند، سقز نمی چسبانند (معادل سری که درد نمی کند دستمال نمی بندد). (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: ساغ باشا ساققیز یاپوشدورمازلار

آغزیا مالوک اول!

فا: مواظب حرف زدنت باش، صاحب و مالک زبان خودت باش، حرف دھنتو بفہم! (ی. عبدالحسینی)

آغزی اندازہ سی تیکہ گوئی

فا: لقمہ بہ اندازہ برداشتن. (م. جاوید راد)

آغزئ دیبین نن چیخنی دیمک

سایغی سیزلیغین و سوؤگوش وئرمگین ان شدتلی درجہ سی {اوغلان ہنچ بؤیوک - کوچوک آینامی! آغزئ دیبین نن گلئی منی دیدئ!}، فا: ہرچہ از دھان برمی آید گفتن. (ا. قاسمخانی)

آغلامیانا امجک یوخ

حقنی ایستہمین حقینہ چاتماز، فا: تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟. (ا. قاسمخانی)

آغلیانی بیر دردئ وار، گولینی مین دردئ

بیرینین ظاہرینہ باخاندا بیلینمز گوئلونده نہ کئچیر، فا: خندہ تلخ من از گریہ غم انگیزتر است. (ا. قاسمخانی)

آغوزونا قوووت آلوب

فا: قاوت تو دھانش گرفتہ. (ی. عبدالحسینی)

آفتافا گ.. ئ گؤرمز، گؤرنده قور و قور ائلر

فا: کنایہ از انسان ندیددید. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: آفتافا گؤرمی ین گ..ت، گؤرنده قور و قور ائلر، فا: کنایہ از انسان های ندیددید. (ا. قاسمخانی)

آل - وئر ایککی اووی آبادانلوغی دئ

فا: بدہ بستان باعث آبادانی دو خانہ می شود. (غ. کمیجانی)

آل قاپینا، سات قاپینا

تانیشلار و قوہوملار ایله آل - وئر ائلہمک داھا یئی دیر، فا: ترجیح دادوستد با دوست و ہمسایہ. (ا. قاسمخانی)

آل قلیجی باتمانون، کسمه سه ده سیندیریر

فا. باید حد بالای کاری را در نظر گرفت تا کمتر از آن یقیناً نصیب آدم شود. (غ. کمیجانی)

آلان بیزاردو، آلمیان انتظار

فا. آنکه گرفته بیزار است، آنکه نگرفته در انتظار (کسی که ازدواج کرده زیر بار مسئولیت از بس به او فشار آمده، از ازدواج بیزار شده، آن کسی که هنوز ازدواج نکرده، به دلیل بی تجربگی در انتظار ازدواج است. (ی. عبدالحسینی)

آلاه اوقاتی وئرسین

ایش گوژن آداما یورولمیاسیز دئمک کیمین ایشلنیر، فا: عبارتی است که به فرد در حال انجام کار به عنوان عرض خسته نباشید گفته می شود. (ا. قاسمخانی)

آللی اوجا، بختی اوجا

فا. هرکسی پیشانی بلندی دارد بخت بلندی دارد. (غ. کمیجانی)

آللی آچوقدو

فا. پیشانی اش باز است، خوش شانس است (مترادف پیشانی بلند است). (ی. عبدالحسینی)

آناسونا باخ قیزین آل، قیراغونا باخ بئزین آل

فا. هنگام خرید پارچه حاشیه آن را بررسی کن تا از میزان مرغوبیت آن مطلع شوی و هنگام انتخاب همسر در احوالات مادر عروس تحقیق کن. (ی. عبدالحسینی)
هم ده باخ: ننه سینه باخ قئزین آل قئراغونا باخ بئزین آل

آی آیدان چئخیب قورباغه لر چایدان چئخیب

فا. وقتی که کسی بعد از مدت ها غایب بودن دیده می شود می گویند. (م. جاوید راد)

آیری یی ییللر، با هم س... ییلر

فا. کنایه از آدم هایی که در ظاهر باهم نیستند اما در باطن باهم هستند. (غ. کمیجانی)

آششگیم اؤلمه، توربائی تیکرم

فا. نوشدارو بعد از مرگ سهراب. (غ. کمیجانی)

آششگی اؤلمگی آرپادان اولسون

فا. این را وقتی که بخواهند کسی را از کاری منع کنند می گویند یعنی جو هیچ وقت الاغ را نمی کشد. (غ. کمیجانی)

آششگی داش... نان تانومازلار

فا. آدم را از کارش می شناسند نه از قیافه اش. (غ. کمیجانی)

آلینن سو دامجوللاماز

فا. آب از دستش نمی چکد (بسیار خسیس است). (ی. عبدالحسینی)

آنقیر- آنقیر چکمک

انشنگین ممتد سس ائله مه سی و یا بیر انسانین سئو یلمز سس ائله مه سی {قونشی اوغلی یاری گنجه کوچه ده ائله آنقیر آنقیر چکی؛ یوخونی بیزه حرام ائلیب!}. (ا. قاسمخانی)

ایغیم یینن گئدیرم آیق قابوم داغولورئ، باشومونان گئدیرم بؤرکوم

فا. هر کاری کنم به ضررمه. (غ. کمیجانی)

ائله سی^۱ آدامی ساتون آلوب

فا. انگار آدم را پول داده خریده. مترادف انگار غلام ز خریدشم!. (ی. عبدالحسینی)

اتیم ا تیمی ییی^۲

چوخ اضطرابیم وار {دونئی گنجه قاراقولوقدا گندیب قئیدنه اتیم ا تیمی یییردئ}، فا: به شدت دل شوره دارم. (ا. قاسمخانی)

اتی اووجیینا اولماق

چوخ اضطرابلی اولماق {دونئی گنجه قاراقولوقدا گندیب قئیدنه اتیم اوچونایدئ}، فا: در نهایت استرس و اضطراب بودن. (ا. قاسمخانی)

۱- ائله سی: ائله سان، ائله بیل، فا. انگار (ت. ه)

۲- بورچالی دا عموماً یتمک یئرینه ییمک و دئمک یئرینه دیمک دئییلیر

اتی اوزدن کسمک

تیکانلی و آجی دانیشماق {عمیم ائله اتی اوزدن کسن آدامنی کئی بعضاً آدام قالار بیلہ سینه نمہ دییہ؟!}، فا: تلخ و گزنده حرف زدن، رک گویی کردن. (ا. قاسمخانی)

اتی اینجیمک

بدنین عضلاتی قسمت لرینده بیر ضربه یه گۆره قووزانان آغری، فا: کوفته شدن. (ا. قاسمخانی)

اتی تۆکولمک

انسانین دیشقاری دا اولان محرک لرہ بیر نوع بیولوژیک یانیتلاماسی {دیرناقلارییی دمیر قاپییا چکمه اتیم تۆکولی}، فا: چنشدن شدن. (ا. قاسمخانی)

اتی اوچماق

چوخ قورخماق {سن آللای کوله چهارشنبه گئجه سئی گئتمه قاپییا اتیم اوچی}، فا: گوشت تنش می لرزد. (ا. قاسمخانی)

ارره اؤز دسته سین کسمز

فا: چاقو دسته خودشو نمی بره. (غ. کمیجانی)

ارزان بی علت اولماز، گیران بی حکمت اولماز،

فا: ارزان بی علت و گران بی حکمت نیست. (م. جاوید راد)

ارگی اوتوراک، دوز گه دانوشاک

فا: کج بشینیم، راست صحبت کنیم (اظهار صداقت و راست گویی در هر موقعیتی). (ی. عبدالحسینی)
باشقا واریانت: ارگی اوتئی دوز دی، فا: کج بنشین و راست بگو. (م. جاوید راد)

اریک قوشونیی سیدلیگین کور پشه دن سوروش

فا: زمانی که بگویند فلانی آدم خیلی خوبی است ولی درواقع چنین نباشد، می گویند که خوب بودن یا نبودن او را از فلانی پیرس که به او ظلم کرده. (غ. کمیجانی)
هم ده باخ: قاللان قوشیی سیدلیگینی کور پشه دن سوروش

اششکلری نردیوانا چاغاردما

بیر چتین و اولایلمه یین ایشه اشاره ائلیر {آنا چوخ یورولموشام! نمہ ائله میشی اششکلری نردیوانا چاغاردموشای؟!}، فا: کنایه از انجام یک کار سخت و غیرممکن. (ا. قاسمخانی)

اششگه گوجی چاتمی جوللون تاپلی

۱- قاپی، بورادا ائشیک، چؤل و یازی معناسیندا ایشلیر.

ضمیمہ

گوجلو آداما گوجو چاتمایاندا مظلوما ظولم ائدنه دئیرلر، فا: زورش به خر نمی رسه پالون
خر را برمی داره. به کسی می گویند که زورش به مقصر اصلی یک جریان نمی رسد و
دیگران را مورد عتاب و خطاب قرار می دهد. (ا. قاسمخانی)
باشقا واریانت: اششگه گوجئی چاتمی، پالانی دوئی (تاپلی)، فا: زورش به خر نمی رسد
پالان را می کوبه. (ی. عبدالحسینی)

اششگه میننیم بیر عئیب، اششکدن اننیم ایککی عئیب
فا: سوار الاغ شدم یک عیب و پیاده شدم دوتا عیب. کنایه از تکرار اشتباهات. (م. جاوید راد)

اصلینی ایتیرن اصلیی تاپ، باغچادا قوش قووان کؤله جهی هانی
فا: کنایه از آدم های بی ریشه. (غ. کمیجانی)

اکدیگی درری
انسان یاشاییشدا هر نه ائله سه باشینا گلر، فا: از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم
بروید، جو ز جو. (ا. قاسمخانی)

اگه هوسدی، بیردفعه بسدی
فا: اگر هوسه یک دفعه بسه. (م. جاوید راد)

ال الی یویار ال ده دؤنر اوزی یویار
فا: همکاری و همکاری بین دو نفر را نشان می دهد. (غ. کمیجانی)

ال الی تانورئ
فا: دست دستی را که پول می دهد می شناسد. در معاملات به کار می رود. (م. جاوید راد)

ال اوزومی اوننی گؤرورئ، منی دگیرمانچی حساب ائلیری؟
فا: کنایه از اینکه فردی را به سبب وضعیت نامناسب ظاهری کنونی اش نباید شماتت
کرد. (غ. کمیجانی)

ال صابون دگی اوز آغاردا
فا: صابونی نیست که رویت سفید کند. (م. جاوید راد)

ال مرد اولار، گؤز نامرد
فا: چاره کار انجام کار است. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: ال مرددئ گؤز نامرد، فا: دست مرده ولی چشم نامرد است. یعنی دست
کار را انجام می دهد ولی چشم فقط بزرگی و زیادی کار را می بیند. (م. جاوید راد)

ال من نن اتک سن نن

اضطرار دوروموندا ایشلنن بیر دئییم {ال من نن اتک سن نن گل شکایتیی نن ال چک}،
فا: دستم من و دامن تو. (ا. قاسمخانی)

ال دن بوراخماق

بیرینی اؤز حالینا قویماق {سنی آد وئریم آلاها منی ال دن بوراخ}، فا: بی خیال شدن،
به حال خود رها کردن. (ا. قاسمخانی) آند

ال دن بوراخماق

بیرینی اؤز حالینا قویماق {سنی آد^۱ وئریم آلاها منی ال دن بوراخ}، فا: بی خیال شدن،
به حال خود رها کردن. (ا. قاسمخانی)

ال دن سالماق

بیرینی اؤز حالینا قویماق {سنی آد وئریم آلاها منی ال دن سال}، فا: بی خیال شدن، به
حال خود رها کردن. (ا. قاسمخانی)

اللهم بیر به بیر

فا: اشاره به اینکه کارها را باید به ترتیب انجام داد. (م. جاوید راد)

الیم اتگییه

اضطرار دوروموندا ایشلنن بیر دئییم {الیم اتگیه اوشاغی تاززا یاتودموشام، سس ائله مه
اووانار}، فا: دستم به دامت. (ا. قاسمخانی)

الیمنه کی دوگونئی دیشیمه سالوم؟!

فا: گره ای که با دست باز می شود که با دندان باز نمی کنند! (م. جاوید راد)

الیمی ینن وئرمیشم، قئچیمی ینن قاقچورام

فا: کنایه از کمک کردن به آدم های بدحساب. (غ. کمیجانی)

البن نن دارئی دوشمز

فا: از دستش ارزن نمی ریزد. اشاره به خسیس بودن. (م. جاوید راد)

الیننه اولماق

اضطرار دوروموندا بیر وسیله یه احتیاج اولماق {بوگون ماشینیی وئر منه الیمنه}، فا: به
چیزی نیاز داشتن. (ا. قاسمخانی)

۱- آد: آند سؤزونون قیسالمیشی، فا. سوگند

البی یاغلودو، چک اوژ باشیا!

فا. اگر دستت چرب است چرا بر سر خود نمی کشی؟ (اگر این کار خوبه چرا خودت عمل نمی کنی؟). (ی. عبدالحسینی)

البی نن گلنئی یئرده قویما

فا. هر کاری از دستت برمی آید بکن. (م. جاوید راد)

اوئی میدان، آخوری زیننان

فا. در وصف کسانی گفته می شود که اوّل زندگی شان در رفاه و آسایش بوده ولی در آخر کار در تنگ دستی و فقر به سر می برد. (ی. عبدالحسینی)

او خیرته خیرتی، بو خیرره خیرری ده وار^۱

فا. آن خرت و خرت این خروخر را هم دارد. (ی. عبدالحسینی)

او دیل کئ اوننا وار، دیلنن ایلانئ دلگیننن چاغاردور

فا. آدم بسیار چرب زبان را گویند. (ی. عبدالحسینی)

او قوشئ کئ سن توتמושای، قویروغونئ من یونموشام

فا. پرنده ای را که تو گرفتی، دمش را من کنده ام. (ی. عبدالحسینی)
باشقا واریانت: سن توتان قوشیی قویروغونئ من یونموشام، من چوخ بیلگیلی بیر آدامام، سن اوخیانی من توخوموشام، فا: من خودم ختم روزگارم. (ا. قاسمخانی)

اوت تۆکمک

پیس نیت ایله خلقین آرالارینی بیر - بیرینه وورماق {او ار - آروادی آرالاری کؤکیدئ، بیلیمیری علی نه اوت تۆکوردئ آرالارینی وورا بیر - بیرینه}، فا: آتیش بیار معرکه شدن، شیطننت کردن (به معنای منفی). (ا. قاسمخانی)

اوت ریشه سیننه گوگرر

فا: بچه مانند والدین خود خواهد شد. (ا. قاسمخانی)

۱- گفته می شه روزی کرّه الاغی از مادرش پرسید چرا وقتی برّه و بزغاله غذا می خورند، غذاشون صدای خرت و خورت می دهد؟ الاغ به کرّهش میگه غذای برّه و بزغاله جو، نان خشک و... است. برای همین صدای خرت و خورت می ده. اما غذای ما کاه خشک و علف پوسیده و... است. کرّه الاغ می گه من هم از غذای آن ها میخوام. الاغ می گه صبر کن یه روزی نشونت می دم که باید خدا را شکر کنی که ما از آن غذاها نمی خوریم. یک روز الاغ کرّهشو صدا می کنه می گه نگاه کن! کرّه الاغ می بینه برّه را خوابوندن و از گلوش خون و صدای خر و خر میاد. الاغ به کرّهش میگه دیدی؟ اون خرت و خورت این خر و خر را هم داره.

اوتا چکیلسه توتونئی چیخمز

بیر کؤهنه و شریریمیش^۱ پالتارا دئیلیلر. بیرینین یوخسوللوغونون ان شدتلی درجه‌سینی گؤستریمک اوچون ایشلنیر، فا: اگر به آتش کشیده شود دودی از آن برخواهد خواست. مورد اشاره البسه فردی است که در نهایت فقر به سر می‌برد. (ا. قاسمخانی)

اوتا چکیلیمک

بیردن یوخ اولماق {نییه من سندنلریمی تاپومورام؟! اوتا چکیلیم؟!}، فا: نیست و نابود شدن. (ا. قاسمخانی)

اوتدان کول عمله گلر، کولدن اوت

هؤنرلی و باجاریقلی بیر آتادان هؤنرسیز بیر بالا عمله گلسه بو آتا سؤزون ایشله‌درلر، فا: از آتش خاکستر حاصل می‌شود و از خاکستر آتش. در مواردی به کار می‌رود که فردی توانمند صاحب فرزندی کم‌توان و کم استعداد شود. (ا. قاسمخانی)

اوتئی کول ائلر، کولئی اوت

هئچ ایش الیندن گلمز، فا: آتش را خاکستر می‌کند و خاکستر را آتش. کنایه از فردی که کاری از دستش بر نمی‌آید و هنر خاصی ندارد. (ا. قاسمخانی)

اوتئی گیریان نو

فا: آتشش تند و شعله‌ور است. (ی. عبدالحسینی)

اوجا سه... یب باشون دیشلی

فا: معادل دو قورت و نیمشم باقی مونده. (ی. عبدالحسینی)

اوجابوی آدامیی عقلئی توپوغوندا اولار

بو بیر اینانج‌دیر، قدیم‌لر اوجابوی آدمالارین عاغلینی دایاز و کوله بوی آدامین عاغلین درین بیلریمیشلر، فا: عقل انسان قدبلند در قوزک پای او است. این یک باور قدیمی است که اعتقاد دارد انسان‌های قدبلند از توانمندی ذهنی کمتر و انسان‌های قدکوتاه از توانمندی ذهنی بالاتری برخوردار هستند. (ا. قاسمخانی)

اوج اورکدن بیرینی ایستیمک (سئومک)

صمیم قلبدن بیرینی سئومک {خالامیی علاقه‌سئی منه یالان دئی اوج اورکدن منئی ایستی}، فا: از ته قلب کسی را دوست داشتن. (ا. قاسمخانی)

اوچوم - اوچوم چکمک

۱- قلبین ممتد دؤیونمہ سی؛ ۲- سویوقدان دولایی تیترمک {اورگیم قورخودان اوچوم اوچوم چکی}؛ {سویوقدان اوچوم اوچوم چکیرم}، فا: ۱- تیش مداوم قلب؛ ۲- لرزش ناشی از سرما. (ا. قاسمخانی)

اوخوما موش موللا

هر شئی باشقالاریندان یاخشی بیلن آدام، فا: نخواندملا. کسی این عبارت را در مورد خود به کار می برد که بخواهد به دیگران نشان دهد از یک مسئله یا از مسائل گوناگون بسیار سررشته و آگاهی دارد. (ا. قاسمخانی)

اورگی اوو جونا اولماق

چوخ اضطرابلی اولماق {دونئی گئجه قارانقولوقدا گئدیب قییدنه اورگیم اوو جومایدی}، فا: قلبش در کف دستش است. کنایه از اینکه بسیار اضطراب دارد. (ا. قاسمخانی)

اورغی پیشیک اؤزون معلوم ائلر

فا. چوب را که برداری گربه دزدۀ فرار می کند. (غ. کمیجانی)

اورگیم قوی

دلم به هم می خورد، حالت تهوع دارم. (ی. عبدالحسینی)

اورگیمه قان اوددوری

{اریمیی ایشه منیم اورگیمه قان اوددورماقدی}، فا: خون به دلم می کند. (ا. قاسمخانی)

اورگینه گلکم

اضطرابا دوشمک، کؤنلده پیس و اضطرابلی بیر لحظه نی کئچیرمک {اولولردن دانوشما اورگیمه گلی}، فا: به دل کسی بد آمدن. (ا. قاسمخانی)

اورگینه یاپوشماق

بگنمک، خوشونا گلکم {استکانلاری یو سورا چایی توک بیلهمیزه، بئله ده اورگیمه یاپوشمی}، فا: به دل چسبیدن. (ا. قاسمخانی)

اورگینه یاتماق

بگنمک، خوشونا گلکم {قیز یاخچی قیز ایدی آما اورگیمه یاتمادی}، فا: به دل نشستن. (ا. قاسمخانی)

اورگی دوشدی یئرینه؟!

بیر ایشین نتیجه سی پیس اولسا، خصوصاً اگر بیرى قابقدان نتیجه نی اچیقلامیش اولسا، بو دئییم ایشلنیر، فا: حالت جا اومد؟! خیالت {از اتفاق بدی که افتاد} راحت شد؟! (ا. قاسمخانی)

اورگی پیس اولماق

فا: حال کسی به هم خوردن، از هوش رفتن. (ا. قاسمخانی)

اورگی چاتلاماق

بیردن قورخماق {بو نجه خبر وئرمکدی؟! اورگیم چاتلادی!}، فا: زهره ترک شدن. (ا. قاسمخانی)

اوز دیی کلش آستودی

کلش یا همن آیاق گئییمی نین آلت قیسمتی معمولاً قالین دری دن اولارمیش. بو دئییمده اوزلو انسانلارین اوزونو کلش آلتینا اوخشادیلار، فا: رو که نیست، سنگ پای قزوینه. (ا. قاسمخانی)

اوز کی دگی ائله سی باتمان داشودو!

رو که نیست! انگاری سنگ ترازو هست. (ی. عبدالحسینی)

اوزده جیجی، دالدا قئیچی

فا: کنایه از منافق بودن شخص دارد. (غ. کميجانی)

اوزه قالماق

فا: تو رودربایستی ماندن. (ا. قاسمخانی)

اوزو گوژ اولماق

چشم تو چشم شدن، روی هم وایسادن. (ی. عبدالحسینی)

اوزومی یاچوسوی شاغالا نصیب اولور

فا: انگور مرغوب نصیب شغال می شه (معادل سیب سرخ نصیب دست چلاق می شه). (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: میوه نیی یاخچوسونی چاققال بییر

اوزی شررین!

چوخ اوزلو آدامین الیندن تنگه گلنده بو دئییم ایشلنیر {اوغلان نئچه کره بیر سؤز
آداما دی یلر؟ اوزی شررین!}، فا: از رو بری هی! (ا. قاسمخانی)

اوزی چینج ائله مک

توسبور سالداماق {اوزی چینج ائله دی گورک نمه اولوب}، فا: چهره دزم کردن، رو
ترش کردن. (ی. عبدالحسینی)

اوزی دوشدی قازا، قاز دا قویدی نازا

فا: کنایه از ناز کردن یک شخصی برای کمک کردن به دیگران در موقع احتیاج به کمک
او. (ا. قاسمخانی)

اوزی قویلی یاتماق

فا: رو به شکم خوابیدن. (ا. قاسمخانی)

اوس.... چیا جوونه چورگی بهانه دی

فا: کنایه از بهانه تراشی شخص. (غ. کمیجانی)

اوس... نیی، قاباغوننا، سی.... للر

فا: به این معنا که در مقابل آدم وقیح و پررو باید پروتر و وقیح تر بود. (ی. عبدالحسینی)

اوس... یی قاباغوننا س... مه سی، دئیر لر گ... تو یو خدو

فا: به این معنا که در برابر کسی که وقیح است اگر وقاحت بیشتری به خرج ندهی
می گویند غیرت ندارد. (ی. عبدالحسینی)

اوستومی اوننی گورری، آدموی دیگرمانچی چاغورای

فا: ظاهر فقیرانه ام را می بینی و فکر می کنی آسیابانم. (م. جاوید راد)

اوشاغی یوللا ایش دالونا، اوزی نه دور دوش دالونا

ایشی الیندن گلمه یین آداما تاپشیرمازلار، فا: اگر بچه را به دنبال کاری بفرستی، خودت
هم باید به دنبالش بروی. کنایه از این که کار را نباید به انسان نابلد سپرد. (ا. قاسمخانی)

اوششان پوششان ائله مک

تهدید ائله مک، سس سالماق {گلدی اؤوموزه اوششان پوششان ائله دی گتدی}، فا:
تهدید کردن، سروصدا کردن، خطونشان کشیدن. (ا. قاسمخانی)

ضمیمه

اوغلان ایسترم ایش باشارا، لقمه وورا گؤز باشارا

فا. یعنی پسر اگر زیاد می خورد اشکالی ندارد، به شرطی که کار هم انجام دهد. (ی. عبدالحسینی)

اوغولوم اوغلان اولار نئیلرم باغی، اوغولوم اوغلان اولماز نئیلرم باغی

فا. نشان از جربزه و شایستگی فرزند پسر. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: اوغولوم، اوغلان اولسا نئینی باغ و مولکی؟ اولماسا دا نئینی باغ و مولکی؟
فا. پسرم اگر پسر باشد، باغ و ملک می خواهد چکار کند؟ اگر هم پسر نباشد باز هم باغ و ملک می خواهد چکار کند؟. (ی. عبدالحسینی)

اولاجکه چاره یوخ

تقدیر الیندن قاقماق اولماز، فا: گریزی از دست تقدیر نیست. (ا. قاسمخانی)

اولماسون قوجالوخ

فا. نشان از ناتوانی شخص در هنگام پیری دارد. (غ. کمیجانی)

اولوم - اولوم چکمک

قوردلارین ممتد سس ائله مکلی {قوردلار گئجه نی اولوم - اولوم چکیب قویمادولار یاتاک}، فا: زوزه ممتد گرگ. (ا. قاسمخانی)

اوماج آغزوم یانوردی کاشکا بیر آش اولایدی، کؤسه ۱ باشوم سیننیردی کاشکا

بیر داش اولایدی

فا. ای کاش کسی که از او صدمه دیدم انسان باارزشی بود. (غ. کمیجانی)

اومما آخماق

اوتوراجاق سوموگوندن دوران آغری، فا: بلند شدن درد از استخوان لگن. (ا. قاسمخانی)

اون توت، بیر بیچ!

بیر ایشی ققتله قاباغا آپارماغا اشاره ائدیر، فا: {در هنگام خیاطی} ده بار اندازه بگیر و یکبار ببر. اشاره به اهمیت دقیق انجام دادن یک کار و سرسری انجام ندادن آن دارد. (ا. قاسمخانی)

اوننان سنه هرای اولماز

بیر شخص دن امید کسمه زمانی بو دئییم ایشلنیر، فا: از او چیزی به تو نمی ماسد، او کمکی به تو نخواهد کرد. (ا. قاسمخانی)

اوننان منہ چیراق یانماز

بیر شخص دن امید کسمہ زمانی بو دئییم ایشلنیر، فا: از او خیری به من نمی رسد، از او چیزی به من نمی ماسد. (ا. قاسمخانی)

اوننانا بوغارسو غوننان^۱ هئچ بیرئ هئچ بیرین نن خبرئ یوخ

بیر یالانچی و گوونیلمز آداما اشاره ائدیر، فا: یه روده راست تو شکمش نیست. (ا. قاسمخانی)

اونوم باشوم سیننیردئ

فا: جواب خوبی را با بدی دادن. (غ. کمیجانی)

اونیی کئ لوپیئ بوینی دالوننان بلئی اولار یاستار اولار

یاستار سؤزو جانینا چکن و تحقیر اولماغیندان ناراحت اولمایان انسانا دئییلر، فا: کسی که لپ هایش از پس گردنش معلوم باشد، آدم بی بخاری خواهد بود. (ا. قاسمخانی)

اؤز چؤرگی اؤزگه سور فاسونا قویما

فا: نان خود را در سفره بیگانه نگذار. (ی. عبدالحسینی)

اؤز سؤزی، اؤزگه یئرده ایشید

فا: حرف خودتو توی حرف دیگران بشنو. جای غریب بشنو. (ی. عبدالحسینی)

اؤزگه آداما آششگ آختار سا اوخویا اوخویا آختارار

فا: غریبه ها برای انسان دلسوزی نمی کنند. (غ. کمیجانی)

اؤزون نن گ... ئ قیلئی گ... گؤرمویوب

فا: از خودش پروتر ندیده. (غ. کمیجانی)

اؤزون نن گئتمک

اؤزونو تقدیر الینه تاپشیرماق، یاشاییشا دیر وئرمه مک (تویدا عمیم اوغلون گؤردوم ائله اؤزون نن گندیب کئ اونئ هئچ تانومادوم! پالتارلاری زادی یامان گوننه ایدی؟)، فا: خود را در زندگی رها کردن، در زندگی غرق شدن. (ا. قاسمخانی)

اؤزونه س...ی، منه گؤز بره لدی

فا: برای خودش کثافت کاری می کند، برای من چشم می دراند! (ی. عبدالحسینی)

اُوزی گول ائلہ دیی، بو دا گولوستان ائلر

فا. معمولاً به یک پدر گفته می شود که فرزند او رفتار اشتباه پدر را ادامه می دهد. (غ. کمیجانی)

اُوزی نَن سۆزئ بیردی

فا: خودش و حرفش یکی است (حرفش یکی است - پشت و رو ندارد). (ا. قاسمخانی)

اُوزئ اُولچی، اُوزئ ده بیچی

فا. خودش اندازه می کند و خودش هم می برد (مترادف خودش می برد خودش می دوزد). (ی. عبدالحسینی)

اُوزئ بیخیلن آغلاماز

فا. کسی که خودش زمین بخورد گریه نمی کند. خود کرده را تدبیر نیست. (ی. عبدالحسینی)

اُوسکور - اُوسکور چکمک

دالبالا اُوسکورمک {بیلیمیرم بوغازوما نمہ قاچدی اُوسکور اُوسکور چکیرم}، فا: سرفه پشت سر هم کردن. (ا. قاسمخانی)

اُولمه سین یامانلار کئ یاخچولار گل سین اونیی یئرینه

فا. کنایه از این که افراد فوت شده از افراد حاضر بهتر هستند. (غ. کمیجانی)

اُولوم اُولومنو! خیر یللاماگئ نمہ دی؟

فا. اول و آخرش مرگه! خرخر کردنش دیگر برای چیه؟ (مترادف مرگ یک بار، شیون یک بار). (ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: اُولمک اُولمکدی، خئر یللاماق یانی نمہ؟! فا. کنایه از شجاعت و بی پروایی یک شخص و عدم التماس به دشمن. (غ. کمیجانی)

اُولی یه چوخ عزت ائلہ سئ س... ر کفنین بولار

فا. به مرده خیلی احترام کنی کفنش را آلوده می کند. (ی. عبدالحسینی)

اُولییه محل قویسای، س... ر کفنین پ... لار

فا. کنایه از عدم توجه به آدم بی شخصیت و کم ظرفیت. (غ. کمیجانی)

اینگارون قیلدیم

فا: فراموشش کردم، انگار نه انگار که بوده. (ی. عبدالحسینی)

ای فلک، هامویا قارپوز اکدی، منه کلک

فا. ای فلک برای همه هندوانه کاشتی برای من کالک خربزه؟. (ی. عبدالحسینی)

ایت قئریلدی، آششگ قاجدی

فا. کنایه از، از زیر کار در رفتن. (غ. کمیجانی)

ایت اولار اؤز روزوسون کسر

فا. کسی که زیاد نق می زند از چشم خواهد افتاد. (غ. کمیجانی)

ایت اویونچاغی

فا. با سگ معرکه گیری راه انداخته. معادل گربه رقصانی. (ی. عبدالحسینی)

ایت آغزونان سوموگ آلماق اولماز

فا. کنایه از این که یک کالا و فرصت خوب را نمی توان از دست کسی که قدر آن را می داند ربود. (غ. کمیجانی)

ایت تکین اولی

فا. عین سگ عوعو می کند. (ی. عبدالحسینی)

ایت تکین قوبروغون قاپا- قاپا گئددی

فا. عین سگی است که در حال فرار دمش را گاز می گیرد (معادل عین سگ پاسوخته در رفت). (ی. عبدالحسینی)

ایت جنگ بیلیمک

چوخ بیلیمک (منفی آنلامدا) - {اٹله لیگینه باخما ایت جنگ (جی / جک) بیلیر!}، فا: طرف هفت خطه. (ا. قاسمخانی)

ایت چالی، پیشیگ اوینی

بیر ائوین تۆکوناقلیغینا اشاره ائدیر، فا: به نهایت ریخت و پاش بودن یک محیط اشاره می کند. (ا. قاسمخانی)

ایت دن آجدی، قورتدان یانوخ

فا. کنایه از آدم گرسنه. (غ. کمیجانی)

ایتیی پیسی انیگی ین اویئر

فا. سگ زشت با همبازی توله می شود، عدم شناخت جایگاه خود. (غ. کمیجانی)

ایتیی سوچویا نه فایداسی، یا چؤرگینی بییه جک، یا ورگه سینی سو یا وئر جک

فا. اشاره به استفاده از یک شخص نامناسب برای انجام کاری. (غ. کمیجانی)

ضمیمه

ایتی گۆینی خوشدئ باغلوبلار گول آغاجونا

فا. دل خوشی آدم بی ارزش از ایستادن در کنار آدم بارزش. (غ. کمیجانی)

ایتی اؤزونن ینگدئ

فا. سگش از خودش بهتره. (ی. عبدالحسینی)

ایتی اؤلدورنئ سورودلر

فا. هرکس باید جور کار خود را خودش بکشد. (غ. کمیجانی)

ایتی آپاروللار بوستان کئشیگینه

فا. استفاده از انسان در انجام یک کار بی ارزش. (غ. کمیجانی)

ایتی گرک لش اوستوننه وورای

فا. سگ را باید کنار لاشه کتک بزنی. (ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: ایتى لش اوستوننه وورالار فا. فرصت شناسی. (غ. کمیجانی)

ایچریسی منئ یاننوری دیشقاروسی خلخی

کیمسه باشقاسی نین گۆنلوندن خبر اولا بیلمز، فا: درونمان خودمونو سوزانده، بیرونمان مردمو. (ا. قاسمخانی)

ایچری باخماق

پاخیل لیق ائله مک {منیم یئنگی اؤوومه بیر آز ایچری باخان کیمین دئ}، فا: حسادت کردن. (ا. قاسمخانی)

ایچیم گلدئ قاپیا^۱

قوسماق حالینا دوشمک {سن آلای شام ییین یئرده فینخیرمه، ایچیم گلدئ قاپیا}، فا: حالم به هم خورد، حالت تهوع به من دست داد. (ا. قاسمخانی)

ایچین چکدئ

حسرت اوزوندن درین نفس چکمک {بیلیمیرم نمه گۆینونان گئچیردئ کئ ائله ایچین چکیدئ}، فا: از روی غصه و حسرت نفس عمیق کشیدن. (ا. قاسمخانی) بورچالی شیوه سینده قاپی سؤز جوگو یازی، چؤل و ائشیک آنلامیندا قوللانماقدادیر.

ایسته دئ ثواب ائلیه، کباب اولدئ

فا. آمد ثواب کند، کباب شد. (م. جاوید راد)

۱- بورچالی شیوه سینده قاپی سؤز جوگو یازی، چؤل و ائشیک آنلامیندا قوللانماقدادیر.

ایش قالسا اوستونہ قار یاغار

فا. کار کہ بمونہ برف روش می بارد، مترادف کار کہ بمونہ سنگین می شه. (ی. عبدالحسینی)

ایشیی اوزونی^۱ بیلیمک

بیر ایشده مهارتلی اولماق، ایشین دوز یولون بیلیمک {دابوم ایشینی اوزونی بیلیمه دی! بیلیمه دی! چوخ یئرلره چاتموشدی!}، فا. راه و روش صحیح کاری / زندگی را دانستن. (ا. قاسمخانی)

ایگید اولان، ایمان ایسته مز؟

فا. آیا جوان دین و ایمان نمی خواهد؟. (ی. عبدالحسینی)

ایلان اوزاخلوغون گوژمز، توسباغا-قورباغا قئسسالوغون / یاستیلیگین

فا. هر کسی عیب خودشو نمی بیند. (غ. کمیجانی)

ایلان دلیگین ساتون آلماق

بیرینین قورخوسوندان استرسلی اولماغی تصویره چکیر {وئرچکلئ قورخوسونان ایلان دلیگینی ساتون آلودئ!}، فا. دنبال سوراخ موش گشتن. (ا. قاسمخانی)
هم ده باخ: قورخودان سیچان دلیگین ساتون آلا ر
و باخ: قورخودان ایلان دلیگینی ساتون آلو

ایلان دوز اولمییا دلیگه گیرمز

فا. اگر مار راست نشود تو سوراخ نمی رود، یعنی اگر از وسیله ای درست استفاده نکنی، کار انجام نمی شود. (ی. عبدالحسینی)

ایلانی یارپوزدان آجوئی گلر، لووایی^۲ آغزوننا گوژرر.

فا. مار از پونه بدش می آید در لونش سبز میشه. (ا. قاسمخانی)
باشقا واریانت: ایلانی یارپوزدان آجوئی گلی، لانا سئ دیبیننه گوژری (ی. عبدالحسینی)

ایلدن آیدان بیر بئیرام، اونیی نه آشی ائیران

فا. سالی ماهی یک بار عید می آید که آن هم با آش دوغ. (م. جاوید راد)

اینجیخلیه - اینجیخلیه یئریمک

چتینلیک ایله یئریمک {قیچچیم سیننده اؤزومی اینجیخلیه - اینجیخلیه مدرسه یه چاندوراردوم!}، فا. به سختی حرکت کردن، با هن و هوی راه رفتن. (ا. قاسمخانی)

۱- واژه اوز (ÜZ) در زبان ترکی به معنای ماهر و کاردان است (فرهنگ ترکی - فارسی شاهمرسی).

۲- بورچالی دا یووا دئیلیمز، اونون یئرینه لووار دئیلیر

ضمیمه

اینک خرجین یی بیرری بوزاو یئرینه یاتورای
فا. به آدم‌های تنبل اشاره می‌شود. (غ. کمیجانی)

ایینه‌نین قوی قازماق اولماز
چتین بیر ایشه اشاره ائدیر، فا: با سوزن نمی‌توان چاه کند. اشاره به انجام یک کار غیر ممکن دارد همانند در انبار کاه دنبال سوزن گشتن. (ا. قاسمخانی)

ایینه‌سینه گرک جووالدوز وورای
فا. باید در برابر بدی برخی چند برابر بدی کرد. (غ. کمیجانی)

ایینه سالسای یئره دوشمز
فا. سوزن بندازی زمین نماید. (م. جاوید راد)
باشقا واریانت: ایینه سالمالی یئر یوخ، فا. جای سوزن انداختن نیست. (م. جاوید راد)

ائله‌دیلر ایت اینن دیلنچی
ایکی آدمین آراسیندا درین بیر اختلافدان دانیشارکن بو دئییمی ایشلدیلر، فا: مثل سگ و گربه می‌مونن. به خون هم تشنه هستند. کنایه از اینکه دو نفر مدام باهم جروبحث می‌کنند. (ا. قاسمخانی)

ائله‌سی، بیتین اولدورولر
فا. انگار دارند شپش‌هایش را می‌کشند که این قدر سر کیفه. (ی. عبدالحسینی)

اٚیرائی یوخ ایچماغا، آتیینان گئدر س.. ماغا
فا. کنایه از آدم‌های بی‌جنبه و پرمدعا. (غ. کمیجانی)

ائینی یوخودئ جئینی یوخودئ! قئل یوماغونیی بیرئ یوخودئ
فا. نشان‌دهنده کسی است که در کاسه‌اش چیزی نیست اما ادعای زیادی دارد. (غ. کمیجانی)

ب

باباسون گؤرمه‌سیدی دیردی شاه اوغلیبام
فا. اگر بابایش را ندیده بود، می‌گفت پسر شاهم. (م. جاوید راد)

باباسی قول اولانین اؤزی قول دوغار
فا. نشان از اصالت یک خانواده. (غ. کمیجانی)

ضمیمہ

بابلی بایون تاپار، تاپماسا گئدر بازاردان ساتون آلاز

فا. هرکس دنبال یکی تای خودش است. پیدا نکند می رود از بازار می خرد. (م. جاوید راد)

باش اتئی، بویون اتئی، هاموسی بیر قویون اتئی

فا. سروته یه کرباس اند. (غ. کمیجانی)

باش که آرغوماسا دستمال باغلامازلار

فا. سری که درد نمی کند که دستمال نمی بندند. (م. جاوید راد)

باشاران باشونا سال

ایشی ائلینه تاپشیرارلار، فا: کارو بسپار به کاردان. (ا. قاسمخانی)

باششاق قوجاق وئرمز

فا. کنایه از این که آدم خسیس نمی تواند ببخشد. (غ. کمیجانی)

باشومی سیننیری، اتگئمه قوز توکی

فا. سرمو می شکنه تو دامنم گردو می ریزد! (مترادف نه سرمو بشکن نه تو دامنم گردو

بریز). (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: بیر یاننان باشومی داشینان سیننیری، بیر یاننان اتگیمه قوز توکی

باشوننان گ...نه مین آغاج یولدو

فا. از سرش تا تهش هزار فرسخ راهه. آدم گیج و بی مسئولیت، گنگ و بی خیال. (ی. عبدالحسینی)

باشی آلتئی قووزانوب

فا. زیر سرش بلند شده. (ی. عبدالحسینی)

باشی باغلاماق

آل- سائدا بیرینی آلداتماق {ماشینی آماقدا نابار باشونی باغلادولار!}، فا: کلاهبرداری

کردن. (ا. قاسمخانی)

باشی قولاغوننان پ..خ یاغی

فا. از سرو روش کثافت می بارد. (ی. عبدالحسینی)

باغ قئیده باغوان قئیمه دی

فا. کنایه از انسان های خسیس. (غ. کمیجانی)

باغدا بیر بانام اولسون ناخوردای بیر دانام

فا. برخورداری از حداقل امکانات به فرد امکان اظهار نظر و داشتن اعتماد به نفس می دهد.
(غ. کمیجانی)

باغدا بیبیری، داغدا سه...یری

فا. دانه اش را اینجا می خورد، تخمشو جای دیگر می ذاره. (غ. کمیجانی)

باغرونی قان ائله مک

بیرینی چوخ اینجیتمک {سن آلالای بو آخشام چاغی منیم باغرومی قان ائله مه}، فا: دل کسی را خون کردن. (ا. قاسمخانی)

بقال داشدان اوغوللار، جین کیشمیشدن

فا. بقال از سنگ ترازو می دزدد، جن از کشمش بقال. (ی. عبدالحسینی)

بو الدن وئر، او الدن آل

فا. از این دست دادن از آن دست گرفتن. (م. جاوید راد)

بو الی او الینه دئیر، پ..خ یئمه !

فا. این دستش به آن دستش می گه غلط نکن! (کنایه از آدم بی عرضه، بی جربزه و دستوپا چلفتی). (ی. عبدالحسینی)

بو اوتیبی توتونئی، گئدر اوز گوژونه

فا. دود این آتش به چشم خودش میره. این مثل در مورد کسانی که درصدد توطئه هستند گفته می شود. (ی. عبدالحسینی)

بو آت بو دوهئی قیترمز

فا. زمانی که کار از دست آدم خارج می شود و نمی تواند جمع و جور کند. (غ. کمیجانی)

بو خمیر چوخ سو آپارار

بو ایش هله - هله باشا گلن دئیل، فا: این رشته سر دراز دارد. (ا. قاسمخانی)

بو دونیادا ابله او دئی غم بییه، تارئ بیلر کیم قازانا کیم بییه

فا. کنایه از بی ارزش بودن دنیا. (غ. کمیجانی)

بو سوژدن قان اینسئی گلی

فا. از این حرف بوی خون می آید! هرگاه کسی حرفی را بزند که در آن نشانه شر و دعوا می آید، این مثال را می زنند. (ی. عبدالحسینی)

بو سۆزدن گول اینسی گلی

فا: از این حرف بوی گل می آید. هنگامی که برای آشتی دادن دو یا چند نفر کسی حرفی می زند که سرشار از معرفت و گذشت است، این مثال را می زنند. (ی. عبدالحسینی)

بو قولاخدان آلو، او قولاخدان وئزر

فا: از این گوش می گیرد از آن یکی گوش فراموش می کند. یه گوشش دره، یـکـی دیگه اش، دروازه. (ی. عبدالحسینی)

بو گون ساری سو نا آن اولسون

فا: قسم به زردی این آفتاب. (ی. عبدالحسینی)

بو منیم، بو مَممریم، بونی دا اوومه گۆندریم^۱

فا: این سهم من، این سهم منبرم، این هم برای خانواده ام. این مثل را برای آدم های حریص می زنند که به کم قانع نیستند. (ی. عبدالحسینی)

بوته دیبیننه عمله گلیب

فا: از بوته به عمل آمده. (م. جاوید راد)

بوردا ووری قیلیجین، بغداددا اوینادی اوجون

فا: شمشیرشو اینجا می زند، نوک شمشیرش تو بغداد جولان می دهد. این ضرب المثل را برای کسی که روی حرفش نمی شه حساب کرد، از این شاخه به آن شاخه می پرد و حرف های پراکنده می زند، به کار می برند. (ی. عبدالحسینی)

بورنوننان توتسای جانی چیخر

فا: اگر دماغش را بگیری جانش درمی آید. کنایه از آدم های ضعیف که ادعای پهلوانی می کنند. (ی. عبدالحسینی)

بوزووی قارنوننا اولوب

فا: گوساله اش تو شکمش مرده (مترادف انگاری مرده اش مرده). (ی. عبدالحسینی)

۱- پیدایش این مثل را این گونه نقل کرده اند: روزی سه برادر برای تقسیم مقداری پنیر که به عنوان دست مزد گرفته بودند، دچار اختلاف می شوند. برای حل اختلاف به ملا نصرالدین رجوع می کنند. ملا پنیر را به سه قسمت مساوی تقسیم می کند. یک قسمت را کنار می گذارد می گوید این مزد من که اختلاف شما را حل کردم، قسمت دوم را هم روی قسمت اول می گذارد و می گوید این هم سهم منبرم. قسمت سوم را هم روی دو قسمت دیگر می گذارد و می گوید این هم سهم خانواده ام.

ضمیمه

بولاماجدان آش اولماز، قونشودان قارداش اولماز

فا. همسایه برای آدم برادر نمیشه. (غ. کمیجانی)

بولاماموش، چایدان آتولما

فا. کاری را بدون حساب و کتاب انجام نده. (غ. کمیجانی)

بولوت تکی سسلن، آما یاغما!

فا: مثل ابر غرش کن اما نبار. بدین معنا که سروصدایت برای انجام کاری زیاد باشد اما آرام آرام پیش برو. رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود. (ا. قاسمخانی)

بوووسلی^۱ یانونا قوز سایورای؟

فا. کنایه از عدم اعتماد فروشنده به خریدار. (غ. کمیجانی)

بی بوغچا دلاک

فا. نخود هر آش. (غ. کمیجانی)

بیچاق اوژ دسته سین کسمز

فا. چاقو دسته خودشو نمی بره. هیچ شخصی حتی فرد دیوانه و احمق به خانواده خود آسیب نمی رساند. (ی. عبدالحسینی)

بیچاق وورسای قانی چیخمز

فا. کارد بزنی خونش در نمی آید (کنایه از عصبانیت). (ی. عبدالحسینی)

بیر - بیر گوینونن سوا یچی

فا. باهم در صلح و صفا باشید، هم دل و هم راز باشید، دل و زبانتان یکی باشد. (ی. عبدالحسینی)

بیر الدن سس چیخمز

فا. یک دست صدا ندارد. (م. جاوید راد)

بیر الی نن نچه قارپوز یاپوشماق

فا. با یک دست چند هندوانه برداشتن. (م. جاوید راد)

بیر اینه اوژویه وور، بیر جووالدوز اوژگییه

فا. یک سوزن به خودت بزنی، یک جوالدوز به دیگران. (ی. عبدالحسینی)

۱- بوووسلی: بوووس کندی نین اهلی، فا. اهل روستای وفس (ت. ه.)

بیر آخئییش دئییب اوتومادوم

فا. یہ بار نشد بگم آخیش و بشینم (مترادف یہ بار نشد با خیال راحت بشینم). (ی. عبدالحسینی)

بیر آرئی قابدا سو وئرمز لر ایچه

هئچ کس اونو سایماز و دگر وئرمز {عمیم اوغلونا بیر آرئی قابدا سو وئرمز دیلر ایچه، اینئی نئچه میللیارد سرمایہ سئی وارا}، فا: هیچ کسی آدم حسابش نمی کند. (ا. قاسمخانی)

بیر آغ ایپلیگی قارا ایپلیگه دوگوننیه بیلمز

هئچ بیر ایش الیندن گلمز، فا: یک ریسمان سفید را به یک ریسمان سیاه نمی تواند گره بزند. کنایه از این که کاری از دستش بر نمی آید. (ا. قاسمخانی)

بیر تیکه نی بیلمه ین، مین تیکه نی ده بیلمز

فا. کسی که یک خوبی را (که در حقش شده) نفهمد ده خوبی دیگر را هم نخواهد فهمید. (ی. عبدالحسینی)

بیر خلوار اونوننان بیر پارا فطیر چیخمز

فا. کنایه از آدم های دروغ گو. (غ. کمیجانی)

بیر قارونا ایککی منت

فا. یک شکم و دو منت. (م. جاوید راد)

بیر کند دوشمنی اولسون، بیر نادان قارداشی اولماسون

یاخشی دوشمن، پیس قارداش دان یئی دیر، فا: دشمن دانا به از نادان دوست. (ا. قاسمخانی)

بیر کنییی کئی کدخوداسئی سلمان اولا، اوننان نه گول بیئی که ریحان اولا

فا. حاکم شهری که مرغابی بود، بر سر آن شهر رسوایی بود. (غ. کمیجانی)

بیر گول خاطورونا، مین تلخه سو ایچر

فا. به خاطر یک گل، هزار علف هرز آب می خورد. (ی. عبدالحسینی)

بیر گون بو دوه سنی قاپینا دا یاتار

بیر گون ده سنین نوبتین اولور، فا: این شتری هست که در خونه همه می خوابد. (ا. قاسمخانی)

بیر گون دمیر قاپونیی اوزئی آغاچ قاپویا دوشر

فا. یک روز در آهنی کارش به در چوبی میفتد. گذر پوست به دباغ خونه می افتد. (م. جاوید راد)

ضمیمہ

بیر گئدیرم - گئدیرمن قورخ، بیر یئمیرم - یئمیرمن!

فا: از دو نفر بترس یکی از کسی که میگه دارم میرم دارم میرم، یکی از کسی که میگه نمی خورم نمی خورم. (ی. عبدالحسینی)

بیر نالا ووری بیر میخه

فا: یکی به نعل میزند یکی به میخ. به کسی می گویند که در دعوایی طرفداری هر دو طرف را می کند. (ی. عبدالحسینی)

بیر یاننان باشومی داشیینان سیننیری، بیر یاننان اتگیمه قوز توکی

نه یاخشیلیق ائله مگی بللی دیر، نه پیسلیک ائله مگی، فا: با دست پس میزند با پا پیش می کشد. (ا. قاسمخانی)

هم ده باخ: باشومی سیننیری، اتگئمه قوز توکی

بیرره سی چاما گندر

فا: از یک شیء بی ارزش پول درمی آورد. (غ. کمیجانی)

بیرره سی قاچماق

فا: نخ کش شدن. (ا. قاسمخانی)

بیرینی بیلمین مینینی بیلمز

فا: کنایه از قدرناشناسی آدم ها. (غ. کمیجانی)

بیزه کی بوخدو ایچنه بوخدو

فا: معادل دیگی که برای ما نمی جوشد، بذار داخلش سر سگ بجوشد. وقتی برای ما سودی ندارد بگذار خراب شود. (ی. عبدالحسینی)

بیزه گلن بیزه اوخشار، دا...قلارئ قوزا اوخشار

فا: هر کسی به سمت ما می آید مثل خودمان بدبخته. (غ. کمیجانی)

بیزیم دووارا گ...ئی بوتون قارغا قونماز

فا: روی دیوار ما کلاغ ک...ن سالم نمی شینه (کسی که به ما نریده بود کلاغ ک...ن دریده بود). (ی. عبدالحسینی)

بیزیم گلین بیزدن قاچار، اوزون دوتار گ...ون آچار

فا: عروس ما از ما رم می کند. صورتشو می گیرد اما ماتحتش لخت میذاره بیرون. (ی. عبدالحسینی)

ضمیمہ

بیزی باس الینہ بئش قیرانلیق الینن دوشمز

بیرینین خسیس لیگینی و کینیس لیگینی گوسترک اوچون ایشلنیر، فا: آب از دستش نمی چکد. (ا. قاسمخانی)

بی شرفدن یان گئچ، او گئچمه سه سن گئچ

فا: پرهیز از آدمهای بی آبرو. (غ. کمیجانی)

بی شور تونلیک ائله مک

فا: شور چیزی را درآوردن، گندکاری را بالا آوردن. (ا. قاسمخانی)

بیلدیرکئی قوش بو ایلکئی قوشا جوو- جوو اور گدیرئ

فا: کنایه از کار یاد دادن فرد بی اطلاع به فرد مطلع. (غ. کمیجانی)

بیلنه بیچاقدو، بیلیمیه نه اویونچاق

فا: این حرف، این عمل، این مداخله و... برای کسی که حالیشه مثل زخم کاریه کاردارنده است، برای کسی که حالیش نیست مثل بازیچه است. (ی. عبدالحسینی)

بئش بارماق بیر اولماز

فا: پنج انگشت برابر نیستند. (ی. عبدالحسینی)

پ

پرس اولماق

پرت اولماق، بیر خبری ائشیدندن سونرا اوزولمک {باجوم قیزی بیلدئ بیز تهرانا کوچوریک بیر آز پرس اولدئ}، فا: پکر شدن، به خود فرو رفتن. (ا. قاسمخانی)

پاپای اولماق

ایشین دالینی توتماق {گوژدوم باشلادئ قارداشونان پیس دیمگه منده پاپای اولمادوم سؤزئ بوراخدئ}، فا: پیگیر شدن، دنبال چیزی را گرفتن. (ا. قاسمخانی)

پار- پار چکمک

تمیزلیکدن پاریلدماق {آنام سلقه لی آرواددئ قابلارئ همیشه پار پار چکر}، فا: درخشندگی درنهایت تمیزی. (ا. قاسمخانی)

پالانی ووری، آششگی قور خودا

فا: پالونو می زند تا خرو بترسونه. (ی. عبدالحسینی)

پاییز قارئ گئتمہ سہ، قئش قارئ گئتمز

فا: ہر کاری بہ وقتش انجام میشہ. (غ. کمیجانی)

پایبی چوخ اولسون

فا: ہر گاہ کسی سہمی از خوراکی بہ عنوان سوغات بہ کسی دہد بہ عنوان تشکر بہ او گفتہ می شود. بہ این معنا کہ سہم تو از نعمت های ہستی فراوان شود. (ی. عبدالحسینی)

پخشہ - پخشہ اولماق

تیکہ تیکہ اولماق {لیوان الیمنن دوشدئ پخشہ پخشہ اولدئ}، فا: ترک ترک شدن، خرد خرد شدن، تکہ تکہ شدن. (ا. قاسمخانی)

پرگاردان دوشمک

شئق و زوقدان وئرمک {گوردوم حمایت یوخ، من دہ پرگاردان دوشدوم، ایشئ بوراخدوم}، فا: بی انگیزہ شدن. (ا. قاسمخانی)

پرگاردان سالماق

بیرینی بیر ایشدن سویودمک {داداما دیدیم سفرہ گندیرم، ائلہ ووردئ منہ پرگاردان سالدئ اوؤدہ قالدوم}، فا: کسی را از تک و تا انداختن، کسی را دلسرد کردن، انگیزہ کسی را کشتن. (ا. قاسمخانی)

پرگارئ پوزولماق

فا: بی سروسامان شدن، بی کس و کار شدن. (ی. عبدالحسینی)

پلسنگ وورماق

تلسمک {قاپون چالدولار پلسنگ ووردوم گندم قاپونئ آچام قیچچیم بورکولدئ}، فا: عجلہ کردن. (ا. قاسمخانی)

پنیر ییین سویا گلر

فا: گذر پوست بہ دباغ خانہ میفتہ. (غ. کمیجانی)

ہم دہ باخ: شور پنیر ییین ایت سویا قییدر

پ.خ. یی یہ نبی قاشوغئ بئلیننہ

فا: کسی کہ گ..ہ می خورد، قاشقش تو پر کمرشہ. (ی. عبدالحسینی)

۱- بورچالی نین بعضی یئرلریندہ بورخولماق یئرینہ بورکولماق دئییلیر.

پ... خا گوڑہ تزرک

فا: بین بد و بدتر باید بد را انتخاب کرد. (ا. قاسمخانی)

پ... خلیٰ جبنّیہ اوت دوشمز

فا: دستمال کثیف آتش نمی گیرد (معادل بادمجان بم آفت ندارد). (ی. عبدالحسینی)

پ... خلیٰ شهید

فا: کسی که سر هیچ و پوچ خودشو به کشتن داده. (ی. عبدالحسینی)

پ... خئی پ... خا قاتوب

فا: این مثل را برای کسی می زنند که نظافت را رعایت نمی کند و پاکی و نجسی سرش نمی شود. (ی. عبدالحسینی)

پورتوک - پورتوک^۱ اولماق

توپا - توپا اولماق {قاتوقدان ائیران دوزلدننه، قاتوق یاخچی چاخالانماسا پورتوک - پورتوک اولار}، فا: گلوله گلوله شدن. (ا. قاسمخانی)

پیشیک بز دیب

فا: گربه بزک کرده، گربه آراسته (مترادف گربه رقصانی). (ی. عبدالحسینی)

پیشیگه دئدیله پ... خون درماننو، س... جدی اوستون کورلادی

فا: به گربه گفتند گ... هت دوا است، رویش خاک ریخت (کنایه از فرد خسیس). (ی. عبدالحسینی)

پیغمبر پیشیگی گ... نه یئر ائلمز

فا: اشاره به عدم پابندی یک شخص به یکجا و یک کار. (غ. کميجانی)

پینتیراق توتماق

فا: مراسم بز و بکوب برگزار کردن. (ا. قاسمخانی)

تیرینه^۱ دگمز

اؤملی بیر فرقی اولماز، فا: آن چنان تفاوتی ندارد . (ا. قاسمخانی)

تابوت زانگولاسی

فا. صاحب زنگوله پای تابوت (به کسی که در دوران پیری و ناتوانی صاحب فرزندى شود، در مقام استیضاح می گویند فلانی صاحب زنگوله پای تابوت شده). (ی. عبدالحسینی)

تارئ بلیب آششگه شاخ وئرمیییب، ووراردئ اینگیی قارنون یئرتردئ

فا. اگر آدم بی ارزش به جایی برسد انسان با ارزش را خار می کند. (غ. کمیجانی)

تارئ داغونا باخار قار سالار

فا. خداوند به ظرفیت کوه نگاه می کند و برف می ریزد، خداوند به هرکسی متناسب با ظرفیتش روزی می دهد. (ی. عبدالحسینی)

تارئ یازانی بننه پوزا بیلمز

فا. سرنوشتی را که خدا نوشته باشد بنده خدا قادر به پاک کردنش نیست (سرنوشت را نمی شود تغییر داد). (ی. عبدالحسینی)

تاززا چؤرک یاپولدئ یئککه آیق تاپولدئ

فا. اشاره به آدم حاضر خور. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: تاززا چؤرک یاپولدئ، فاطما باجی تاپولدئ، ایش اوچون اؤزونئ اینجیدمه یین و حاضیر یئین آداما اشاره ائلیر، فا: به انسان های تنبل و حاضر خور اشاره می کند. (ا. قاسمخانی)

تازونئ خلقه سیی نن تانویالار

فا. هر فرد را از روی عملش می توان قضاوت نمود. (غ. کمیجانی)

تازینی پیسی جئیران گؤرننه س... ماغئ توتار

فا. موقع شکار ری... ش می گیرد. (غ. کمیجانی)

تشتئ قیزیلدنئ آما ایچینه قان قوسورئ

فا. مال دنیا دارد اما به کارش نمی آید. (غ. کمیجانی)

تگہنی اوینہ دن^۱ دا....قلارودی

فا. اشارہ بہ افرادی کہ فقط پول دارند و نہ چیز دیگر. (غ. کمیجانی)

تلسن ترسہ سی...

فا. عجلہ کار شیطان است. (م. جاوید راد)

باشقا واریانت: تلسن ایککی سی...

تنبیلی ایپی اوزون اولار

فا. تنبل نخ درازی برای سوزن کردن دارد کہ کمتر نخ را سوزن کند. (غ. کمیجانی)

توپیا- توپیا اولماق

{رنگین تیزی یاخچی چاخلا، چاخلاماسایی توپیا-توپیا اولار}، فا: گلولہ گلولہ شدن. (ا. قاسمخانی)

توپورجک اوزہ گلکم

آغیر و یامان سؤزلر ائشیتکم {سنیی اوزیی نن بیلیمیری نہ توپورجکلر منیم اوزومه گلیب!}، فا: حرف درشت شنیدن، مورد اہانت قرار گرفتن. (ا. قاسمخانی)

توتاجاق ائلہمک

فا: دست آویز قرار دادن. (ی. عبدالحسینی)

تورشونا گلکم

گؤز گؤزہ اولماق، فا: مواجهہ شدن، روبرو شدن. (ا. قاسمخانی)

توسبور ائلہمک

قاش - قاباق ساللاماق {توسبور ائلہمک اینن بیر ایش دوزلمز، گند بیلہ سیی نن دانوش}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

توسبور ساللاماق

قاش - قاباق ساللاماق {توسبوریی ساللاما گؤزلیگیی ایترا}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

توسبورئ یئردہ گندی

قاش - قاباق ساللاماق {ہر زامان گؤرموشم بیلہ سیی نن توسبورئ یئردہ گئدر!}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

تولکی بیر دہ غلط ائلر دووارلی باغا گیرہ

فا. کنیہ از پرهیز از اشتباہ دوبارہ. (غ. کمیجانی)

توووخ، اؤزى اؤز باشونا كول سپر

فا. مرغ خودش روی سرش خاکستر می‌پاشد. (ی. عبدالحسینی)

توووغومى نومورتاسى اولمیانان سورا، تامام قارغالار منه توووخدو

فا. اگر قرار باشد مرغ من تخم نذاره، تمام کلاغ‌ها برای من مثل مرغ می‌مونن (این ضرب‌المثل هنگامی به کار می‌رود که از طرف طایفه، فرزند، برادر، خواهر و... هیچ سودی به آدم نمی‌رسد). (ی. عبدالحسینی)

توی گونونه یاتار، تولی^۱ گونه اوبنار

فا. نشان از وقت‌شناسی شخص. (غ. کمیجانی)

تویدان سورا تاماشا

فا. بعد از عروسی به تماشای آمده! (ی. عبدالحسینی)

توییا گلمه سم تاماشایا گللم

فا. خط‌ونشان کشیدن بزرگ‌ترها به کوچک‌ترها در مورد نتیجه بد یک کار. (غ. کمیجانی)

تیر توپوز تکی

فا. چابک و فرز، زبرورنگ، عین فرفره. (ی. عبدالحسینی)

تیزه توتوماق

یانسیلاماق، دست انداختن. (ی. عبدالحسینی)

تیزینه گیرمک

بیرینی یانسیلاماق، بیر شخصی لوغازا توتوماق، فا: دست انداختن کسی، مچل کردن شخصی، سر به سرش گذاشتن کسی، به تمسخر گرفتن فردی. (ی. عبدالحسینی)

تیکان - تیکان اولماق

حیس سیز اولماق {قولوم اوستوننه یاتاننا قولوم تیکان - تیکان اولار}، فا: خواب رفتن دست‌وپا. (ا. قاسمخانی)

تزدن گونونن یارومیان، آخشام گونونن یاروماز

فا. کسی که از اول بد بیاره تا آخرش بد میاره. (غ. کمیجانی)

تزدنن، بیر قیشلی آیق اوستوننه دورمو شام

فا: از صبح زود تا حالا به لنگه پا وایسادم. (ی. عبدالحسینی)

۱- تولی: دولو، فا. تگرگ

جَنَنَمَن گِلن من، خبر وئرن سن؟!

فا. من از جہنم اومدم، تو خبر می‌دی؟! (من از فلان جا اومدم و می‌دونم اونجا چه خبره. تو داری به من می‌گی جہنم چه جور جاییه؟!). (ی. عبدالحسینی)

جان وئَر، چوَرک وئرمز

فا. جون می‌دهد، نون نمی‌ده. (ی. عبدالحسینی)

جانا سینن

اورگه یاپیشان {اوتور سوفرا باشوننا جانا سینن یی!}، فا: دل چسب. (ا. قاسمخانی)

جل^۱ چکمک

لج ائلمک {اوشاغیی باش باشونا وئرمه! بؤیوگ اولاننا جل چکر اوننان دا هئچ کس قاباغوننا دورا بیلمز}، فا: لج بازی کردن. (ا. قاسمخانی)

جوان میمون خصلتینده اولار، قئرمیزی توممان گوژرنه اوینار

فا. اشاره به احساسی بودن جوانان دارد. (غ. کمیجانی)

جوانی یوللا آت آلماگا، قوجانی یوللا قیز آلماگا

فا. مرد جوان را بفرست برای خرید اسب، پیرمرد را بفرست دنبال دختر (برای خواستگاری). (ی. عبدالحسینی)

جوجه قابوغوننان چیخدئی قابوغون بگنمز

فا. اشاره به فردی که از گذشته و هویت خود گریزان است. (غ. کمیجانی)

جوجه یه سوت نصیب اولسایدئی، ننه‌سینی امجگئی اولاردئی

فا. اگر شیر نصیب جوجه بود، مادرش پستان داشت. (ی. عبدالحسینی)

جیبینه بَمَمَچچه توتی^۲

فا. دست تو جیبش کرده و می‌گوید خاک بر سرت (به آدم بز دل که می‌ترسد با حریف روبرو شود می‌گویند). (ی. عبدالحسینی)

1 - CəL

۲- بَمَمَچچه اشاره‌ای با کف دست است به حالتی که می‌گویند خاک بر سرت.

جیبی یونماق

دیل تۆمک ایله بیر آدامین پولونو الیندن آلماق {احمد بیر ساده وار آدامنی آرواده حيله مخيله^۱ اینن جیبین یونار}، فا: تلکه کردن، جیب کسی را خالی کردن. (ا. قاسمخانی)

جیزبالا جیزبالا چکمک

بیر - بیر دالی جیغیرماق {اوشاغوم ایتی گۆرننه جیزبالا جیزبالا چکیردی}، فا: جیغهای پشت سر هم کشیدن. (ا. قاسمخانی)

جیغیر جیغیر چکمک

بیر - بیر دالی جیغیرماق {اوشاغوم ایتی گۆرننه جیغیر جیغیر چکیردی}، فا: جیغهای پشت سر هم کشیدن. (ا. قاسمخانی)

جیلدین ن چخیب

فا: از جلد خودش درآمد، هویت خود را گم کرده (این ضرب المثل بیشتر در مورد افراد جلف، و نوکیسه که خودشان را گم کرده باشند گفته می شود). (ی. عبدالحسینی)

جیم تر اولماق

باشدان آیاغا تره باتماق {هاوا نه ایسی دی! جیم تر اولموشام!}، فا: خیس عرق شدن. (ا. قاسمخانی)

جیم سو اولماق

باشدان آیاغا یاش اولماق {دونئی آخشام یاغوش آستوننا اولموشدوم جیم سو}، فا: خیس خالی شدن. (ا. قاسمخانی)

جئی لرئ^۲ بیر اولماق

آرالاری چوخ یاخشی اولماق، بیر - بیرینین دالیندا اولماق {او ایککی قارداشی ائله جئی لرئ بیردی هئچ کس اولاری ایشلرینن باش چاغاردماز}، فا: خیلی هوای همو دارن. (ا. قاسمخانی)

۱- حيله مخيله: دوز و کلک

چارا کسيلمک

چاراسيزليکدن بير ايش گؤرمک {چارام کسيليپ، پول اوچون هئچ کسه اوز سالمازدوم}، فا: از روی ناچاری کاری را انجام دادن. (ا. قاسمخانی)

چاراسوز قالماق

سيخينتيڭدا اولماق {اوغولوم رحمتہ گئدن نن سورا آروادوم خوش گون گؤرمويوب، چاراسوز قالموشام بيلميرم نه ائلي يم}، فا: در تنگنا قرار گرفتن. (ا. قاسمخانی)

چاققي چاققولاسون دگيرمان نه بيلديگين ائله سين

فا. هر کاری از دست برمی آید بکن. (غ. کميچانی)

چالما! قاپويي دؤگلر، وورما! دده يي سؤگلر

فا. در مردمو زن، در خونتو می کوبند، کتک کاری نکن به پدري فحش می دن (مترادف نکوب در مردم را با انگشت، که کوبند درت را با مشت). (ی. عبدالحسينی)

چالما قاپي چالالار

باشقاسينا پيسليک ائلمه اؤز ياخان توتار، فا: به مفهوم اين که اگر به کسی بدی کنی اين بدی روزی به خودت بر خواهد گشت. (ا. قاسمخانی)

چوپاني گويني اولسا ارکک گئچچي دن سوت ساغار

فا. چوپان اگر دلش بخواهد از بز نر هم شیر می دوشد. (م. جاويد راد)
باشقا واريانت: چوپاني گويني اولسا قئسسیر گئچي دن سوت ساغار، طرف اگر دلش به انجام کاری باشد انجام می دهد. (غ. کميچانی)

چوپاني کي نمه دي؟ يا مورچالوخي يا تولي کچل

فا. نشان از نداری یک شخص است. (غ. کميچانی)،

چوخ تولکو وار باش کسر، قورتي آدي بدنمانني (بننامني)

فا. از آن نترس که های و هوی دارد از آن بترس که سربه نوی دارد. (غ. کميچانی)

چوخ عزت قويماگ...ئ الدن گئدر

فا. مترادف لیلی به لالاش نذار لوس می شه. (ی. عبدالحسينی)

چوخ یاشیبان چوخ بیلمز، چوخ گزن چوخ بیلر

فا. کسی کہ زیاد عمر کردہ بیشتر نمی‌داند، کسی کہ زیاد سفر کرده بیشتر می‌داند (عمر طولانی دلیل بر دانایی نیست، بلکه تجربه و اندوختن علم باعث دانایی می‌گردد). (ی. عبدالحسینی)

چوخ باخماق

۱- بیر ایشین پیس گله جگی اولماق؛ ۲- آغیر بیر هزینه بارا گتیرمک {سیاست آداملاری نن چوخ اوتوروب دوروم ائله مه، بیر گۆردیی چوخ باخدئ!}؛ {بو ایشی کئ قاباغا توتموشای بیر میلان - ایککئ میلانینان باشا گلمز، قورخوارام چوخ باخا}، فا: ۱- پیامد بدی در پی داشتن؛ ۲- هزینه‌ای بسیار زیادی به بار آوردن. (ا. قاسمخانی)

چوخ چکمک

به درازا کشیدن، طول کشیدن. (ی. عبدالحسینی)

چورروک دانوشماق

یارارسیز و ایشه گلمه یین بیر سؤز دئمک {چورروک دانوشما بو سؤزلر ایننی بیزیم ایشیمیزه گلمز}، فا: سخن بی حاصل گفتن. (ا. قاسمخانی)

چورک پالتارون سن وئیری؟!

فا: نون و لباسشو تو میدی؟ مترادف مگر رخت و لباسشو میدی؟ کنایه از اینکه مگر کفیل او هستی؟. (ی. عبدالحسینی)

چورک صاحب اولوب

به نون و نوا رسیده (به افراد نوکیسه گفته می‌شود). (ی. عبدالحسینی)

چورک قئزارانا کلوجه یانار

فا. بیشتر در مواردی به کار می‌رود که برادر کوچک‌تر از برادر بزرگ‌تر در ازدواج پیشی می‌گیرد. (غ. کميجانی)

چورگ اوجئ الینه دوشوب

فا. گوشه نون، دستش رسیده (کار نون و آبدار گیرش اومده). (ی. عبدالحسینی)

چورگئ بوتون اولوب

فا. نونش یه تیکه شده (کنایه‌ای برای آدم نوکیسه، آدمی که از مفلسی و گدایی درآمده باشد، مترادف شلوارش دوتا شده). (ی. عبدالحسینی)

چورگئ وئر چورگچییه بیر دانا دا (بیر کلوجه ده) قوی اوستونه

فا. کار را به کاردان بسپار. (غ. کميجانی)

چوڑگئی یوخذو یئمگہ، آتینان گئدر سہ...مگہ

فا. نون برای خوردن ندارد، با اسب به مستراح میره (برای آدم‌های پرمدهایی که لاف الکی می‌زنند به کار می‌رود. مترادف لاف در غربت). (ی. عبدالحسینی)

چؤلّمک قاپاقسوز قینر، پیشیک حیاسی هاردا؟!

فا. در دیزی بازه حیای گربه کجا رفته؟! (ی. عبدالحسینی)

چؤلّمک گزر قاپاغون تاپار

فا. دیگ می‌گردد درشو پیدا می‌کند (مترادف فارسی کبوتر با کبوتر باز با باز، کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز یا خدا نجار نیست اما دروتخته را خوب به هم‌جفت می‌کند). (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: قابلاما قیر یللانئی قاپاغون تاپدی

چؤلّمکده کی چاناغا گلر

گله‌جک هر شئی بللی ائده‌جک {مثلاً بیری یئنگی گلینیدن بالدیزی یانیندا یاخچی دئییر، بالدیزی آتماجا کیمی دئییر «چؤلّمکده کی چاناغا گلر» یانی هله تئزدی گؤزله گؤر گله‌جکده نئجه اولاجاق}، فا: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند. (ا. قاسمخانی)

چیراق کی اووه لازمنئی، مسجد حرامنی

فا. چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. (م. جاوید راد)

چیراق اوژ اتگینه ایشق سالماز

فا. چراغ زیر پای خودش را روشن نمی‌کند (کنایه از کسانی است که باوجود مستحق در اطرافیان خود، فقط دیگران از وجود آن‌ها بهره‌مند می‌شوند). (ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: اوژ دیبینه ایشیق وئرمز، بیر شخصین یاخچیلیغی یاخین قوهوملارا چاتماسا و یا اوژ گه‌لره دوغمالاردان داها چوخ چاتسا، بو دئییمی ایشلدیرلر، فا: اگر نیکی و فایده یک شخص به بیگانگان بیشتر از خودی‌ها باشد، این ضرب‌المثل استفاده می‌شود. (ا. قاسمخانی)

چیراق ییلته‌ینن دالیینان گزی

فا: با چراغ فتیله‌ای دنبالت می‌گردد، معادل دربه‌در دنبالت می‌گردد. (ی. عبدالحسینی)

چیرتیک^۱ وورا بیلمز

فا: جرئت تلنگر زدن ندارد. (ی. عبدالحسینی)

۱- چیرتیک: چیلتیک، فا. بشکن.

حاتام تارئ، حاتام تارئ، من بو ایشه ماتتیلی ماتام تارئ^۱

فا. خدایا حیرانم و مات موندم. (ی. عبدالحسینی)

حالی و وروشماق

روانی باخیمدان انسانین حال دئییشمه‌سی و یا قوسماق حالینا دوشمک {تصادوف صحنه‌سینه باخندا حالوم و وروشددی}، فا: به هم خوردن حال انسان از نظر روانی و یا فیزیولوژیک. (ا. قاسمخانی)

حامام سویوننان تعارف ائله‌مک

حامام سویو ايله دوست توتماق. آیری آدامین جیبیندن خرچله‌مک، فا: از کیسه خلیفه بخشیدن. (ا. قاسمخانی)

حق سوؤز، آججی‌دور

فا. حرف حق تلخه! (ی. عبدالحسینی)

حنا چوخ اولاندا گ... ه یاخمازلار

فا. باید قدر نعمت را دانست. (غ. کميجانی)

حیرص گلر گوؤز قارالار، حیرص گئدر اوز قارالار

فا. اشاره به کنترل خشم. (غ. کميجانی)

۱- گفته‌اند در زمان‌های گذشته چند سارق (دزد) پیرمردی را دیدند که دو گاو نر را به گاوآهن بسته بود و زمین را شخم می‌زد. آن‌ها تصمیم می‌گیرند گاوهای پیرمرد را به سرقت ببرند. یکی از سارقین به دوستان خود می‌گوید:

- من سر این پیرمرد را گرم می‌کنم، شما از فرصت استفاده کنید و یکی از گاوهای پیرمرد را ببرید. سپس آوازی را سر می‌دهد و به طرف پیرمرد روانه می‌شود. پیرمرد که مشغول کار خودش بود به طرفی که صدای آواز از آن سو می‌آمد سر برمی‌گرداند و مردی را می‌بیند که افتان‌وخیزان آوازخوان به او نزدیک می‌شود. پیرمرد گوش تیز می‌کند و به آواز رهگذر که می‌خواند:

- حاتام تارئ، حاتام تارئ- گوش می‌سپارد.

همدستان سارق از فرصت استفاده می‌کنند و یکی از گاوهای پیرمرد را به درمی‌برند. هنگامی که غریبه به پیرمرد نزدیک می‌شود، پیرمرد از مرد غریبه می‌پرسد این چه آوازی است که می‌خوانی؟ سارق می‌گوید: من از دور که شما را دیدم با دو تا گاو زمین را شخم می‌زدید. حالا که نزدیک شدم یک گاو بیشتر نمی‌بینم! پیرمرد سر برمی‌گرداند و باکمال تعجب می‌بیند یکی از گاوها نیست. حیرت‌زده و پریشان جست‌وخیزی می‌زند و می‌خواند:

- من بو ایشه ماتتیلی ماتام تارئ!

خَلْخِی عَقْلِی گُزُونَنه

فا. عقل مردم تو چشماشونہ. (ی. عبدالحسینی)

خان اوغلان چکر دایوسونا، خانوم قیز چکر خالاسونا

فا. پسر بہ دایی اش می کشد، دختر بہ خالش. (ی. عبدالحسینی)

خانوم آرواد ایستر خانوم قیز دوغا (خان اوغلان دوغا)

فا. کنایہ از اینکہ فرد باید لیاقت انجام کاری را داشته باشد تا بہ چیز خوبی برسد. (غ. کمیجانی)

خانوم سیننیرن قایی سسی چیخمز

فا. ظرفی را کہ خانم بشکند صدایش درنماید. (ی. عبدالحسینی)

خانوم ننه ایستر کی خان اوغلان دوغا

فا. باید مادر خانم باشد تا پسرش خان شود (مادر خانم اصیل می خواند کہ پسر خان بہ دنیا بیارہ). (ی. عبدالحسینی)

خراب اولماسا آباد اولماز

فا. شرط آبادانی و اصلاح، بہ ہم خوردن و از بین بردن برخی از شرایط و موارد است. (ی. عبدالحسینی)

خراب قالای، ائینووا!... بیر دام و ایککی هاوا؟

فا. خراب بشی اینووا، یک بام و دو هوا؟ (ی. عبدالحسینی)^۱

خررہدن توز چیخمز

فا. از گل هیچ گردی بلند نمی شود. (م. جاوید راد)

۱- پیدایش این مثل را این گونه گفته اند. شی دختر و پسر پیرزنی ہمراہ ہمسرانشان مہمان او شدند. تابستان بود و هوا گرم. پیر زن بستر خواب خود و آنہا را روی پشت بام گسترد. پاسی از شب گذشتہ بود کہ پیرزن از خواب برخاست و بہ طرف بستر دختر و دامادش رفت. دید دخترش و دامادش با فاصلہ از ہم خوابیدہ اند. دخترش را بیدار کرد و گفت: دخترم هوا سردہ بہ ہم دیگہ بچسبید تا گرمتون بشہ و سرما نخورید. بعد بطرف بستر پسرش رفت دید پسرش و عروسش در آغوش ہم خوابیدہ اند. آنہا را ازہم جدا کرد و گفت: هوا گرمہ چرا بہ ہم چسبیدہ اید؟ از ہم جدا بخوابید، گرما زدہ می شوید. عروس کہ از اول ماجرا بیدار بود و ہمہ چیز را دیدہ و شنیدہ بود. گفت: خراب قالای اینوا، بیر دام و ایککی هاوا؟

خرسینن بوستان اکیلمز

فا. با آدم طماع نمی‌توان شراکت کرد. (غ. کمیجانی)

خرسینن بیر جووالا گیر یلمز، گیر یلسه ده مدار اولونماز

فا. دو پادشاه در یک اقلیم نمی‌گنجند. (غ. کمیجانی)

خلخه ایت هورر بیزه چاققال

فا. مردم برق می‌گیرد ما رو چراغ‌نفتی. (غ. کمیجانی)

خلخه گلن سبد-سبد اریکلر، بیزه گلن دول آروادلار یئریکلر

فا. نشانه بدشانسی طرف. (غ. کمیجانی)

خلخه گلر سبد - سبد اریکلر، بیزه گلر دوغان آرواد یئریکلر

فا: نهایت بدشانسی یک فرد را نشان می‌دهد. (ا. قاسمخانی)

خلخه یاغسون، بیزه دامسون

فا. نشان از خیرخواهی برای دیگران. (غ. کمیجانی)

خلق آغاجدان آدم یارادی

فا. مردم از چوب آدم می‌سازند. یعنی مردم کارهای عجب و غریب می‌کنند. (ی. عبدالحسینی)

خلیفه کیسه‌سینن باغوشلورئ

فا. از کیسه خلیفه بخشیدن. (م. جاوید راد)

خودا ایستینی، قورد آپارماز (قورد یئمز)

فا. کسی را که خدا او را دوست دارد، گرگ نمی‌برد. (ی. عبدالحسینی)

خودا آغاجی نیی سسی اولماز

فا. چوب خدا صدا ندارد. (غ. کمیجانی)

خودا بو گوؤزی او گوؤزه محتاج ائله‌مسین

فا. خدا این چشمو محتاج آن چشم نکند. (ی. عبدالحسینی)

خودا بوغدا یا دا خط قویوب

فا. خدا وسط گندم هم خط گذاشته پس بین همه چیز باید فرق باشد. (توجیه

نژادپرستی). (ی. عبدالحسینی)

خودا بیر دانایی مین دانا ائله سین

فا: خدا یک دانهات را هزار دانه بکند. دعا در حق کسی که یک بچہ بیشتر ندارد. از خدا می خواهم همین یک فرزند تو آنچنان زاد و رود داشته باشد که به هزار تن برسند. (ی. عبدالحسینی)

خودا گورسدمه سین

فا: معادل خدا آن روزو نیاره. (ی. عبدالحسینی)

خودا وئرننه، پیغمبر ده بیر چنگه باسار اوستونه

فا: وقتی خدا نعمت به کسی می دهد، پیغمبر هم یک مشمت به آن اضافه می کند. (ی. عبدالحسینی)

خودادان اگیلمسه آغاجدان یارباخ دوشمز

فا: به خواست خدا نباشد برگ از درخت نمی افتد. (م. جاوید راد)
باشقا واریانت: خودادان حوکم اولماسا آغاجدان یارباق تۆگولمز، فا: اگر به اذن خداوند نباشد حتی برگ هم از درخت نمی افتد. (ا. قاسمخانی)

خودائی هئچ کس گوزونن گورمویوب، عقلی نن تانییوب

فا: خدا رو هیچ کس با چشم ندیده با عقلش شناخته و پی برده. (م. جاوید راد)

خوروز اولماسا سحر اولماز؟!

فا: عدم اتکا به شخص خاص در کاری. (غ. کمیجانی)

خوش او گئچن گونلره

فا: یاد باد آن روزگاران یاد باد، روزهای گذشته چه خوش بود، یاد گذشته به خیر. (ا. قاسمخانی)

خوشلوگ، قارنیا تپیک ووری؟

فا: خوشی به شکمت لگد می زند؟ مترادف خوشی زیر دلت زده؟ (ی. عبدالحسینی)



دش داش اوستوننه دایانماز

فا: سنگ روی سنگ، بند نمیشه. (ا. قاسمخانی)

دش دوشدوگی یئرده آغور اولار

فا: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. (غ. کمیجانی)

ضمیمه

داس من نن رد اولسون، یولداشوم سامان جووالودی
فا. اشاره به انسان‌های منفعت‌طلب دارد. (غ. کمیجانی)

داسونئی آتدوم

فا. سنگ محبتشو انداختم (دل ازش کردم، فراموشش کردم، بی‌خیالش شدم). (ی. عبدالحسینی)

داغ داروخماقدان دووشان داروخورئ؟!

فا. زمانی که مثلاً صاحب‌ملک به کسی اظهار لطف کند و نوکر این کار را نکند یا در مقابل آن بایستند گفته می‌شود. (غ. کمیجانی)

داغ داغا چاتماز، آدام آداما چاتار

فا. کوه به کوه نمی‌رسد آدم به آدم می‌رسد. (غ. کمیجانی)

داغداکئی قوش باغداکینا جوو- جوو اؤرگدیرئ

فا. کنایه از کار یاد دادن فرد بی‌اطلاع به فرد مطلع. (غ. کمیجانی)

داغداکئی گلیب باغداکون قووی

فا. از پشت کوه اومده صاحب باغ را از باغش بیرون می‌کند. (ی. عبدالحسینی)

داغلارا باخ تسلی تاپ

فا. به داغ‌دیده‌ها نگاه کن تسلی بگیر. در مواردی که برای کسی مصیبت رخ دهد گفته می‌شود. (م. جاوید راد)

دالدا اوس... ما گو... ی اؤرگنر، یاوانا دانوشما آغزیی اؤرگنر

فا. تکرار عمل اشتباه منجر به انجام آن در جمع خواهد شد. کنایه از پرهیز از انجام کار زشت. (غ. کمیجانی)

دالدان آتان داش توپیوغا دگر

فا. سنگی که از پشت بیندازند به قوزرک پا می‌خورد (مترادف چاه‌کن همیشه ته چاهه). (ی. عبدالحسینی)

دالدان داش آتاننو

فا. از پشت سنگ می‌اندازد (به آدم بزدل می‌گویند که جرئت روبرو شدن با حریف را ندارد). (ی. عبدالحسینی)

دالدان دالا دانوشماق

فا: پشتاپشت حرف زدن. (ا. قاسمخانی)

دالونا دار گلکم

بیر ایشی گورمگه آغرینماق، زورونا گلکم {چورگ آلماق ائله منیم دالوما دار گلر کئ
دیمگ اولماز}، فا: رغبت نداشتن کسی برای انجام کاری. (ا. قاسمخانی)

دالوننان قارا کوزه آتارام^۱

فا: پشت سرش یک کوزه سیاه شده می اندازم. (ی. عبدالحسینی)

دالی یا قالسای دیبرلر گیجدی، قاباغا گئچسی دیبرلر بیجدی

فا: اگر عقب بمونی میگویند گیجه و اگر جلو بزنی میگویند زرنکه. (ی. عبدالحسینی)

دالی آياز اولماق

فا: بی پشتوانه بودن، بی کس و کار بودن، برادر یا پسر نداشتن. (ی. عبدالحسینی)

دالی سالماق

الینده پول بیریکدیرمک {اوغولوم عقللی بیر آدامنی پوللارونی هدره وئرمز دالی سالار}،
فا: پس انداز کردن. (ا. قاسمخانی)

دالی قویلی دوشمک

فا: طاق باز افتادن. (ا. قاسمخانی)

دالی قویلی یاتماق

فا: به پشت خوابیدن، طاق باز خوابیدن. (ا. قاسمخانی)

داموم یئخمیشم قارون تۆکمی یم

فا: کنایه از اینکه دخترم را شوهر دادم که دیگر هزینه ندانم! (غ. کمیجانی)

داوادا دیلی ساخلا، سوفرادا الی

فا: عاقبت اندیش باش. (غ. کمیجانی)

دده پیشه سین اله توتوب

فا: پیشه پدرشو پیش گرفته، کنایه از این که مانند پدرش بی کار و بی عاره. (ی. عبدالحسینی)

۱- رسمی بوده از کسی که متغیر بودند بعد از رفتن یک کوزه یا دیگ سیاه شده را پشت سرش می شکستند تا هرگز برنگردد.

ضمیمہ

ددهی سوغان ننه‌ی سریمساق، سن هاردان اولدی، گول به شکرخان؟!
فا. پدرت، پیاز بوده، مادرت سیر، تو چگونه شدی شیرین مثل شکر خوش بوی مثل
گل؟ (ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: ددهی سوغان، ننه‌ی سریمساق هاردان اولدی گولبه‌سرخان؟! پدرت پیاز
مادرت سیر تو چگونه شدی خیار سبز؟
هم ده باخ: ننه‌ی سوغان بابای سریمساق، هاردان بیتدی سن ترحلوا!؟

درویش اؤلنن سورا کشکولون سوخ گ.. نه
فا. ناکارآمدی اشیا بعد از مرگ. (غ. کمیجانی)

دریادا بالوق سای
فا: ماهی‌های دریا را می‌شمارد. (ی. عبدالحسینی)

دعائی سال دعا ائللین بوینونا
فا. کار را بسپار به کاردان. (غ. کمیجانی)

دلئ دلینی گورننه چوماغون قویار قولتوغونا
فا. دیوانه چون از خودش دیوانه‌تر ببیند، چماقش را جمع می‌کند. (م. جاوید راد)

دلئ دئی چورگی قویسون قولاغونا
فا: اگر دیوانه است نونو بذاره تو گوشش، چرا میذاره تو دهندش؟! (ی. عبدالحسینی)

دمیر قاپونیی آغاج قاپویا اوزی دوشر
فا. گذر پوست به دیاغ‌خانه میفتد. (غ. کمیجانی)

دمینه وئرمک
قورخودان بیر محلی ترک ائتمک {گوردئ اوزاخدان گلیرم، قورخودان وئردئ دمینه}،
فا: به چاک زدن، فرار کردن، صحنه را ترک کردن. (ا. قاسمخانی)

دنگ قالماق
مات قالماق، حئیران قالماق {ایشیددیم قونشوموز اولوب، دنگ قالدوم!}، فا: تعجب
کردن. (ا. قاسمخانی)

دورغاما تیلیت، ایککیسی بیردئ
فا. تیلیت کردن با خوردن فرق ندارد (چه علی خواجه، چه خواجه علی). (ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: دورغاماینان تیلیت بیردئ
معمولاً ایکی پیس شئی برابر بیلیمک اوچون ایشلنیر {مثلاً من دوستوما دئییرم بو ملت
وکیلی او بیریسیندن داها یاخچیدی جواب آلیرام: دوغراماینان تیلیت بیردئ}، فا: هر
جفتشان یه گ... ن. (ا. قاسمخانی)

دوست دوستی بلله سین بیر قوزونان، او دا پوک اولسون

فا. اهمیت صله رحم. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: دوست منی بلله سین، بیر پوک، قوزیینان
فا. دوست مرا یاد کنه (به دیدنم به یاد) حتی با یک گردوی پوک شده. (ی. عبدالحسینی)

دوگون - دوگون اوستونه دوشمز

فا. بالاتر از سیاهی رنگی نیست. (غ. کمیجانی)

دومموگی^۱ سالاماق

اوزولمک {نییه پس دومموگی^۲ ساللانوب؟ بابام گیل گئددیلر^۳ مسافرتنه منی
آپارمادولار}، فا: ناراحت شدن. (ا. قاسمخانی).

دونیا بیر گوننیک دگی

فا. دنیا یک روز نیست. (م. جاوید راد)

دوه قان گوڑروب

بو دئییم او یئرده ایشلنیر کی بیرینین بدنینه بیر بالاجا یارا - آغری اولور آنجاق اونو
بیر ینکه مصیبت کیمی گوستریر!، فا: گویی شتر خون دیده است. این عبارت را درجایی
به کار می برند که فردی یک درد یا جراحت کوچک در بدنش را در حد یک مصیبت
بزرگ جلوه می دهد. (ا. قاسمخانی)

دوه دن ینککه کرگدن وار

بیری اؤزونو چوخ یوخاری توتاندا و اؤزونه شیشنده بو آتا سؤزو ایشلنیر، فا: این ضرب المثل را در
مورد افرادی به کار می برند که بسیار به خود تفاخر می کنند. (ا. قاسمخانی)

دوه نی گوژی قباغوننا گورموری!

فا. این اصطلاحی به فردی که شیء بزرگی را در مقابل خود نمی بیند اطلاق می شود. (غ. کمیجانی)

1 -DÜMMÜG

۲- دومموگ: دیمدیک

۳- بورچالی دا گئتمک دئییلمز گئتمک دئییلر.

دوہائی یوکی ن باتورار، اینہ دلیگین نن گئچمز

یئرسیز پول خرچلیر آنجاق یئرینده کینیسلیق چیخاردیر، فا: از سوراخ سوزن رد میشه از در دروازه رد نمیشه. (ا. قاسمخانی)

دوہیہ دیدیلر: نیہہ بویینی ایریدی؟ دیدی: دی گینن ہارام دوزدی؟!

بیرینین مشکلاتی او قدر چوخ اولار کی چوخلاری گؤزونه گلمز و بو آتا سؤزونو اؤزونه گؤره ایشلدر، فا: به شتر گفتن چرا گردنت کجه؟ گفت تو بگو کجایم صافه؟! (ا. قاسمخانی)
باشقا واریانت: دوہیہ دیدیلر بویینی ارگیدی دیدی ہارام دوزدی کئی بونوم ارگی اولمییہ. (م. جاوید راد)

دووشان چؤلده گؤوش ائلر دییر من ده بیر حیوانام!

فا: کنایہ از انسان های خودشیفته. (غ. کمیجانی)

دووشان قاباغونا گیلدیر (کوللوخ) دوزورای؟!

فا: قرار دادن یک مانع بی اهمیت در مقابل اقدامی یا شخصی. (غ. کمیجانی)

دووشانا دییر قاچ، تازییا دییر باس

فا: به خرگوش می گه بدو به تازی می گه بگیر. (ی. عبدالحسینی)

دؤنرگه سی دؤنوب

فا: بد آورده، بخت ازش رو برگردانده، اجلش رسیده. (ی. عبدالحسینی)

دووهائی یوکی نن بیرا خوب، قارونچا قیچن نن یا پوشوب

فا: شترو با بارش رها کرده پای مورچه را چسبیده. (ی. عبدالحسینی)

دیبینہ داش قویماق

توکتیمک {دوئی باغا گئدمیشدیم اریک درماغا، گؤردوم اوشاقلار دیبینہ داش قویوبلارا}، فا: خوردن یا بردن یک محصول به شکلی که چیزی از آن باقی نماند. (ا. قاسمخانی)

دیدیم گئد اوو گئی گئددیی لوو گددیی

فا: دنبال خیر فرستادمت، شر آوردی؟! (غ. کمیجانی)

دیش دورماق

آرام بودن، اذیت نکردن. (ی. عبدالحسینی)

دیشیی آرغورئ چک قورتول، قونشی پیسئی سات قورتول

فا: دندانت درد می کند بکش راحت شو و اگر همسایهات بد است خانهات را بفروش راحت شو. معادل دندانی که درد می کند می کشند می اندازند دور. (م. جاوید راد)
 باشقا واریانت: دیشیی آرغی چک قورتول، باشیی آرغی اوّل قورتول
 فا: دندانت درد می کند، بکش راحت شو؛ سرت درد می کند، بمیر راحت شو. (ی. عبدالحسینی)

دیشی دیبینن گلنئ دیمک

سایغی سیزلیغین و سوّگوش وئرملگین ان شدتلی درجه سی {اوغلان هنج بؤیوک – کوچوک آینامی! دیشیی دیبینن گلنئ منی دیدئ!}، فا: هرچه از دهان برمی آید گفتن. (ا. قاسمخانی)

دیقنه سیقنه وئرکم

فا: حرص وجوش به خورد کسی دادن، دق مرگ نمودن. (ی. عبدالحسینی)

دیک دیککیلی

فا: فرز و چابک است، قبرا ق و سرحال است. (ی. عبدالحسینی)

دیگیر – دیگیر، یاش توکمک

فا: چون ابر بهاری اشک ریختن. (ا. قاسمخانی)

دیل اوتی

فا: زبان بازی می کند. (ی. عبدالحسینی)

دیل آغزونا چاتماق

فا: احوالشو جویا شدن، پای حرفاش نشستن، به درد و دلش گوش دادن. (ی. عبدالحسینی)

دیلنچی دن بورج ائلمه، بورج ائله سی خرج ائلمه

فا: از آدم تازه به دوران رسیده قرض نکن، اگر هم قرض کردی خرج نکن. یعنی آدم گدا جنبه قرض دادن به کسی را ندارد. (م. جاوید راد)

دیلنچی دن دیلنچیه روادئ

فا: گدا به گدا رحمت خدا. (م. جاوید راد)

دیله توتماق

فا: زبان بازی کردن، خوش رفتاری کردن، با ملایمت صحبت کردن. (ی. عبدالحسینی)

ضمیمه

دیلی اینجیین جئک، آلی اینجیسین

فا: به جای آنکه زبونتو کار بندازی از دست استفاده کن. (ی. عبدالحسینی)

دیلی سوموگی اولماز هر یانا دولاننورای دولانار

فا: این زبونو میشه هزار جور چرخاند. (ا. قاسمخانی)

دیلی وار، ایشی ده وار

فا: زبونش درازه چنتش هم پره. (ا. قاسمخانی)

دیلی وار، دیلچگی ده وار

فا: زبان که دارد هیچ زبان کوچک هم دارد. به آدم حاضر جواب و حراف می گویند. (ی. عبدالحسینی)

دیوان توتماق

فا: برای به دست آوردن چیزی پافشاری کردن. (ی. عبدالحسینی)

دییبلر گل - گئد

فا: گفته اند رفت - آمد. (م. جاوید راد)



راس دئمه سی، راس گلمز

فا: تا راست نگي کارها راست و ریس نمیشه. (ی. عبدالحسینی)

روقومنی دانوشماق

ایفاده لی دانیشماق {عمیم قیزی آلا بیلرم. ائله روقومنی آدامنی کئ حدئ یوخ!}،
{روقومنی دانوشما گؤرکا!}، فا: با فیس و افاده حرف زدن، اهل پز دادن بودن. (ا. قاسمخانی)

رووشدن چیخی

فا: عبارتی است که در صورت مشاهده یک کار سبک از یک فرد به او گفته می شود. (ا. قاسمخانی)

ریشه سی اولماسا بوداغی بار وئرمز

فا: کنایه از آدم بی ریشه. (غ. کميجانی)

ز

زمین برک اولاننا سیغیر سیغیر گؤزونن گؤرر

فا. اشاره به فردی دارد که از پس انجام کار بر نمی‌آید و تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازد. (غ. کمیجانی)

هم ده باخ: سیغیره گوج گلننه تایون وورار

زولا چکمک

دیش آغرینین ان گوجلو دورومو {دیشلریم آغرودان زولا چکی}، فا: نهایت شدت دندان‌درد که دندان شروع به زوق زوق کردن می‌کند. (ا. قاسمخانی)

زیقنه وئرمک

اینجیتیمک {بیلیمیز منیم اوشاخلاروم نه قدر منه زیقنه وئریلر!}، فا: اذیت کردن. (ا. قاسمخانی)

زیمیکلییه - زیمیکلییه دانوشماق

زارییا - زارییا دانیشماق {فیکر ائلیهم دایوم ناخوش احوال ایدی تلفن دالوننا زیمیکلییه - زیمیکلییه دانوشوردی}، فا: با آه و ناله حرف زدن. (ا. قاسمخانی)

س

سَقْقِیز اولوب دوشوب خَلْخ آغزونا

فا. مثل آدماس افتاده توی دهن خلق‌الله (همه مردم راجع به او صحبت می‌کنند). (ی. عبدالحسینی)

سَم بَاسماق

فا: به معنای این که سهم یا ترس سراسر وجود کسی را فرا بگیرد. (ا. قاسمخانی)

سارئ اینک سننه، سارئ یاغون من نن سوراغ ائلیری

فا. آنچه خودداری از من طلب می‌کنی؟! (غ. کمیجانی)

سارئ اینک سوتلی اولار، اولئی گ... ئ دادلی اولار

فا. یعنی آدم تا زنده هست کسی یادش نکنند ولی وقتی مرد مدام از او یاد کنند. (غ. کمیجانی)

ساغ باش گورا آپارماز

فا. سر سالم به گور نمی برد (توصیفی برای افراد شرور). (ی. عبدالحسینی)

ساغ باشا سققیز یاپوشدورمازلار

فا. به سر سالم سقز نمی چسبانند (معادل سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند).
(ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: آغریمایان باشا سققیز سالمازلار

ساققوز اولوب دوشوب خلخ آغزونا

فا. مثل آدماس افتاده توی دهن خلق الله، نقل محافل شده. (ی. عبدالحسینی)

سامان آستوننان سو یثردن

فا. آدم آب زیرکاه، به افراد موزی و مرموز اطلاق می شود. (غ. کمیجانی)

سن بیلکی دینگیل - دینگیل قیامتی

فا. تو را قسم به روزهای قیامت که از فرط اضطراب بالا و پایین می پری، آرامش نداری،
مُلتهپی و.... (ی. عبدالحسینی)

سن خانوم و من آغا، اینسکلری کیم ساغا؟

فا. تو خانم باشی و من آقا، پس گاوها را کی بدوشد؟ (ی. عبدالحسینی)

سن دیین اولسون شر یاتسون

فا. حرف، حرف تو باشه شر بخوابد. (ی. عبدالحسینی)

سن دیین اولسون شر یاتسون

فا. تو درست میگی، شر به پا نکن! (ا. قاسمخانی)

سن دیین دگی منیم جیگریمی بنینه، من دیین دگی سنی توفئنگی فنگینه

فا. حرفی که تو میزنی مثل نیش به بند جگرم میخوره، حرفی که من میزنم به فنگ
تفنگ تو می خوره. (ی. عبدالحسینی)

سن قال قوردینان قیامته، قارغایینان پوخ یئمگه

فا. تو بمان با گرگ تا روز قیامت، با کلاغ به گه خوری (کنایه از عمر طولانی است چراکه
در باور عامیانه کلاغ سمبل عمر طولانی است). (ی. عبدالحسینی)

سن یاخچولوق ائله سال دریایا، بالوخ بیللمسه خالوق بیلر

آللاه یولوندا یاخچیلیق ائله مک و تکجه آلاهی نظرده توتماغا اشاره ائدیر، فا: تو نیکی
می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز. (ا. قاسمخانی)

سنه یاغدئ، منه دامنی

الی بول بیر انسانا مادی سرمایه یئتیشسه، یوخسوللارین الینی دا توتار، فا: اگر روزی به آدم چشم و دل سیر برسه مقداری هم به سایرین خواهد رسید. (ا. قاسمخانی)

سنیی اگر بو دلبیی اولمایدئ قارغا گوژی چاغارداردئ

فا: اگر تو این زبونو نداشتی، کلاغ چشم تو کور می کرد (به کسی می گویند که فقط با زبان بازی کارهایش را پیش می برد). (ی. عبدالحسینی)

سنیی سؤزییه ایت مچچیددن چئخمز

فا: حرف تو هیچ اعتباری ندارد. (غ. کمیجانی)

سنیی طنفی نن گریزه انماق اولماز

فا: با طناب تو نمی شود به چاه رفت. (م. جاوید راد)

سو بویلائی

فا: آب از سرش گذشت. (ی. عبدالحسینی)

سو بیر یئرده قالسا قوخار

فا: آب که یکجا بماند می گندد. (م. جاوید راد)

سو کوزه سی سو یولوننا سینر

فا: وسیله ای که برای انجام کاری ساخته شده، در همان راه از بین خواهد رفت. (غ. کمیجانی)

سوت - سوت اوینی

فا: انگار داره واره بازی^۱ می کند. (ی. عبدالحسینی).

سوتده گیرن سومو کدن چیخر

فا: هر کاری کنی روزی تاوانش را پس می دهی. (غ. کمیجانی)

باشقا واریانت: سوتی نن گلن سوموگی نن گئدر

فا: این ضرب المثل کنایه از این است که هر خلق و خو، رفتار و عادت مثبت یا منفی که ارثاً از مادر به فرزند منتقل شود، از فرزند جدا نمی شود، مگر با پوسیدن استخوان (مرگ) وی. البته این ضرب المثل ترکی بعداً توسعه ی معنایی یافته و در هر موردی نیز که اکتساب خلق و خو، رفتار، عادت و... مثبت یا منفی جزء ملکات راسخ روحی و اخلاقی شخصی شود، به کار می رود. (ی. عبدالحسینی)

۱- واره (واراداش)، در زمان گذشته تعاونی محلی برای جمع آوری را واره و اعضای آنرا واراداش می گفتند.

سوتلی قویونئ سورودن آرالامازلار

فا: انسان هیچ وقت جنس خویش را نمی فروشد. (غ. کمیجانی)

سوتی نن گلن سوموگی نن گئدر

فا: این ضرب المثل کنایه از این است که هر خلق و خو، رفتار و عادت مثبت یا منفی که ارثاً از مادر به فرزند منتقل شود، از فرزند جدا نمی شود، مگر با پوشیدن استخوان (مرگ) وی. البته این ضرب المثل ترکی بعداً توسعه ی معنایی یافته و در هر موردی نیز که اکتساب خلق و خو، رفتار، عادت و... مثبت یا منفی جزء ملکات راسخ روحی و اخلاقی شخصی شود، به کار می رود. (ی. عبدالحسینی)

سوتی قاجدی

فا: شیرش قطع شد. درباره ی زن شیرده که بر اثر ترس شیرش قطع شود گفته می شود. (ی. عبدالحسینی)

سورغی سورماق

فا: پرسش و پاسخ کردن، معادل، سین جین کردن، پرسش و پاسخ شب اول قبر که دو ملک از میت می کنند. (ا. قاسمخانی)

سورون سالی یوب

فا: لب و لوچه شو آویزان کرده، اخم کرده. (ی. عبدالحسینی)

سوموگوم مگر خنجر دسته سی اولاجک

فا: کنایه از اهمیت ندادن به بدن و عمر خویشتن. (غ. کمیجانی)

سویا چاتماموش توممانون چاغاردی

فا: به آب نرسیده توممونشو در میاره. (ی. عبدالحسینی)

سؤز اوزه گلمک

{سنیی اوزیی نن بیلیمیری نه سؤزلر منیم اوزومه گلیب!}، فا: حرف درشت شنیدن، مورد اهانت قرار گرفتن. (ا. قاسمخانی)

سؤز وار گلر گنچر، سؤز وار دلر گنچر

فا: حرفی است که میاد و می گذره، حرفی هم هست که قلب آدمو مثل گلوله سوراخ می کند و می گذرد. (ی. عبدالحسینی)

سؤز وئرمک

فا: قول دادن. (ی. عبدالحسینی)

سۆز یئردہ قویماق

فا: حرف نگفته باقی گذاشتن. (ا. قاسمخانی)

سۆز، سۆز گتیرر، آرشین^۱ بئز

فا: حرف، حرف مباره، آرشین بیز. (ی. عبدالحسینی)

سۆز، سۆزه یاتمی

فا: حرف با حرف جور در نیاید، حرفای همدیگر را قبول ندارند. (ی. عبدالحسینی)

سۆزیی دوزونی اوشاقدان ائشید

فا: حرف راست را از بچه بشنو. (ی. عبدالحسینی)

سۆزئ اوزالداق

فا: حرف را کش دادن. (ا. قاسمخانی)

سۆزئ آغوزننا دولاننورماق

سۆزون گرچگین دنمه مک، یالان دئمک {فیلان کسدن هئچ خوشوم گلمز دوز آدام دئی سۆزئ آغوزننا دولاننورار}، فا: طفره رفتن، حقیقت را پنهان کردن، دروغ گفتن. (ا. قاسمخانی)

سۆزئ بیر مچیدده (مسجد) دی، بیر حامامنا

یئرسیز بیر سیر و یا سۆزو دئینده بو آتا سۆزو ایشلنیر. حامام و مچید عمومی بیر یئرلردیلر. طبیعی کی بیر سیرین او یئرلرده آچیق ائتمه سی منطق سیز بیر ایش ساییلیر، فا: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. (ا. قاسمخانی)

سۆزئ یئره سالماق

فا: روی کسی را زمین انداختن، به حرف کسی اهمیت ندادن. (ا. قاسمخانی)

سۆگمه بگ آتامی، سۆگلر خان آتایی

فا: به هر کسی بدی کنی به خودت برمی گرد. (غ. کمیجانی)

سیانگ سینگیلامی

فا: هیچ صدایی نمی آید، سکوت مطلق است. (ی. عبدالحسینی)

۱- آرشین واحد اندازه گیری طول معادل یک متر و بئز نوعی متقال نامرغوب که به رنگ آبی کبود رنگ می شده است.

سیبیلینن قان دامی

چوخ حیرصلیدی {بیر بالا مسئله اوستوننه ائله اولدی سیبیلینن قان داموردی}، فا: خیلی عصبانی است. (ا. قاسمخانی)

سیچان دلیگین ساتون آلماق

بیرینین قورخوسوندان استرسده اولماغی تصویره چکیر {وئرچکلی قورخوسوننان سیچان دلیگینی ساتون آلودی}، فا: دنبال سوراخ موش گشتن. (ا. قاسمخانی)
هم ده باخ: ایلان دلیگین ساتون آلماق

سه...مزلر قارونلاری آجوخا

کینسلیک دئمکدیر، فا: کنایه از شدت خساست. (ا. قاسمخانی)

سیخ قیزاراننا گوناھکاری سسی چیخیر (گوناھکار خبردار اولار)

گوناھکار مجازات اولماغیندان خبر اولاندا تنز اؤزونو لووا وئر، فا: چوب را که برداری گربه دزده فرار می کند. (ا. قاسمخانی)

سیغیر اؤزوننه گوودانا اکننه باش آرغی توتار (آرغییار)

فا: گاو هر وقت برای خودش گاودانه می کارد، سردرد می گیرد. (ی. عبدالحسینی)

سیغیر اولننه بیچاخ چکن چوخ اولار

فا: شهر که خالی شد قورباغه هفت تیرکش می شود. (غ. کمیجانی)

سیغیره گوج گلننه تایون وورار

یئر برک اولاندا، اؤکوز اؤکوزدن گورر. جوت سورنده ایکی سیغیردن بیرینین قاباغا گئتمگه گوجو چاتمایاندا یانینداکی سیغیری وورار. بیرینین گوجلو اداما گوجو چاتمایاندا مظلوما ظولم ائدر، فا: زورش به خر نمی رسد پالان خر را برمی دارد! (ا. قاسمخانی)
هم ده باخ: زمین برک اولاننا سیغیر سیغیر گؤزونن گؤرر

سینن قول بویوننان آسلانو

فا: دست شکسته وبال گردنه. (ی. عبدالحسینی)

سینیری قیزلر

فا: بشکنید دخترها، استعاره ای برای بشکن زدن معادل بشکن و بالا بینداز. (ی. عبدالحسینی)

سینیخ کوزه‌دی، مواظب اول

فا. کوزه شکسته است، مواظب باش (در رابطه با دختری که وضعیت مناسبی ندارد می‌گویند. شاید بکارتشو از دست داده باشد، مواظب باش خودشو گردن تو نندازه). (ی. عبدالحسینی)

سینیخ کوزه سو ساخلاماز

فا. کوزه شکسته آب نگه‌نمی‌داره (کنایه از افراد شرور و... که اعتباری به آن‌ها نمی‌شود کرد). (ی. عبدالحسینی)

ش

شاه وئرن آتیی دیشینه باخمازلار

فا. دندان اسب پیشکشی را نمی‌شمارند (م. جاوید راد)

شاهی آتونا یابو دیمیشی

فا. نشان از ادعا و بزرگ‌بینی یک نفر در برابر دیگران. (غ. کميجانی)

شاهی ده دالدان سوگلر

فا. منظور به حرفی که پشت سرت می‌زنند اهمیت نده، چراکه از پشت سر شاه را ناسزا می‌گویند. (م. جاوید راد)

شرطه شوخومنا کس، خرمننه داوا دوشمسین

فا. هر شرط و شروطی داری هنگام شخم زدن بگذار تا زمان خرمن‌کوبی دعوامون نشه (جنگ اول به از صلح آخر). (ی. عبدالحسینی)

شریک یاخچو اولسایدی، خدا اوژو اوچون شریک یاراداردی

فا. اگر شریک خوب بود، خداوند برای خودش می‌آفرید. (ی. عبدالحسینی)

شریکلی پ... ئ ایت ده ییمز

فا. در کار شراکتی در انتها شر خواهد بود. (غ. کميجانی)

شریکلی قازان قینمز

فا. کار شراکتی به نتیجه نمی‌رسد. (غ. کميجانی)

شکات اولماق

فا: معادل از کت و کول افتادن، له لولورده شدن، خست و کوفته شدن. (ی. عبدالحسینی)

شور پنیر بیین ایت سویا قئیدر

فا: سگی که پنیر شور خورده باشد، برای خوردن آب برمی گردد (این مثل را برای کسی به کار می‌برند که کار خلافی کرده ولی منکر آن است. معتقدند که آدم خلاف کار به محل خلافتش برمی‌گردد. مترادف آدم جانی به محل جنایت برمی‌گردد). (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: پنیر بیین سویا گلر

شور تون چاغاردماق

فا: شور چیزی را درآوردن، در کاری زیاده‌روی کردن. (ا. قاسمخانی)

شیر جنگلدن چیخمز، شیرعلی جنگله گیرمز

فا: شیر از جنگل بیرون نیامد، شیرعلی وارد جنگل نمی‌شه. (این مثل را برای آدم‌های بزدل که لاف می‌زنند به کار می‌برند). (ی. عبدالحسینی)

شیرین دیل، ایلانی لانادان چاغاردور

فا: زبون خوش مار را از سوراخش بیرون می‌کشد. (ی. عبدالحسینی)

ص

صبر ایله حالوا پیشر ای قورا سن‌نن

فا: گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم. (ی. عبدالحسینی)

صبر ائله گوؤرک سحر گون باشوموزا نه بشر چالاجک

فا: صبر کن ببینم فردا آفتاب چگونه بر سرما می‌تابد، سرنوشت چگونه رقم خواهد خورد، فردا را چگونه شروع می‌کنیم. (ی. عبدالحسینی)

صلوات قویه

فا: صلوات به زورت، به قدرت بدنی‌ات، خودت میدونی بین از پس این کار برمی‌آیی یا نه؟. (ی. عبدالحسینی)

طَنَف، هر نه اوزاخ اولسا، آخوری گرک چمره دن گئچه
فا. طناب هر چقدر هم دراز باشد، باید از جنبه بگذرد. (ی. عبدالحسینی)

طاماسی تافقو لادی

فا: طمعش به تکاپو افتاد، مترادف دندان طمعش را تیز کرد. (ی. عبدالحسینی)

عاباس، آدام نه سین قاپمازا! قاپسا چورک تاپمازا!

آنالار قدرینی بیلمگه اشاره اندیر، مفهوم: پناهی جز مادر برای انسان وجود ندارد؛ نباید
به او بی احترامی کرد. (ا. قاسمخانی)

عاری عاریا گلسین

فا: اصطلاحی که اغلب بانوان برای به رخ کشیدن عیوب و سابقه گذشتگان در
مشاجره های لفظی به کار می بردند. (ی. عبدالحسینی)

عاشوقدان ارکان ایستلر

فا. از آدم مدعی کار می خواهند. (غ. کمیجانی)

عبثه دانوشاغا، پول وئرمز لر

فا. برای سخنان بیهوده و عبث به کسی پول نمی دهند (معادل برای حرف مفت پول
نمی دهند). (ی. عبدالحسینی)

عجب سن نن! یئل آسیب گول گتیری ب؟

فا: چه عجب از شما! باد وزیده گل آورده؟ مترادف: باد آمد و بوی عنبر آمد. (ی. عبدالحسینی)

عراقدا^۱ بوغدادان اولدوم، بغداددا خورمادان

فا. به حقم نرسیدم. (غ. کمیجانی)

عقل داغوداننا سن هاردا بدیی؟

فا. وقتی عقل پخش می کردن تو کجا بودی؟ (م. جاوید راد)

۱- عراق دندیکده عراق عجم (بوگونکو اراک و مرکزی اوستانلار) قصد اندیلیر. (ت. هـ)

عقلی توپوگوننادور

فا: عقلش توی قوزک پاشه. (ی. عبدالحسینی)

عقلیلی عقلینی بیغنه دلی وورار چایدان گنچر

فا: تا عاقل فکراشو بکند آدم دیوانه از رودخانه رد شده. بیانگر عدم تعلل بیش از حد در انجام کارها. (ا. قاسمخانی)

علی، ولی، پیرعلی، یئددی اوننان ایرلی، قوز ساتان، پامموق آتان، بیر ده سنی

شخصی از مادرش پرسید: مادر چند بار شوهر کردی؟ مادرش در جواب گفت: می خواستی چند تا باشه؟ علی بود و ولی بود و پیر علی بود، هفت تا پیش از اونا بود، یکی هم مرحوم پدر تو. (ی. عبدالحسینی)

عمه خالادان مهربان اولار عمی داییدان

فا: خاله از عمه مهربان تر می شود و عمو از دایی. (ا. قاسمخانی)

عین الحق وورماق

فا: انالحق زدن. (ی. عبدالحسینی)

غ

غربت قیزی خانوم اولماز

پیس آدامین اولادی یاخشی اولا بیلمز، فا: اصل بد نیکو نگردد زانکه بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است. (ا. قاسمخانی)

هم ده باخ: کوولئ قیزی خانوم اولماز

ف

فیلانکسین فالی ایتیپ

فا: کنایه از سرگردان بودن. (غ. کمیجانی)

فیلانکسین نه گرک ناخورونا گئدی نه حقین بیغی

فا: نباید کاری به کارش داشته باشی. (غ. کمیجانی)

قَینماق اوچون گنه قوجا گئچچی اتی

فا. دود از کنده بلند می شود. (م. جاوید راد)

قابلاما قیریلاننی^۱ قاپاغون تاپدی

فا. هر کسی بالاخره جفت خودشو پیدا می کند. (غ. کمیجانی)

هم ده باخ: چؤلْمک گزر قاپاغون تاپار

قاپوسی آجوردان اولاننان انعام چیخمز

فا. نباید انتظار دریافت انعام از فرد از خود راضی داشت. (غ. کمیجانی)

قاپی سنه دئیرم، دووار سن ائشید

فا. در به تو می گم، دیوار تو بشنو (مترادف به در می گه تا دیوار بشنوه). (ی. عبدالحسینی)

قارنی آغی آلتوننادو

فا: برای خوردن شکمش از پاهاش سبقت می گیرد و زیر پاهاش می مونه، معادل جانم

فدای شکم. (ی. عبدالحسینی)

قارا گونه قالماق

فا: بدبخت شدن. (ا. قاسمخانی)

قارا گیلیمه بورون سن، ائل دالوننان سورون سن

فا. اگر از نظر مالی در هر وضعیتی هستی باید با سایر اقوام بسازی. (غ. کمیجانی)

قاراقورا گؤرمک

فا: کابوس دیدن. (ا. قاسمخانی)

قارغا اینن گزینی دومموگی پوخلی اولار

فا. نشست و برخاست با آدم بدانسان را بدنام می کند. (غ. کمیجانی)

قارنوم کف تکی گئچی

اصطلاحی برای بیان دلواپسی و نگرانی ها، معادل دلم مانند سیر و سرکه می جوشد. (ی.

عبدالحسینی)

۱- قیریلاننی: دیغیرلاندی (ت. هـ.)

ضمیمہ

قارنوموزدکی قارنوموزدا گل قارداشلشک

فا: دشمنی ما سر جایش ولی بیا ظاهر را حفظ کنیم. (غ. کمیجانی)

قارنونا قان اوددورماق

فا: خون به دل کسی کردن. (ا. قاسمخانی)

قارنیی قَت قتینه قوربان

فا: قربان لایہ‌های شکمت برم، معادل قربان اشتہایت برم. (ی. عبدالحسینی)

قارنی آییغی آلتونا دوشوب

فا: شکمش زیر پاهاش افتاده (در رابطه با آدم شکم‌پرست، پرخور و... گفته می‌شود).
مترادف شکمش جلوی پاهاش افتاده. (ی. عبدالحسینی)

قارنی گوْتورمی

فا: دلش نماید، حسادت می‌کند، بخل می‌ورزد. (ی. عبدالحسینی)

قارون آستی یاشول

پاخیل {گوردی منیم ایشیم اونیی کیننان قاباق دی، باشلادی پخیللیغه! آہ آہ نہ قدر
قارون آستی یاشول آدامنی!}، فا: حسود. (ا. قاسمخانی)

قارونا گئدن قارداشدی.

(م. جاوید راد)

هم ده باخ: کؤلگه منہ یولداشدو، قارونا گئدن قارداشدو

قارونا گئدن گند اولار، قونشویا گئدن گنج اولار

فا: هر چیزی بخوری گند می‌شود، هر چیزی ببخشی گنج می‌شود. ارزش بخشش را
می‌رساند. (م. جاوید راد)

قازالاخ هارا گندسین سوران - مامودآباددان یئی اولسون^۱

هارا اوردان یئی اولسون؟!، فا: کجا بهتر از اینجا؟! (ا. قاسمخانی)

قازانی ترسه آسوبلار

لیج ائله‌مگین سون درجه‌سینی گؤستریر، فا: مرغ یک پا داره. (ا. قاسمخانی)

قاش - قاباغی ساللاماق

{نه اولوب گنه سینی قاش - قاباغی ساللانوب؟!}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

۱- سوران و مامودآباد (محمود آباد) بورچالی‌دا یکی کند آدیدیر.

قاش - قاباغوننان پ...خ یاغی

{بیرگون مونی اوزونہ گولرگورمدیک گونه ائله دی قاش قاباغوننان پ...خ یاغی}، فا: از شدت اخمو بودن حال آدم ازش به هم می خورد. (ا. قاسمخانی)

قاش - قاباغوننان قار یاغماق

{قاش قاباغوننان قار یاغی دیبه ی اونا بورجوم زادوم وار!}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

قاش - قاباغی یئرده گئتمک

{قاش قاباغی یئرده گندی دیبه ی اونا بورجوم زادوم وار!}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

قاش - قاباق اوینادماق

فا: عشوہ و ادا آمدن. (ا. قاسمخانی)

قاش - قاباق تۆکمک

توسبور ائله مک {گلینیم اووه گیرنن ائله قاش قاباق توکی! هئچ دا بللی دیئ کیم اونا بیر زاد دی ییب}، فا: اخم کردن. (ا. قاسمخانی)

قاشوق سالماق

مشورت ائله مک، گنگیشمک {آدام ایشی گۆرنن قاباق بؤیوکلره بیر قاشوق سالسا پئشمان اولماز}، فا: مشورت کردن. (ا. قاسمخانی)

قاللان قوشیی سیدلیگینی کور پشه دن سوروش

هم ده باخ: اریک قوشیی سیدلیگینی کور پشه دن سوروش

قائی قانینان یومازلار

فا. خونو با خون نمی شویند (قانا قان ائله مزلر). (ی. عبدالحسینی)

قلب مال آیه سینه چاتار

فا. مال بد بیخ ریش صاحبشه. (غ. کمیجانی)

قوخوم - قوخوم چکمک

تحمل اولونمایان بیر قوخویا اشاره اندیر {بیلیمیرم بو قاب ایچینه نمه واروموش بئله قوخوم قوخوم چکی}، فا: بوی غیرقابل تحمل یک مکان، شئی و... (ا. قاسمخانی)

قودوخلی آششگی قولاغی دالدا اولار

فا. کنایه از دل نگرانی فرد از افشای موضوعی. (غ. کمیجانی)

قودوغئ قارنوننا اؤلوب

فا. کنایه از حسادت یک شخص. (غ. کمیجانی)

قودوق، قوردئ گوردیی؟!

فا. حالت سر جاش اومد؟! (غ. کمیجانی)

قوردا دیدیلر گئد داوارا قورخدئ یالان اولا دیدئ گئدمیرم

فا. کنایه از شک داشتن کسی به استعدادها و توانایی‌های خود. (غ. کمیجانی)
باشقا واریانت: قوردا دئدیلر: - گل چوبان اول آغلادی، دئدیلر: - نییه آغلورای؟ دئدی:-

قورخورام یالان اولا

فا. به گرگ گفتند بیا چوپان شو شروع به گریه کردن کرد، گفتند چرا گریه می کنی؟
گفت: می ترسم دروغ گفته باشید. (ی. عبدالحسینی)

قورخان باش سالوم قالار

فا. سری که بترسد سالم می ماند. (ی. عبدالحسینی)

قورخان گؤزه چئپ دوشر

فا. از هرچه بدت بیاد سرت می آید. (غ. کمیجانی)

قورخای بیر ایت بیر دررینئ سورودمییه

فا. به مفهوم این که یک نفر توان اداره یک زندگی را دارد. (غ. کمیجانی)

قورخودان ایلان دلیگینئ ساتون آلو

فا. از ترس لانه مارو پا پول می خرد (به کسی گویند که از واقعه‌ای بسیار ترسیده است).
(ی. عبدالحسینی)

باشقا واریانت: قورخودان سیچان دلیگین ساتون آلار

فا. از ترس سوراخ موش می خرد. (ی. عبدالحسینی)

هم ده باخ: ایلان دلیگین ساتون آلماق

قورخودان توککئ توکی

فا. از ترس موهاش می ریزد (از ترس کرک و پرش ریخته). (ی. عبدالحسینی)

قورخولئ باشا، داش دیمز

فا. آدم باتجربه احتیاط می کند. (غ. کمیجانی)

قورد اولمیان یئرده، میدان شاغالبی نو

فا. جایی که گرگ نباشد شغال میدان داری می کند (نکته: در اینجا گرگ سمبل شهامت است). (ی. عبدالحسینی)

قورد قورائی اوخوماق

چوخ دانیشماق؛ او درجه ده کی هر کسی اینجیدسین {کس سسین نه قدر قورد قورائی اوخورای؟! باشوموز گنددی}، فا: روده درازی کردن. (ا. قاسمخانی)

قوردان قاچان قول بیابانیا توروش^۱ گلر

چالادان قویویا دوشمک آنلامینا یاخیندیر، فا: از چاله به چاه افتادن. (ا. قاسمخانی)
باشقا واریانت: قوردان قورتولدوک، قول بیابانیا توروش گلدیک
فا. از شر گرگ خلاص شدیم، گرفتار غول بیابانی شدیم (از چاله به چاه افتادیم). (ی. عبدالحسینی)

قورددی قویون جئلدینده گزیرئ

فا. گرگی است در جلد میش. (غ. کمیجانی)

قوررئ - قوررئ قوربانیی

فا. خشک و خالی قربانت برم (قربان صدقه رفتن اجباری، عاری از احساس و... معادل از تعارف کم کن و بر مبلغ افزای). (ی. عبدالحسینی)

قورقوشوم قولاقییا^۲

فا. سرب توی گوشهایت. (ا. قاسمخانی)

قوز قابوخذان چیخننه دا قابوغون بگنمز

کنچمیشلرینی و عائله لرینی یاددان آپاران انسانلارا دئییلیر، فا: این عبارت بیشتر در مورد فرزندان به کار می رود که والدین خود را از یاد می برند. (ا. قاسمخانی)

قوشدان قورخان داری اکمز

فا. انسان وقتی از عاقبت کاری می ترسد نباید آن را انجام دهد. (غ. کمیجانی)

قوشما قوشماق

فا: پشت سر کسی حرف درآوردن، عیب جویی کردن. (ی. عبدالحسینی)

۱- TÜRÜŞ توش

۲- هر گاه خبر مرگ کسی را می دادند یا درباره کسی که مرده بود می خواستند سخنی بگویند، می گفتند: سرب توی گوشهایت (مترادف هرگز گوش های تو خبر مرگ کسی را نشنود).

قوشما قوشوب

فا: متلک بستہ (پشت سر کسی حرف زدن، انگ زدن، متلک بستن). (ی. عبدالحسینی)

قوشون قوشماق

فا: لشگر آراستن. (ی. عبدالحسینی)

قول قویماق

فا: معادل آستین ہمت را بالا زدن، پا پیش گذاشتن. (ی. عبدالحسینی)

قولاغی دیبینن گئچدی

فا: از بیخ گوشش رد شد. (م. جاوید راد)

قولاق دالی قالماق

نیگران اولماق {بیر آز گئجیخدیی قولاق دالی قالدوم}، فا: نگران کسی شدن. (ا. قاسمخانی)

قولاق کسمک

فا: کلاه برداری کردن. (ا. قاسمخانی)

قولاقلاری سالانماق

اوزولمک {اوزولوم بیلدی اونی قوناخلوغا آپارمیاچه ییک قولاقلاری سالاننی}، فا: ناراحت شدن. (ا. قاسمخانی)

قولتوغون پوفله مک

فا: هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن. (ا. قاسمخانی)

قولتوغونا قارپوز وئریب

فا: هندوانه زیر بغل کسی دادن. (م. جاوید راد)

قولتوق بوشادماق

جاخالی دادن، اصطلاحی برای جاخالی دادن حیوانات بارکش. (ی. عبدالحسینی)

قولی قوجاقوننا قالوب

فا: راه به جایی نمی برد، مثل آدم عزادار، دست و بالش بسته است، غمگینه، مستأصل مانده (مترادف زانو به بغل مانده، زانوهایشو بغل کرده). (ی. عبدالحسینی)

قوناغیی قوناخدان آجوغی گلر، قوناق صاحابی ایککیسی نن

فا: مهمان از مهمان بدش می آید صاحب خونه از جفتشان. (غ. کمیجانی)

ضمیمہ

قوناغیی گۆنوں نن گئچن اوؤ صاحابی بیر ایل خرجیدی
فا. کنایه از انتظار بیش از حد میهمان از صاحب خانه. (غ. کمیجانی)

قونشویا اومید اولان شامسوز یاتار
فا. هر که به امید همسایه باشد، بدون شام می خوابد. (ی. عبدالحسینی)

قونشیا دیمه تونبانوم یوخ، تونبان وئرمز آبروی گیدر
فا. به همسایه نگو شلوار ندارم شلوار نمی دهد آبرویت می رود. (م. جاوید راد)

قونشی سورغوسون قونشودان سورمازلار
فا. کسی را به خاطر گناه دیگری مجازات نمی کنند. (غ. کمیجانی)

قونشی شاد، من نه شاد
فا. همسایه شاد باشه ما هم شادیم. حکایت از حس نوع دوستی بین انسان ها دارد. (م. جاوید راد)

قونشی قیزی اوس... خچی اولار؟!
فا. قدر همسایه را ندانستن. (غ. کمیجانی)

قونشی یاخچی اولا باغ نئیلیر دوواری
فا. نشان از همسایه خوب. (غ. کمیجانی)

قوی دیسینلر شاه بوداغیی باغی وار
فا. کنایه از بی اهمیت بودن به حسادت دیگران. (غ. کمیجانی)

قویروغون سئختی گ...ونه
فا. زد به چاک. (غ. کمیجانی)

قویون اولمیان یئرده، گئچچیه حاج عبدالکریم دئیللر
فا. جایی که گوسفند نیست، به بز حاج عبدالکریم می گویند. (ی. عبدالحسینی)

قویویا سو تۆکمگینن قویئ اولماز، قویونیی گرک اوؤزو جوشا
فا. چاه با آب ریختن چاه نمی شود. چاه باید خودش بجوشد. (ی. عبدالحسینی)

قویئ قازان قویئ دیبیننه
فا. چاه کن، ته چاهه. (ی. عبدالحسینی)

ضمیمه

قیراغونا باخ بئزین آل، ننه‌سینه باخ قیزین آل

فا. به لبهٔ پارچه نگاه کن، کرباسشو بخر، به مادرش نگاه کن، دخترشو بگیر (مترادف ننه را ببین، دختر و بگیر). (ی. عبدالحسینی)
هم ده باخ: آناسونا باخ قیزین آل، قیراغونا باخ بئزین آل

قیرمیزی اوزئی وار

چوخ اوزلودور، فا: بسیار پر رو است. (ا. قاسمخانی)

قیزیم سنه دئیرم، گلنیم سن ائشید

فا. دخترم به تو می‌گم، عروسم تو بشنو. (ی. عبدالحسینی)

قیلیجینان قان دامی

چوخ حیرصلی دی {بیر بالا مسئله اوستوننه ائله اولدی قلیجینان قان داموردی}، فا: خیلی عصبانی است. (ا. قاسمخانی)

ک

کباب اینسی ایشیدیری آما آشک داغلولار

فا. بوی کباب به مشامش رسیده غافل از اینکه خر داغ می‌کنند! (غ. کمیجانی)

کچل درمان ائلبیننی، اؤز باشون درمان ائله‌سین

فا. کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی، اشاره به افراد بی‌عمل. (غ. کمیجانی)

کدخدائی گور، کنئی چاپ!

بیر ملته ظولم اولاندا مجوزی آیری یئردن آلینیب! روشوت خوارلیق آنلامینا دا یاخین اولا بیلر، فا: کدخدا را ببین، ده را بچاپ. (ا. قاسمخانی)

کرخانانین کر دوه‌سی

فا. اهمیتی به سخنانشان نده. (غ. کمیجانی)

کسیلمه‌میش قارپوز کیمین

سونو بللی اولمایان ایش، فا: هندوانه نبریده. کنایه از کاری که سرانجامش معلوم نیست. (ا. قاسمخانی)

کنئی گوروری یول خبر آلورای؟!

فا. چرا یک سؤال بدیهی را می‌پرسی؟! (غ. کمیجانی)

کور ایسته مز ایکی گوزی؟! بیرئ ارگی بیرئ دوزی؟!!

فا. کاجی به از هیچی. (غ. کمیجانی)

باشقا واریانت: کور الله‌دان نه ایستر، ایکی گوز بیرئ ارگی بیرئ دوز، فا. کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم یکی سالم یکی چپ. (ی. عبدالحسینی)

کور بازارا بارماسون بازار کورسوز قالماسون

فا. فلانی چشم بازار را کور کرده. وقتی استفاده می‌شود که فردی از بازار جنس نامرغوب تهیه نماید. (غ. کمیجانی)

کور تودودوغون بیراخماز

فا. کور هر آنچه را بگیرد رها نمی‌کند (صفتی برای آدم‌های لجوج و سختگیر). (ی. عبدالحسینی)

کور خودی یا اوجور باخار، خودا دا اونا اوجور باخار

فا. هر جور به خدا نگاه کنی خدا همونجوری بهت نگاه می‌کند. (غ. کمیجانی)

کور قوشیی لوواسون تارئ سالار

فا. باید به خدا توکل کرد. (غ. کمیجانی)

کور کورا دییر چئپ گوزییه، بولاماچ ائله یاخ گوزییه

فا. کنایه از این‌که فردی به فردی که در موقعیت مشابه خود است متلک بیندازد. (غ. کمیجانی)

باشقا واریانت: کور کورا دئیرجیرت گوزویه بولاما ائله سورت گوزویه، فا. یعنی کسی که خودش دردمند است، طبابت درد دیگران کند. (ی. عبدالحسینی)

کور کورئ تاپوب سو چوققورئ

فا. هر کسی لنگه خودشو پیدا می‌کند. (غ. کمیجانی)

کور گوزونن قورخار کئچل باشونان

فا. آدم کور از چشمش می‌ترسد و آدم کچل از سرش. یعنی کور مواظب چشمشه و کچل مواظب سرش. (م. جاوید راد)

کورا گئجه گوننوز بیردی

فا. برای آدم کور شب و روز فرقی ندارد (معادل آدم نادر پسر خاله خداست). (ی. عبدالحسینی)

کورونان چۆرگ ییین خودانی آرادا منظور بیلر

فا. اگر با آدم نابینا هم کاسه شدی خدا را در نظر داشته باش. (م. جلاوید راد)

کوزه گر کولدورده^۱ سو ایچر

فا. کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد. (غ. کمیجانی)

کولخوز - سولخوز

فا. نشان از بی برنامه گی شخص. زیاد بی برنامه برابر است با کم با برنامه. (غ. کمیجانی)

کولش دوشدی قئش دوشدی

فا. کنایه از آینده نگری. (غ. کمیجانی)

کوللوخ دگیلی کی یاغوش آلتوننا آزیلی!

فا. مگ کلوخی که می ترسی زیر باران از هم وا بری! (ی. عبدالحسینی)

کوولی قیزی خانوم اولماز

فا. اشاره به آدم بی ریشه. (غ. کمیجانی)

هم ده باخ: غربت قیزی خانوم اولماز

کؤلگه م منه یولداشدو، قارونا گئدن قارداشدو

فا. سایه ام رفیق راه من است و هر آنچه را که می خورم برادرم است. (ی. عبدالحسینی)

کؤلگه ده اوتوروب ایشیغی گؤزلور

فا. کنایه از آدم های موزی. (غ. کمیجانی)

کؤلئ اکین اکدی دونیا کؤچدی

فا. آدم بی جنبه و بی گذشت آن قدر مسائل را بزرگ می کند که گندش بالا می آید. (غ. کمیجانی)

کؤینه خرمن سوری

فا. خرمن کهنه به باد دادن، (کنایه از یادآوری اختلافات گذشته و پیش کشدن آنها).

(ی. عبدالحسینی)

کُوینہ قیبر ساننوق سؤکی

فا. گورستان متروکہ می کاود (کنایہ از یادآوری اختلافات گذشتہ و پیش کشدن آن‌ها).
(ی. عبدالحسینی)

کچل درمان ائلینینی، اؤز باشون درمان ائله سین

فا. کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی، اشاره به افراد بی عمل. (غ. کمیجانی)

گ

گننی سال

فا. گورتو گم کن. (ا. قاسمخانی)

گتیردیگی سو سو س...دیگی، پ...ئی یوماز

فا. این مقدار آبی که آوردی، آن کثافت کاری تو را نمی‌شوید. (ی. عبدالحسینی)

گزگن ایت تکی گنه گلدی

فا. مثل سگ ولگرد بازم پیدایش شد! (ی. عبدالحسینی)

گلین چوخ گوئیچک دی ووردی چیچک دا چاغارددی

فا. گل بود به سبزه نیز آراسته شد. (غ. کمیجانی)

گلینیی گلدیشین ن معلومنی

فا. سالی که نکوست از بهارش پیداست. (غ. کمیجانی)

گنج خرابه ده تاپولار

فا. گنج توی خرابه پیدا می‌شود، یعنی هر چیز قدیمی باارزش است. (م. جاوید راد)

گ...ئی آچوغیی، گوینی آچوق اولو

فا. آدم ک...ن برهنه، همیشه دلش شاده. (ی. عبدالحسینی)

گوزیی گو..یه

فا. بر چشم بد لعنت. (م. جاوید راد)

گولمه قونشی یا، گلر باشیا

فا. به همسایه‌ات نخند، به سرت می‌آید (به کسی که دچار حادثه‌ای شده نخند، ممکن

است بر سر خودت هم بیاد). (ی. عبدالحسینی)

گون ساری سوننا قارقوش ائلمہ

ہنگام غروب آفتاب نفرین نکن. (ی. عبدالحسینی)

گونگولدن گونگولہ بول وار

فا: دل بہ دل راہ دارہ. (ی. عبدالحسینی)

گوننہ گئدمہ، گوننہ گلی آستیا جئنہ گلیم سالالار، ایلدن گئد آیدان گل آستیا

فرنگی قالی سالسونلار

فا: منظور رفت و آمد بہ اندازہ باعث احترام بیشتر می شود. (م. جاوید راد)

گونوزئی گئدر یار۔ یار ائلہ ماغا گئجہ گلر یئر دار ائلہ ماغا

فا: روزها می رود پی گشت و گذار، شبها می آید جایمان را تنگ می کند. (م. جاوید راد)

گونوم شوشہ بہ توتوب

فا: عرصہ را برام تنگ کردہ، خونمو تو شیشہ کردہ. (ا. قاسمخانی)

گونئی گونہ سالماق

فا: امروز و فردا کردن. (ا. قاسمخانی)

گونود یگیم داغلار، سنہ دہ قار دوشدئی؟!

فا: هنگامی کہ از فردی کہ بہ آن امید بستہ اند ناامید می شوند، این عبارت را بہ کار

می برند. (ا. قاسمخانی)

گو... نہ بیر مثقال پ... خ یوخ، گئدیری س... ری چارباغا.

فا: کسی کہ مایہ ندارد ولی ادعا دارد. (م. جاوید راد)

گ...ت آتماق

سایمماز لیق ائلہ مک، فا: بی محلی کردن. (ا. قاسمخانی)

گو تورمہ مزلیک ائلہ مک

پاخیللیق ائلہ مک، فا: حسادت کردن. (ا. قاسمخانی)

گ...ن نن گیر، آغزونان چیخیر

بیرنینن آیرسی حاقیندا یالتاقلیق ائلہ مگینی گو سترمک اوچون ایشلدلر، فا: کنایہ از

نہایت چاپلوسی یک فرد در قبال دیگری. (ا. قاسمخانی)

گ...وننہ پنجه پ...خ یوخ

فا: معادل چیزی در چنتہ ندارد، بہ آدم پرمداپی کہ لاف الکی می زند می گویند. (ی. عبدالحسینی)

گ.... نیی چاناغی یوخ

قوناقلیقلاردا و آیری اوتورماقلاردا طاقت سیز اولان و مراسمی تئز ترک ائدن آداما دئییلیر، فا: به انسان های کم طاقتی که نمی توانند مدت زیادی در محلی دوام بیاورند اطلاق می شود. (ا. قاسمخانی)

گ.... نیی دورومی یوخ

قوناقلیقلاردا و آیری اوتورماقلاردا طاقت سیز اولان و مراسمی تئز ترک ائلین آداما دئییلیر، فا: به انسان های کم طاقتی که نمی توانند مدت زیادی در محلی دوام بیاورند اطلاق می شود. (ا. قاسمخانی)

گ...ئی باشی اوینی

اخلاقی مسئله لره دایاق اولمایان انسانلارا اطلاق اولار، فا: سروگوشش می جنبد. (ا. قاسمخانی)

گۆردیی گۆرممیشی

فا: شتر دیدی ندیدی. (م. جاوید راد)

گۆردیی نازی چکن وار ناز لانماغا نه گلیب، گۆردیی نازی چکن یوخ، توز لانماغا نه گلیب

فا: اگر نازت را می کشند، ناز کن و گرنه خودت را سبک نکن. (م. جاوید راد)

گۆردیی بیماق، دا نه دیماق

فا: وقت خوردن دیگر وقت حرف زدن نیست. (م. جاوید راد)

گۆز اوتو آلماق

زهره چشم گرفتن. (ا. قاسمخانی)

گۆز آغاردماق

فا: چشم غره رفتن. (ا. قاسمخانی)

گۆز برلدمک

فا: چشم می دراند، چشم غره می رود. (ی. عبدالحسینی)

گۆزدن گئدن گۆیولدن گئدر.

فا: از دل برود هر آنکه از دیده برفت. (م. جاوید راد)

گۆزده ساخلاماق

فا: زیر نظر گرفتن. (ا. قاسمخانی)

گۆز لرین ایششیددی

چشماشو شاشوند، کنایه از این که اشکش در مشگشه. (ی. عبدالحسینی)

گۆز لرین پیشیللادی

اشک هاشو جاری کرد، کنایه از گریه زورکی و اندک مصلحتی. (ی. عبدالحسینی)

گۆز لرئ دیگیر - دیگیر ووری

فا: چشاش دو - دو می زند، چشاش توکاسه چشمش می چرخد. (ی. عبدالحسینی)

گۆز لرئ قویئ دیبینن باخی

گۆز لرئ چوخ اینجه دیر (فیلان کسیی گۆز لرئ ائله دئ پیاله کیمین! بیلمی ین دیبیر قویئ دیبینن باخی!}، فا: چشمانش خیلی ریز هستند. (ا. قاسمخانی)

گۆزه ساتاشماق

فا: یکدم به چشم برخورد کردن. (ا. قاسمخانی)

گۆزوم ایشیغینن، نمه گۆردوم کئ گۆ...وم ایشیغینن گۆرم

فا: از نور چشمم چی دیدم که با نور مقعدم ببینم؟. (ی. عبدالحسینی)

گۆزوم ایشیغئ نه ائلییب، گ...وم ایشیغئ نه ائله سین؟!

فا: این ضرب المثل معمولاً زمانی به کار می رود که پدر بزرگ و مادر بزرگ هایی که از بچه های خود ناامید هستند، اعلام کنند از نوه ها هم خیری به آن ها نخواهد رسید. به این معنی که فرزندم برای من چه کرد که نوه ام چه کند؟. (ا. قاسمخانی)

گۆزوم سئچمی

چشمم درست نمی بیند، تشخیص نمی دهد. (ی. عبدالحسینی)

گۆزئ آلا پولا چالی

چشم هایش درهم برهم می بیند. مترادف چشاش، آلبالو گیلان می چیند. (ی. عبدالحسینی)

گۆزئ قاش ائله مک

با چشم و ابرو ایما و اشاره کردن. (ی. عبدالحسینی)

گوڑی قاماشدی

اشکی کہ برائر تابش مستقیم نور از چشم می آید، چشم دردی کہ برائر آن درد اشک چشم بیرون می زند. (ی. عبدالحسینی)

گوڑی گوینی توخ

دوینا مالینا گوڑو اولمایان بیر اینسان {عمیم آروادی چوخ گوڑی گوینی توخ خانومنی دوینا مالی گوڑونه گلمز}، فا: چشم و دل سیر. (ا. قاسمخانی)

گوگ اششک گنددی همدانا گلدی قاطیر اولدی

فا: به طنز در مورد کسی که در اثر مهاجرت تغییر و ترقی می کند. (م. جاوید راد)

گوگه چکیلیمک

بیردن یوخ اولماق {منیم بو دسته چکیم هاردا قالدی؟! گوگه چکیلدی!!!!}، فا: نیست و نابود شدن. (ا. قاسمخانی)

گوڭگولدن گوڭگوله یول وار

فا: دل به دل راه داره. (ا. قاسمخانی)

گویدن دوشن گوئی مونجوغی

فا: آسمان سوراخ شده و او افتاده پایین! (م. جاوید راد)

گوینونه اوتورماق

بگنمک {سن تانوتدوران قیز گوینومه اوتورماده}، فا: به دلم نشست. (ا. قاسمخانی)

گوینونه چیی گلیمک

اورگینه یاتماماق {پالتارئ آلدوم آما سورا گوینومه چیی گلن کیمین اولدو}، فا: به دل نشستن. (ا. قاسمخانی)

گوینونه گلیمک

اورگینه گلیمک {آخشام چاغی اؤلولردن دانوشما گوینومه گلی}، فا: به دل آمدن. (ا. قاسمخانی)

گوینونه یاپوشماق

بگنمک {سفریمیز چوخ قیسا اولدی گوینومه یاپوشمادی}، فا: رضایت داشتن، به دل چسبیدن. (ا. قاسمخانی)

گوینونه یاتماق

بگنمک {سن تانوتدوران قیز گوینومه یاتمادی}، فا: به دل نشستن. (ا. قاسمخانی)

گوینینی ایشیق اولسون

فا: دلت روشن باشه، شاد و خرم باشی. (ا. قاسمخانی)

گیجینینه گیرمک

یولدان ائله مک {یولداشلاری گیرمیشدیلر گیجینینه قارداشومی آپارالار خارجه}، فا: عقل کسی را از دستش گرفتن، روی مخ کسی رفتن، رگ خواب کسی را پیدا کردن. (ا. قاسمخانی)

گیزلین پاچا^۱ اوینی

فا. قایم موشک بازی می کند، دودوزه بازی می کند، زیر آبی می رود و... (ی. عبدالحسینی)

گیلدر داش یئرده قالماز

فا. سنگ گرد رو زمین نمی مونه، یعنی وسیله ای که به درد دیگران بخورد، بیکار نمی ماند. (ی. عبدالحسینی)

گنج گلدیی کننیمه، تئز بلت اولدی فننیمه

فا. دیر به ده من اومدی و زود از فوتوفن ما سر درآوردی (معادل دیر اومدی زود می خواهی بری؟). (ی. عبدالحسینی)

گنجه سویوننان پرهیزدئ

فا. اشاره به این که طرف دزد نیست. (غ. کمیجانی)

گنچچی ده هیزلیک اولماسا تگه آتولماز

فا. کرم از خود درخته. (غ. کمیجانی)

گنچچینی اوزونه باخالار سوتون ساغالار

فا. نگاه به روی بز می کنند بعد شیرشو می دوشند (اول بز و ورنانداز می کنند، بعد شیرشو می دوشند). (ی. عبدالحسینی)

گنچچی جائی غمیننه قصاب پیگی غمیننه

فا. بز به فکر جان خود و قصاب به فکر چربی و گوشت خود. معادل هرکی به فکر خویشه کوسه به فکر ریشه (م. جاوید راد)

۱- گیزلین پاچا: بازی قایم موشک. این بازی برای پرورش اعتماد به نفس در نزد کودکان به هنگام تنهایی، زایل کردن ترس تاریکی و تقویت جسمانی آنها اجرا می شود.

گٹچچی سوئی گوراما،^۱ او دا سنہ یاراما

فا: گورماستی کہ با شیر بز درست شدہ، در شأن تو نیست. (ی. عبدالحسینی).

گٹچمز گون اولوب و چٹخمز جان

فا: روزگاری کہ نمی گذرد و جانی کہ به سختی درمی آید. (م. جاوید راد)

گٹچن یاغوشی کپنک^۲ توتماز

کپنک چوبانلارین یوندان اولان گٹیمی دیر کی سو کٹچیردمز. بو آتا سؤزو بونو دئمک ایستہ پیر کی سو کپنکدن کٹچسہ کٹچیب و کیمسه قاباغینی توتا بیلمز، فا: گذشتہا گذشتہ و نباید غصہ خورد. (ا. قاسمخانی)

گٹد چاناغوم، گل چاناغوم، آرالوقدا سین چاناغوم.

فا: در موردی کہ کسی خیلی ہرز باشد می گویند کہ یعنی آن قدر رفت و آمد می کنی تا آخرش بلایی سرت بیاید. (م. جاوید راد)

گٹد کئی اوزبی آغ اولسون!

فا: برو کہ روسفید بشی! (ا. قاسمخانی)

گٹد کئی چورگ آدلی اولسون سن پیادا

فا: برو کہ نان سوارہ باشد و تو پیادہ (نفرین). (ی. عبدالحسینی)

گٹد کئی دوشیینہ آغ توکلر بیتسین

فا: برو کہ روی سینہات موهای سفید بروید، مترادف الہی کہ پیر بشی. (ی. عبدالحسینی)

گٹدن یینن قارداشدو، گلن یینن، یولداش

فا: با هر کی میرہ داداشہ، با هر کی میاد رفیق (دربارہ کسی می گویند کہ ارتباط گسترده و بی حد و حصر دارد. شاید معادل این ضرب المثل فارسی باشد کہ می گویند، چای نخورده فامیل شدہ). (ی. عبدالحسینی)

گٹدیش او گٹدیشدی کئی گٹدیب

فا: رفتن همان و نیامدن همان، از روزی کہ رفته دیگر برنگشتہ. (ی. عبدالحسینی)

۱- گوراما: غذایی است کہ چوپانان با ترکیب شیر گوسفند با ماست درست می کنند. در این ضرب المثل شیر بز کہ ارزش کمتری دارد بہ کنایہ بہ کار رفته است.

۲- کپنک: لباس پشمین چوپانان

ل

لالدان کمی دانوشمورئ

فا. از آدم لال ہم کمتر حرف می زند. (م. جاوید راد)

لالیی دیلین آناسی بیلر

فا. زبون لال را مادرش می فهمد (آشنا داند صدای آشنا را). (ی. عبدالحسینی)

لوت قارون قوم - قارداشسوز اولار

فا. کنایه از طرد شدن انسان های شکم پرست. (غ. کمپجانی)

لوغاز ائله مک

اله آلماق، یانسیلاماق ^۱ {آدام بؤیوگونئی لوغاز ائله مز!}، فا: مسخره کردن، دست انداختن. (ا. قاسمخانی)

لوغازا توتماق (قویماق)

اله آلماق، یانسیلاماق {آدام بؤیوگونئی لوغازا توتماز!}، فا: مسخره کردن، دست انداختن. (ا. قاسمخانی)

لولومان چکمک

فا: ندای آلمان زدن، ضجه زدن، صدای گریه همه جا را فراگرفتن. (ی. عبدالحسینی)

لیشگه - لیشگه اولماق

جیریلیب داغیلماق {کیشئی تصادوفدان سورا لیشگه لیشگه اولدی}، فا: پاره پوره شدن. (ا. قاسمخانی)

م

مال گئندر بیر یانا، ایمان گئندر مین یانا

فا. در مورد افرادی که بدون تحقیق به دیگران تهمت و افترا می بندند گفته می شود. (ی. عبدالحسینی)

ماللا - ماللا باخماق

گوزو بیرینه تیکمک و مداوم اونا باخماق {اوجور ماللا - ماللا منه باخما ایشیی بیر یئرینن یاپوش تنز توکنسین}، فا: بر و بر نگاه کردن. (ا. قاسمخانی)

۱- بورچالی دا یانسیلاماق دنیلمز یاستیلاماق دنیلیبر کی یاستولماق کیمین تلفظ اولور.

ضمیمہ

مالیئی مَزبوت توت، قونشیئی اورغی ائلہ!
فا: مالتو سفت بگیر، ہمسایتو دزد نکن! (ی. عبدالحسینی)

مانا دالوننان گزمک
بہانہ اختارماق {مانا دالوننان گزی گنہ بیر شر دوزلدہ}، فا: دنبال بہانہ گشتن. (ا. قاسمخانی)

محبت گوژ قاباغوننا
فا: محبت جلوٰی چشمہ. (م. جاوید راد)

مگر اوت گتیر میشدی؟!
فا: این عبارت بہ کسی گفتمہ می‌شود کہ بہ مجرد این کہ بہ مکانی وارد می‌شود قصد ترک آن مکان می‌کند. (ا. قاسمخانی)

ملانصرالدینہ دیمیشدیلر آروادیی گزگنئی دیمیشده بیزلرده تاپولماز
فا: بہ ملانصرالدین گفتند زنت ولگردہ گفت: پس چرا خانہ ما کہ پیدایش نمیشہ! (م. جاوید راد)

من دُندیم، من ائشیددیم
فا: خودم گفتم و خودم شنیدم. (ا. قاسمخانی)

من نہ بیلیم سن یوخودا سوسوزای؟
فا: من از کجا بدونم کہ تو توٰی خواب تشنہ؟ (ی. عبدالحسینی)

مورتی مورت ائلہمک
فا: زیر لب غُر، غُر کردن. (ی. عبدالحسینی)

موسسیء موس ائلیینہ جنک، دئی‌گینن موصطافا (مصطفیٰ)
فا: بہ جای موس - موس کردن، یکہویی بگو مصطفیٰ. (ی. عبدالحسینی)

میجیسیم چکمی
فا: مزاجم قبول نمی‌کند. (ا. قاسمخانی)

میدان چکمک
فا: دور خیز کرد، دور برداشتن. (ا. قاسمخانی)

میلچک موردار دگیل، گوْبول بولانور
فا: مگس مردار نیست ولی آدم دل چرکین می‌شود، منظور کدورت خاطر است کہ بہ خاطر چیز کوچکی اتفاق می‌افتد. (م. جاوید راد)

میلچک یاغلی یئره قونار

فا: این دغل دوستان که میبینی مگسانند گرد شیرینی. (ا. قاسمخانی)

میوه‌نی یاخچوسونئی چاققال بیئر

بو آتا سؤزو هر یئردن چوخ او یئرده ایشله‌نیر کی بیئر یاخچی قیز بیئر پیس اوغلانین حیات یولداسی اولسون و یا ترسه‌سی. آنجاق باشقا موقعیت لرده ده ایشلک دیر، فا: انگور خوب نصیب شغال می‌شود. بیشر در مورد دختر یا پسر خوبی استفاده میشه که به همسری یک پسر یا دختر بد در بیاد. (ا. قاسمخانی)
هم ده باخ: اوزومی یاچچوسی شاغالا نصیب اولور

ن

ناگاهومنان بیئرام دوشر شنبه‌یه

فا: فرصت همیشه در خانه آدمو نمی‌زند. (غ. کميجانی)

ناهاردان بللیدی شاما نمه وار

فا: از نهارش معلومه شام چی داریم (معادل سالی که نکوست از بهارش پیداست). (ی. عبدالحسینی)

نتیجه‌یی باغوشلادی؟

عاقبت کار خودت کردی؟ نتیجه خرابکاری‌هایت را دیدی؟. (ی. عبدالحسینی)

نفسی ایسسی یئردن چئخیرئ

فا: نفسش از جای گرم درمیاید. (م. جاوید راد)

نمه گوردی گوردیگی‌نن

فا: هرچه دیدی از چشم خودت دیدی. (م. جاوید راد)

ننه‌سین گورمیه کدخدائی کنه یول وئرمز

شیشه‌گن و کیمسه‌نی بگنمه‌ین آدملارا دئییلیر، فا: اگر باباشو ندیده بود ادعای پادشاهی می‌کرد. (ا. قاسمخانی)

ننه‌سینه باخ قئزین آل، قئراغونا باخ بنزین آل

فا: مادر را ببین دختر را بگیر. (غ. کميجانی)

ضمیمه

ننه‌ی سوغان بابای سریمساق، هاردان بیتیدی سن ترحلو!؟

فا: در مورد کسی که اصل و نسب ندارد اما طاقچه بالا می‌گذارد. (م. جاوید راد)
هم ده باخ: دده‌ی سوغان ننه‌ی سریمساق، سن هاردان اولدی، گول به شکرخان

نه اوپ، نه دیشله

فا: نه خوبی کن نه بدی. (غ. کمیجانی)

نه بیلیم قارداش، نه بیلیم قوش، نه بیلیم عقیل، نه بیلیم هوش

فا: نه عقلم به جایی می‌رسد، نه هوشو حواسم راه به جایی می‌برد، در مقام تعجب و حیرت گفته می‌شود. (ی. عبدالحسینی)

نه داغلا، نه یاغلا!

فا: نه بدی کن نه خوبی. (غ. کمیجانی)

نه دالونان گنچمک اولار نه قاباغونان

طبعی بیلینم‌ین و دقیقه‌ده بیر دورومدا اولان آداملارا دئییلیر، فا: نه به دوستیش میشه خوشحال بود نه به دشمنی‌اش ناراحت. (ا. قاسمخانی)

نه فئده‌یی؟

فا: حال و اوضاع چطوره؟. (ا. قاسمخانی)

نه قازیبی ایستیرم، نه قازالاغیبی^۱

فا: نه خیرت را می‌خواهم نه شرت را. (غ. کمیجانی)

نه قوزی لیکدا سوتدن یارودیک نه قویون نوکدا اوتدان

فا: نه وقتی بره بودیم از شیر خیر دیدیم و نه وقتی میش شدیم از علف. کسی که در هیچ دوره زندگی خیر و راحتی ندیده است. (م. جاوید راد)

نورعلی قلعه بوراخماز

فا: کنایه از انسان فرصت‌طلبی که به راحتی موقعیت خود را از دست نخواهد داد. (غ. کمیجانی)

نومورتادان قتل قترخر

فا: مو را از ماست کشیدن. منظور دقیق و خسیس بودن. (م. جاوید راد)

نئچه تاراقدا توخورای؟

فا: چند کار را باهم انجام دادن. (م. جاوید راد)

۱- اشاره به این نکته دارد که غاز حلال گوشت و قازالاق حرام گوشت است.

هارد ا گورموشدی چؤللمکده فرخی^۱ او دا کنئی دالوننا؟

فا: کجا دیده بودی مویز انگور فخری آن هم پشت کندو؟ (ی. عبدالحسینی)

هالان - تالان ایش گؤرمک

تلسیک ایش گؤرمک {ائله هالان تالان بیر تیکه چؤرک ییدی گنددی}، فا: باعجله و سراسیمه کاری را انجام دادن. (ا. قاسمخانی)

هامئ ساققوز چئینه دی قارا قیزی آدی چیخدی

فا: همه کار بدی انجام میدن اما در آخر به اسم یک نفر تمام می شود. (غ. کمیجانی)

هامئ فرخینی گ.... ونه پوشی وار

فا: هیچ انسانی بدون عیب نیست. (ا. قاسمخانی)

هامئ کیشمیشیی قویروغی اولار

فا: هیچ انسانی کامل نیست. (غ. کمیجانی)

هاوار - هاوار چکمک

داد و قال ائله مک {کوچه آراسوننا هاوار هاوار چکمه آبروموز گندر}، فا: فریادهای ممتد کشیدن. (ا. قاسمخانی)

هاوانیی تیشگی سینئ

فا: سوز هوا شکست، سردی هوا کم شد، هوای سرد گرم تر شد. (ی. عبدالحسینی)

هتهرم پتهرم (هدرم پدرم) دانوشماق

آنلامسيز دانیشماق، فا: چرت و پرت گفتن. (ا. قاسمخانی)

هر آغ دونئی، آغ دونئی^۲ اولماز

هر ایکی اوخشار شئیلری بیر توتماق اولماز، فا: هر گردی گردو نیست. (ا. قاسمخانی)

۱- فرخی: فرخی: انگور فخری، کنئی یا کندو سازه گلی استوانه‌ای شکل بود که برای نگهداری غلات و آرد از آن استفاده می شد.

۲- دونئی: دونلو (ت. ه.)

ہر زادی تاز زاسی، دوستی کوینہ سی

فا. ہر چیز تازہ اش خوب است، دوست کہنہ اش. (ی. عبدالحسینی)

ہر عاشوشوخی^۱ بیر دورانی وار

فا. ہر کسی یک دورانی دارد (موقعیت‌ها، برای ہمیشہ پایدار نخواہد بود). (ی. عبدالحسینی)

ہر قاققولیان تویوق نومورتا قویماز

ایش ادعا ایلہ باشا گلمز، فا: ہر مرغی کہ قدقد می کنہ نمی تونہ تخم بذارہ. ہر کسی کہ ادعای انجام کاری را دارد توان انجام آن را نخواہد داشت. (ا. قاسمخانی)

ہر کس کوموزاننودان ساخسی ایستہ سہ، کوزہ سین سیننیرر ساخسی وئرر

فا. اشارہ بہ بخشندگی مردم کمیجان. (غ. کمیجانی)

ہر نمہ توکسی چؤلگہ، چنخر قاشوغیا

فا. ہرچہ بریزی داخل قابلمہات همان توی قاشقت درمی آید. ہرچہ کنی بہ خود کنی گر ہمہ نیک و بد کنی. (م. جاوید راد)

ہر نہ شیشہ ی منیم طایفامنانای

شیشہ گن آداملارا دئییلیر، فا: بہ انسان‌های پرافادہ اطلاق می‌شود. (ا. قاسمخانی)

ہر یئر آرغوسا جان اوردان چیخَر

فا: ہر جای آدم درد بگیرد جان از همان جا درمی آید. (ی. عبدالحسینی)

ہر یئرہ گئددیم، غصہ من نن قاباق یئر توتوموشدی

فا. ہر جا کہ رفتیم دیدم غصہ جلوتر از من رفتہ جا گرفتہ. (ی. عبدالحسینی)

ہمدان ایراق، کرتی سی یاخون

فا. اگر ہمدان دور است، کرتش کہ نزدیک است. (م. جاوید راد)

۱- عاشق (عاشیق) کیست؟ او ہنرمندی است عالم بہ مسائل دینی، احکام شرعی، انسانی پاکدامن و مورد احترام و حرمت ہمہ مردم، کہ در غم‌ها و شادی‌های آن‌ها شریک است. جشن‌ها و عروسی‌ها بی‌حضور او رونقی ندارد. او ہم شاعر است، ہم آہنگ‌ساز ہم خوانندہ، ہم نوازندہ، ہم ہنرپیشہ، ہم داستان‌سرا و... بہ عبارت دیگر او در چند عرصہ ہنری خلاق است. او ہنرمندی است کہ ہمہ این‌ها را با انگشتان ماهر و صدای دلنوازش اجرا می‌کند. ہنگامی کہ سیم‌های ساز عاشیق مرتعش می‌شود، ہر آنچه پیرامون عاشیق است از طبیعت، انسان و... ہمہ سکوت اختیار می‌کنند. با این وجود ہنگامی کہ او پیر می‌شود، ہمہ از پیرامونش پراکنندہ می‌شوند و دوران او بہ پایان می‌رسد.

ضمیمہ

همیشه بئله دم اولماز، دم اولسا همدم اولماز

فا. همیشه چنین فرصتی به دست نمی‌آید، اگر هم فرصت باشد، همدم نیست! (م. جاوید راد)

همیشه داش دگر باغلی قاپییا

فا. سنگ به دربسته می‌خورد. (م. جاوید راد)

هوروم - هوروم چکمک

اصلینده ایت سسینه اشاره اندیر آنجاق ساواشاندا ادبدن اوزاق بیر دئییم اولراق ایشلنیر {ایت منی تانومادی هوروم هوروم چکیدئی}، فا. پارس کردن متداول. در حالت اهانت‌آمیز در مورد انسان‌ها هم به‌کاربرده می‌شود. (ا. قاسمخانی)

هئچ کس ائیرانینا تورش دیمز

هئچ کس اؤز وارلیغینا پیس دیمز، فا. هیچ بقالی نمیگه ماست من ترشه. (ا. قاسمخانی)

هئچ گول تیکان سوز اولماز

فا. هیچ گلی بی‌خار نیست. (ی. عبدالحسینی)

و

وارلی یوخسول ائله‌مک

{نیه منی توپا چاغورمادیز؟ وارلی یوخسول ائله‌دیز؟!}، زمانی این عبارت به کار می‌رود که به کنایه گفته شود در فلان مراسم پولدارها را دعوت می‌کنند و بی‌پول‌ها را نه. (ا. قاسمخانی)

واز گئچمک!

توجه نکردن، اهمیت ندادن، فراموش کردن، بی‌خیال شدن (به‌احتمال خیلی زیاد این عبارت در گویش میلاجردی منسوخ‌شده است) (ی. عبدالحسینی)

ورگئی دولاننورماق

سؤزی دیشمک {بیلیمیرم نمه دی‌یردیلر ائله منی گؤرننه ورگئی دولاننوردولار}، فا. حرف را عوض کردن. (ا. قاسمخانی)

ورگئی سویا وئرمک

بیر سیری افشا ائله‌مک، بیر ایشی کورلاماق، فا. بندو به آب دادن. (ا. قاسمخانی)

ونگ^۱ اولماق

دنگ اولماق، باش - بئینی گئتمک، بیر اوجا سسس و یا پیس قوخویا گۆره انسانین باشی نین گیجلمه سی {او تیلویزیونی سسینی آژ ائله، قولاخلاروم ونگ اولدی}، فا: سرم رفت. (ا. قاسمخانی)

وورارام اومما اومما گئدری

فا: چنان می زنمت که با باسن راه بری! (ی. عبدالحسینی)

وورونچولی قورد کیمین آداما باخماق

بیرینه خور باخماق، بیرینه پیس باخماق، ف: جوری به کسی نگاه کنی که انگار از او طلب داری. (ا. قاسمخانی)

وینگ وینگ وورماق

زوققوللاماق، آغریان دیشده عصبی بیر عکس العمل {دیشلریم آغرودان وینگ وینگ ووری}، فا: زوق زوق کردن. (ا. قاسمخانی)

ی

یئددی جوونه نئی بیر یئرده بییر

فا: هفت قُرس نان جوین را در یک وعده می خورد. (ا. قاسمخانی)

یا نی کسمک

فا: سریش کسی شدن، به کسی چسبیدن. (ا. قاسمخانی)

یاپا یورد ائله مک

آرادان آپارماق، داغیتماق، فا: نیست و نابود کردن. (ا. قاسمخانی)

یاخچولوق ائله آت دریا، بالوق بیلمه سه خالوق بیلر

فا: تو نیکی می کن و در دجله انداز. (م. جاوید راد)

یاخچولوق دگی کئی الینن گلمیه

فا: این خوبی نیست که از دستت بر نیاید؟! (این دیگر خوبی نیست که بلد نباشی!؟). (ی. عبدالحسینی)

ضمیمه

یاخچی قئزی یادا وئرمه حئیفدی، یامان قئزی یادا وئرمه عئیبیدی
فا: در باب مشکلات وصلت با بیگانگان. پرهیز از آن گفته می‌شود. (غ. کمیجانی)

یارباق تکین اوچماق

فا: مثل برگ لرزیدن. کنایه از شدت لرزش بدن. (ی. عبدالحسینی)

یاروم آغوز دانوشماق

نصف و نیمه حرف زدن، شل‌وول حرف زدن. (ی. عبدالحسینی)

یاز تو یا گلسین

فا: بنویس بیاد عروسی، ایهامی برای مخارج بیش‌ازحد. هرگاه برآورد حساب بیش‌ازحد انتظار باشد، این اصلاح را بکار می‌برند. (ی. عبدالحسینی)

یاستور - باستور ائله‌مک

اؤرت - باسدیر ائتمک، بیر قضیه‌نی برکیدمک، گیزلتمک {قضیه‌نی یاستور - باستور ائله‌دیک گئددی!} هئچ کس ده هئچ زاد بیللمده {، فا: لاپوشانی کردن. (ا. قاسمخانی)

یاستی - یاستی دانوشماق

فا: لوس لوس حرف زدن. (ا. قاسمخانی)

یاش قودوق

فا: کنایه از آدم ناتوان و پرمدها. (غ. کمیجانی)

یاغ گئدر یاغ اوستوننه، یارما قالار قوررئ

فا: غنی غنی‌تر می‌شود و ضعیف ضعیف‌تر (پول پول می‌آورد). (غ. کمیجانی)

یاغمورای یاغما، اقلاً گاهدان بیر گوروللا!

فا: نمی‌باری نبار، اقلاً یه بار رعدوبرق بزن! (کمک نمی‌کنی نکن، گاه‌گذاری ادای کمک کردنو در بیار). (ی. عبدالحسینی)

یالاغا دوشموش جوجه

فا: کنایه از فرد خیلی کثیف. (غ. کمیجانی)

یالانچی بیر چاشت بییر

فا: دروغ‌گو یک‌بار می‌تواند دیگران را فریب دهد. (غ. کمیجانی)

یالانچی طمعکاری آللادار

فا: آدم دروغ‌گو طمع‌کار را گول می‌زند. (م. جاوید راد)

یالانچی کم حواس اولار

فا: دروغ گو کم حافظه میشه. (غ. کمیجانی)

یاماق یاپی

فا: وصله می چسباند، آنگ می زند. (ی. عبدالحسینی)

یان گئچمک

سایغی سیزلیک ائله مک {قارداشوم اوغلی منی گؤرننه من نن یان گئچی!}، فا: بی اعتنائی و بی احترامی کردن. (ا. قاسمخانی)

یانومنا اوتورما ایسته میرم، ایراغا گئدمه قورد یییر بئله یی

فا: اشاره به کسانی که در دل کسی را دوست دارند اما در ظاهر بروز نمی دهند. (غ. کمیجانی)

یاوانا دانوشماق

آنلام سیز و یارارسیز دانیشماق {یاوانا دانوشما باشوم گئددی}، فا: بی معنی و مفهوم حرف زدن. (ا. قاسمخانی)

یای وار، قئش وار، هله هله چوخ ایش وار

فا: تابستان هست، زمستان هست، کار زیاد است (این مثل در مورد شخص عجول به کار می رود. بدین مضمون که فردا تابستان و زمستان خواهد آمد و کار زیادی در پیش است و تا رسیدن به نتیجه وقت زیادی لازم است). (ی. عبدالحسینی)

یورغان دؤشگه دوشمک

فا: از شدت بیماری به رخت خواب افتادن. (ی. عبدالحسینی)

یوز ایگیرمی دؤرد مین پیغمبره یالواران جئک، بیر آلاها یالوار.

فا: به جای التماس کردن به صدوبیست و چهار هزار پیغمبر، به خدای یکتا التماس کن!. (ی. عبدالحسینی)

یوز دره نی، بیر سره کسر

فا: یک کلام به صد کلام. (غ. کمیجانی)

یول آزماق

فا: راه گم کردن. (ی. عبدالحسینی)

یول گئدن نہ معلوم اولار، داش دگن نہ

فا: سختی نکشیدہ سختی را درک نخواہد کرد. (غ. کمیجانی)

یولا گلمک

فا: مُدارا کردن، راہ آمدن با کسی. (ا. قاسمخانی)

یولدان گئچئی قاپی

فا: کنایہ از کسی کہ با ہمہ سر جنگ دارد. (ا. قاسمخانی)

ییدی قاباغیینان قالدئ!

فا: این عبارت را زمانی بہ کار می‌برند کہ بخواهند بہ فردی بگویند «چہ شد تو کہ ادعای فلان کار را داشتی ولی نتوانستی انجام دهی». (ا. قاسمخانی)

یئتمیش یاتانوننان گئچر او یانا

چوخ چتین و قورخونج بیر دورومدا اولماق {اُئلہ قورخدوم یئتمیش یاتانوننان گئچدیم او یانا}، فا: ہفت جدش می‌آید جلوی چشمش، ہفت جدشو یاد میکنہ. (ا. قاسمخانی)

یئتمیہ وای دییَن چوخدو، چؤرک وئرن یوخدو

فا: برای یتیم وای - وای گو زیادہ، اما کسی کہ بہ او نان بدهد پیدا نمی‌شہ. (ی. عبدالحسینی)

یئخیلیب فطیر تاپوب

فا: اگر سختی کشیدہ چیزی ہم عایدش شدہ. (غ. کمیجانی)

یئددئ پادشا یوخوسون گؤری

فا: خواب ہفت پادشاہ را می‌بیند. (ی. عبدالحسینی)

یئددئ دیگرماننا پنجه اونئ یوخدئ

فا: در ہفت آسمان یک ستارہ ندارد. (غ. کمیجانی)

یئددئ قرآن آراییز اولسون

فا: بہ اندازہ طول کتابت ہفت قرآن فاصلہ ی شما با آن متوفی باشد. (ا. قاسمخانی)

یئددئ یوخیا گئدیپ

فا: توی ہفت خواب رفتہ. (ی. عبدالحسینی)

یئر برک اولاننا سیغیر سیغیر گؤزونن گؤرر

فا: وقتی زمین سفت باشد، گاو از چشم گاو می‌بیند. (ی. عبدالحسینی)

یثردن گوگه یاغوری

فا: از زمین به آسمان می‌بارد؟ (م. جاوید راد)

یثره گوگه زنجیر سالار

نهایت‌سبز درجه‌ده شلوغ و دورومو اولمایان بیر اوشاغا دئییلر، فا: زمین و زمان را به هم می‌ریزد، بیشتر با کودکان بیش از حد شلوغ گفته می‌شود. (ا. قاسمخانی)

یثره یاپوشماق

فا: زمین گیر شدن. (ی. عبدالحسینی)

یثرین سالماق

فا: برای انجام کاری زمینه‌چینی کردن. (ی. عبدالحسینی)

یثرین نن چیخماق

اؤزونو ایتیرمک، بیر پول و یا یثره چاتاندان سونرا کئچدیگی یاددان آپارماق. {قونشوموز اوغلئ بیر آز پول گلیب الینه داها هئچ کسئ سایمی. یامان یثرین نن / اؤزون نن چیخیب!}، فا: خود را گم کردن. (ا. قاسمخانی)

یئری آست اوستون بیلیمک

هر شئی دن خبرلی اولماق (منفی آنلامدا) {اوشاخلوغونا باخما، یئری آست اوستون بیلر!}، فا: از همه‌چیز باخبر بودن. (ا. قاسمخانی)

یئنگی آی چئخنه کوینه^۱ آی اولدوز اولار

فا: نو که میاد به بازار کهنه میشه دل آزار. (غ. کمیحانی)

یئیب ایشمه، اونیی جمالونان، گئشمه

نخور، نیاشام، از زیبایی‌های جمال او درنگذر^۲. (ی. عبدالحسینی).

۱- کوینه: کوهنه

۲- یئمه ایشمه اونیی جمالونان گئشمه! محمدئ سوون، محمدیی جمالونا صلوات: عبارتی که در وصف زیبایی‌های ذاتی و ظاهری شخص غایب و همچنین در وصف قهرمانان قصه‌ها به کار می‌بردند.

۴ سایی کوموزان بورچالیلاری اؤزل سایلاریندا
توپلانیب یاییملانان ماتریاللارین جغرافیاسی

نقشه جغرافیایی منطقه بزچلو

